

رقعات ملا عبدالرحمن جامی

[چاپ کلکتہ: 1260 ہ. ق]

نور الدين عبدالرحمن جامي

خزارها بر شکر بر لطف عظیم فضل خداوند کریم

که این نسخه نامی صحیفه کرامی معروفه تا بعد از این

قدس استقامی که اکثری از اخوان زمان و

بیشتری از طلب دوران فقید این عدم دستیابی

آن متأسف و بر سر از انجاس انوار مضامین

متلف میمانند با تمام تمام و تصحیح مالاکلام جامع

صوری معنی موهوبه الغنی صاحب قلم نوی

سیکله حوادار الاماره کلکته در شالعه جری زیر طبع مبین

۱۲۸۵۲	ذخیره
۱۳ و	فهرست
	کتابخانه



بعد از انشای صحائف شاد و تحیت لله الذي انزل علما عبده الكتاب
و پس از ادای وظائف درود و تحیت علما افضل من اوتی الحکمة
و فصل الخطاب نموده می آید که هر چند این کینه بر اسرار صناعت انشا
اطلاع نیافته و بر آثار منشیان فضیلت انما بقدم اتباع نشا فقه اما چون بفرود
حکم وقت و اقتضای حال رقیه چند که در مخاطبه ارباب جاه و جلال و مجاوبه
اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود و بمعیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی
از اجلّه صحادیم تمام معیار می نمود درین اوراق جمع کرده شد و ترتیب

دانه آمد شاید که بدین وسیله بر خاطر مقبلی عبور افتد و بطور ضمیمه
صاحب دلی سرمایه جمعیت و حضور کرده و قَسْنَا اللَّهُ بِصِدْقِ النَّبِيِّ
فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ وَهُوَ سُبْحَانَهُ عَلِيمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ

* رقعہ ہائیکہ بدرویشان مخدومی ارشاد بآبی خواجہ عبداللہ *

* مَدَّ اللَّهُ تَعَالَى ظِلَالِ ارشادِہ نوشتہ شدہ * نظم *

ہر چند راہِ ذرّہ بی راہ و روی نیست * کو خوش را وجود ہندیش آفتاب
تا در ہوای او نکند عرض حالِ خوش * از فیضِ عام او بر دروشتی و تاب
وظائفِ نیاز و شکستگی و صائفِ شوق و دبستگی بر زمین بوسِ خاویار
آن در گاہ و ملازمانِ آن آستان کہ پناہِ صادقان و منزلِ گاہِ راستان است
بموقفِ عرض رسانیدہ می شود و التماسِ بالتفاتِ خاطرِ فیاض کہ واسطہ
دولتِ دینی و دنیوی و رابطہٴ سعادتِ صوری و معنوی بہت می رود
ظاہر بہت کہ این نیازمندِ مخلص را بجز ظلِ عاطفتِ کرمایہٴ معظمانِ آن بہتان
پناہی نیست و بغیرِ سایہٴ مرحمتِ باریافتگانِ آن دولتِ خانہٴ آرام گاہی نہ

* بیت *

ای خاکِ درت کعبہٴ اربابِ ارادت * گر روی بسوی تو نیارم بکہ آرام

اِطْنَابُ مُوجِبِ سَبَابَتِ هِوَا بَرَامِ مُثْمِرِ فَرَامَتِ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهَا
وَحَیَّاهُ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَیْكُمْ اَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا

* رَقْعَةُ اخْرٰی * نظم *

سَقَّیَا لِاَیَّامٍ مَضَتْ مَعَ حَبِیْرَةٍ * کَانَ لَیَالِیْہَا یَوْمٌ اَفْرَاحًا
اَمَّا عَلٰی ذٰلِكَ الزَّمَانِ وَطَیْبِہِ * اَیَّامٍ کُنْتُ مِنَ الْعُیُوبِ مَرَّاحًا

* نظم *

یاد آن روزی کہ در سخنان منزل دِاشتم * جام می بر دست و جان در مقابل دِاشتم
قصه کوته از شمول فیض سیر می فروش * بود حال صرتم ثانی کہ در دل دِاشتم
نیاز و افتقار و عجز و انکسار بمہ قف عرض رسانیده می شود ملتئم آنکہ دور
ماندگان در مانده را بالکلّیہ فراموش نگذرانند و گاہ گاہی در اوقات حضور

و محلبین شریف بگوشه خاطر بگذرانند * بیت *
ای بہریم صیل حاضر غائبان را دست گیر * زانکہ دست حاضر از غائبان کوتاہ نیست
زیادہ ابرام شرط اوب نیست سلام اللّٰہ ورحمۃ اللّٰہ علیکم اَوَّلًا وَآخِرًا

* رَقْعَةُ اخْرٰی * نظم *

سَلَامٌ عَلٰی عَاکِفِیْ مَنَزِلِ * بِہِ حَلٍّ مِّنْ فَاوْکَ کُلِّ الْاَنَامِ

سَلَامٌ عَلَى طَائِفَةٍ كَثِيرَةٍ * يَتَطَوَّافِينَ فِي حَجِّ الْحَرَامِ
 تكلف در ابلاغ تحت و سلام و تعلق در اظهار شوق و عزام که شیوه
 اهل ناموس و شیمه ارباب نام است لاجرم خاطر فائز و اقدام برین
 رخصت ندارد * مع * دیوانه چه داند و سشش عقل و سداد *
 توقع آنکه گاه کاهی در زمین بوسی عتب علیه علی قطنها تحف النجیه
 حق نیازمندی گذارند و دور ماندگان در مانده را از گوشه خاطر فرو نگذارند
 * قطع *

ای مرغ شاخسار عنایت که دم بدم * از گلشن فارس دست ننگیت وصال
 خوش می پری بلند فراموشیت مباد * از حال ناکه بت پریم شکست بال
 مرادات حاصل و مرادات متوصل باد و انت سلام و الا کرام
 * رفته بخیر *

أَبْقَاكَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَلَا نَسَاكَ إِلَّا خَلَاكُمُ الْمُحِبِّينَ
 المَشْتَاقِينَ چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند
 از معنای مکاتباتی که ایران بایران نویسد و دوستداران بدو بشمار
 فرستند بنویسم حکایتی جز شکایت فراموشی خدمتش در دل

و قصه جز غصه بی التفاتی وی بر خاطر نگذشت نه بر گزینا مه فراموشان گنم را
 نام می برد و نه بر شمع خامه خام طمعان بی سر انجام را پیغام میفرستد نمیدانم
 موجب آن تجا بکل از مقتضیات طریقه محبت و و در دست یا تماشای از اضا^{عت}
 بضاعه کاغذ و مداد * رباعی *

کی داشتم آن گمان که شادم نکنی * کاری چو زمانه بر مرادم نکنی
 با آنکه بیاد تو گذرانم همه عمر * عمری گذرانی تو که یادم نکنی
 مضمی ما مضی التماس آنکه برخلاف گذشته پیوسته بنوشته این کینه را مشرف
 دارند و از احوال ملازمان عتبه علیه حضرت مخدومی ارشاد مآبی ولایت علافی
 اَدَامَ اللّٰهُ ظِلَالًا ارشاده علمی مقامی رِقَابِ الْحَبِیْبِ وَالْمَعْدِنِ
 آنچه در وقت کنجد اعلام فرمایند باشد که خاطر شکسته را بان تسلی حال

* رباعی *

نی دولت آنکه دیده رویش نگرَد * نی قوت پاک ره بکوشش سپرد
 ای کاش رساند سخنی قاصد از تو * تا یک دو نفس بگفت و کوشش نکرد
 والسلام * رقعہ آخر *

سَلَامُ اللّٰهِ تَعَالٰی وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ تَحِيَّاتٍ مُّبَارَكَاتٍ وَدُعَا

طبیات که منبعت از کمال اختصاص و غایت اخلاص است مطالعه نموده و شوق
و عزم بقبیل انبیا علی شریفه که اشرف مطالب است تصور فرموده بسیار مندی
این کمینه را بسیار عزیزان به تخصیص فلان برسانند و چون این فقیر از آن حقیر است
که نامش در آن حضرت برده آید یا از ملک ملازمان شمرده شود

* ربابی *

نگویمت که سلام بآن جناب رسان * نیاز ذره مسکین بافتاب رسان
ولی درود و چشم زنده رسیده من * بجا که مقدم آن شاه کامیاب رسان
دولت و دویانی و سعادت جاودانی محصل باد

* رقعۂ اخگر *

* عَجَبْتُ لِمَنْ يَهْوَاكَ كَيْفَ اصْطَبَا دُرَّةً *
* وَمَنْ شَاقَّهُ ذِكْرُكَ كَيْفَ قَوَّاهُ *
* ربابی *

* ربابی *

هر دیده که روزی بحالت نگرست * چون از توجرد با نذر چرخ خون نگرست
هر چند که بی نوزیستم سپهرانم * زان کس که رخ تو دید و دور از تو نگرست
از آن وقت باز که این بی دست و پای را دولت پای بوس شریف دست داده

و بعد بدست برد فراق از پای در افتاده یکی همت و تمامی همت
 متوجه آنست که هر وجهی که توان سَجَّاعًا عَلَى الْوَجْهِ لَا مَشْيًا عَلَى
 الْقَدَمِ روی افتقار بخاک آن آستان ساید و سیر افتخار بر آسمان عزت
 و شوکت فرساید اما آن نه کیسانی است که در وجه هر روی اندوی نشیند
 و نه توبائی که چشم هر خواب آلودی بیند * بیت *

آن خاک در که سر مایل بصیرت است * حاشا که گُل دیده بر لبی بصر شود
 معذار جانشین کرم بی انتهای مکتبی بالنعیم قبل استحقاقا
 آن است که شاهد این امنیت عن قریب قناع غربت و امتناع بک شاید
 و از برای توفیق غیب علی احسن الوجوه جلوه جمال نماید * رباعی *
 کر شاخ صبوری بر آید چه عجب * و رحمت دوری بر آید چه عجب
 چون دل که خلاصه وجود است آنجا * تن نیز اگر بر آید چه عجب

* شعر *

أَخَذَ فَوَاحِشَهُ وَهُوَ بَعْضُ فَمَا أَلَانَ * يَضْرُكُ لَوْ كَانَتْ عِنْدَ كَمِ الْكُلِّ
 إطناب از حدی گذرد و ظلّ عالی بر مفارق ادانی و اعلیٰ ابد الابد ممدود باد

* رُفْعَةُ الْحُسْنِ *

یا شمع سنجانه اظهار شوق و عزام تقبیل تراب اقدام خدام سدره مقام
قدوره انام و مجاهد خواص و عوام مدد الله طل جلاله الخایوم القیام
نه حد این فقیر مستهام است لاجرم کلمی آن مقاله کرده روی در قبله تضرع
و ابتهاج آورده میگوید * بیت *

نامه شوقم دران حضرت مخوان نامم تر * زانکه می ترسم بران سمع شریف آید گران
چون شوی سیراب فیض موج آن بحر حیات * تشنگان تپه حیران را بنحاطر بگذران
* رفته آخر *

بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و دل بستگی بزین بوسی محکم
و موقف منیف خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه عرض داشت آنک
جناب مخدومی ترک مجاورت کعبه جان بودل کرده اند و روی مسافرت
در کعبه آب و گل آورده و چون قدر نعمت قرابت را بعد از زوال دانسته اند
و قیمت دولت صحبت را بعد از ارتحال شناخته منعمین این رباعی را

عمری بشکب می ستودم خود را * در شیوه صبری نمودم خود را
چون هجر آمد کدام صبر و شکب * الهیة الله از نمودم خود را
و در زبان ساخته میل مراجعت نمودند و بصوب انحراف در سلک

عزیزان حریمت معاودت فرمودند شک نیست که گرد این قشور را باستین
کرم از چیره حال ایشان خواهند افشاند و زنگ این خجالت را بصیقل عنایت از
آینه ضمیر ایشان خواهند زد و این کستاجی بنا بر فرموده ایشان واقع شد و الا

* قطع *

چهار اسبهار که رخشنده مهر * سپارش بخورشید انور نویسید
همین رفعت قدر او بس که خود را * در آن حضرت از ذره کمتر نویسید
حق تعالی نزدیکان را از بی بهره کی دوران محفوظ دارد و دوران را از بهره مندی
نزدیکان محفوظ و السلام والا کرام * رقعۀ آخری *

نیاز و دبستگی و عجز و شکستگی بموقف عرض رسانیده می شود شوق و غرام
پای بوس تخادیم کرام زیاده ازان است که بتقریر زبان و تحریر بیان بیان
توان کرد مجمل احوال این جانی آنکه گشتی خراسان در گرداب است و اصحاب
گشتی در غایت اضطراب * بیت *

گر شرطه همت عزیزان بوزد * یکن که بس حل خجالتی برسد
سایه نکاریم و معالی بر معارق اکاریم و اعالی ممد و دبار * رقعۀ آخری *
بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ابجاز معروض بخادمان آن آستانه و ملازمان

آن دو تختانه آنکه خدمت مولوی گرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف از راه
فرموده بالاخره چنان معلوم شد که سفر ایشان با جازت نبوده و از آن حرکت
بسیار پشیمان و شرمند و پیریشان و پراکنده اند حالاً عزم مراجعت جزم کرد
توجه بان جهت آورده ازین مجبور مستهام ببالغۀ تمام توقع اعتذاری و تمنو
استغفاری میدارند * نظم *

کرده در گردن بصد خجلت روی * عذر میخواهم ز جرم او و سیل
پیش فضل عام آن شاه کرام * عذر ما باشد فضولی و انکسار
* رقعۀ احسن * نظم *

آورده صبا نامه مشکین رمت * شد روضه جان تازه ز رشخ قلند
من مرد جواب او نیم یک مرا * انداخت درین ورطه کمال کرمه
بعد از عرض نیاز عرض داشت آنکه داعی را آن داعیه بود که عنقریب
در سلک زمین بوسان آستان ولایت آشیان لاکذا کنه
قُبْلَةَ التَّوَجُّهَاتِ أَرْبَابِ الطَّلَبِ وَالْعِرْقَانِ انتظام یابد اما بواسطه
برودست هوا و شدت سرما در توقف افتاد امیدواری بعنایت حضرت باری
عزَّ شانه آنست که در اوایل بهار این سبزه امید میدین گیر و این شکوفه نما

شکفتن پذیرد زیاده ابرام شرط ادب نیست مراد انت دو جهانی حاصل *
 سعادت جاودانی متواصل باد و السلام والا کرام * رقعہ آخری * رباعی
 ہر چند دلم طباب تدبیرمند * بر خاک درت خیمہ امید دارند
 باوی بچہ طباب تدبیر مرا * از ہم بدر و خیمہ ہم در شکند
 نزدیک بود و دور نمی نمود کہ دوران را دولت پای بوس نزدیکان
 دست دہد ناچار توان کرد * بیت *

فرشتہ است برین بام لا جور اندود * کہ پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار
 رجا بکرم الہی و فضل نامتاسی و اثنیست کہ وصول بحدہ الامنیۃ
 قبل حصول المینیۃ میسر کرد * بیت *

می رود بندہ در ماندہ ولی تانہند * نیست امکان کہ درین راہ بجائی برسد
 حق تعالی نزدیکان را از محنت مفارقت دوران دور دارد و دوران را از
 دولت مواصلت نزدیکان مبرور و السلام رقعہ آخر
 حق سبحانہ و تعالی ظل رفت و سایہ عاطفت حضرت سلطنت شکاری خلافت
 پناہی را بر مفارقت عالمیان ممدود دارد و از کان دولت را در مستقر عزت
 توفیق رعیت پروری و محبت کسری رفیق گردانار و بعدہ چون تکلفہ

شریفه مشتمل بر نوازش رعایا و استیلاست عموم بر ایا و منطوی برادرگ
 و تلافی ناپاکان و قمع و قلع بی باکان بسمع جمع فقیران شکستان رسید
 همه یکدل و یک زبان دست تضرع و ابتهاج برداشته بر عای دوام دولت
 اشتغال نمودند و می نمایند رجای واثق است و امید صادق که بمن این
 نیت و برکت این عزیمت روز بروز فتح های تازه و نصرت های بی اندازه
 بظهور پیوندد و مراد است فریوی و سعادت اخروی بحصول انجامد * مثنوی
 حق ز شایان بغیر عدل نخواست * آسمان و زمین بعدل بیاست
 سلطنت خیمه ایست بس موزون * کیش بود راستی و عدل ستون
 گر نباشد ستون خیمه بجای * چون بود خیمه ستون بر پای
 یارب این خیمه سعادت مند * زین ستون تا بحشر ابد بلند
 زیاده ابرام شرط ادب نیست توفیق و سعادت زیادت باد

* رقعہ آخری * نظم *

شای شاه جهان ذکر شب شمعان باد * دعای دولت او روز صبح خیران باد
 به طرف که کشد تیغ یک سواره چو مهر * سپاه خضر چو انجم ز نیم کریران باد
 چون نواز شمامه که از فتح آن نسیم ظفر می و زید و از نشر آن شمیم نصرت میدید

افتادگان کوی نیاز را از خاکِ مذکرت برداشت و کلاه کوشه قدر و منزلت
 شان باوجِ عزت و کرامت افراشت روی تضرع و ایتهال بسجدهاتِ شکر گذار
 نیازمند و زبان حال و مقال بوظائفِ منت و سپاسداری کشوندند * قطعه
 شکر خد که شام می‌دزخانه را * صبح طرب ز مصلح عز و شرف مید
 برناو کبریا که کشادند اهل راز * از بازوی نیاز همه برده‌ف رسیده
 رحمت‌های لطف الهی و شحاتِ فضل نامشای آنست که هر روز از شاخه
 فتح غنچه مراد دیگر چهره کشاید و از جویای ظفر نعل مقصود دیگر سبزی نماید * قطعه
 هر طرف هست اورای سفر خواهد کرد * ضرورتاً یدِ رفیق سفرش خواهد بود
 هر یکا صولت او کوس و غایت او کفایت * فتح بر فتح ظفر بر ظفرش خواهد بود
 ظلِ رافت و سایه عافیت ابد الایام و مودیدار

* رقعۃ الحسین * نظم *

نامه کز جانان رسد منشور اقبال من است * مهر او بر نامه نقش لوح آماں من است
 ذره سان جانم و او دارست آن خوشید را * بکیک ذرات عالم شاید حال من است
 چون عنایت نامه‌هایون شای از از دیار دولت روز افزون خاک نشینان
 آستانِ عجز و نیاز را بر فراز گردانیده و کلاه کوشه قدر و منزلت شان را باوج عزت

و ذرّۀ کرامت رسانیده همه یکدل و یکزبان روی نیاز بر زمین و دست دعا
بر آسمان بوظائف دعا گوئی و مراسم دولت خواهی قیام نمودند و در جابلطف
کریم الهی واثق است و امید از شرافت نعم نامتناهی صادق که عن قریب فتح
نازه و نصرت های بی اندازه دست داده عنان عزیمت بمستقرّ دولت معطوف گردد

* قطعه *

امید و ارچنانم که منعطف گردد * عنان عزم بزودی بمستقرّ جلال
رسد شکار کنان شاه باز دولت شاه * تدویر نصرت و تبهوی فتح در چنگال
و اَسْلَام و اَلْاِکْرَام * رقعۀ حسن * نظم *

باز صبح طرب از مطلع امید و مید * نفحات طراز گلشن اقبال و زید
نامه بسته سر آمد بمرد دل من * جاحل نامه مرادی که دلم می طلبید
فتح ناکرده چون نافه سیران نامه هنوز * بمشام دل و جان رایحه فتح رسید
هرگز بود پراز کوه بر اخلاص درون * چون صدف شد همه تن کوش چون
چون لطفه شریفه منبّی از فتح قریب و نصرت جدید خاک نشینان شاه راه انتظار
رسید مژده آن فتح را سرمایه هر فتوح ساخته و مرهم خاطر همه مجروح شناخته زبان
حال و لسان مقال بشکرگزاری همین متعال کشاوند * قطعه *

مَدِّ اَشْجَدُ که آن نقش که خاطر میخواست * آمد آخر ز پس پرده تقدیر بود
 خار هر کینه که بدخواه براه تو نهاد * خنجر کشت که جز در حکم او نخلید
 حاصل دعای مخلصان دولت خواه و خلاصه مدعای دعاگویان
 بی اشتباه آنست که هر روز غمتی نو با کس مخالفان ضم روی نماید و نصرت تازه
 با قدرت معاندان منتظم هر چه کشاید * بیت *
 و مبدم جامی از اخلاص کند همرو باد * سوی تو فاتحه فاتح ابواب مراد
 ظل رافت و سایه عاطفت ابد الابد محمد و باد

* رقعۀ آخری * نظم *

چند بوسه دست و پایک دیر یار را * فرخ آن ساعت که یابم دولت ویدار را
 یار اگر طعن فراموشکاریم ز دور نیست * زانکه بایادش فراموش کرده ام غیار را
 خواندمی طومار غم بی او ولی چون مرا * نامداش تعویذ جان طلی کرده ام طومار را
 آنصاف مضاعفه آن ملاطفه و معاطفه که از مخواستی نامه عنایت آمیز و مضمون
 صحیفه محبت آنکیز بجای شوق و ذائقه ذوق کشیده و چشیده شد نیاز و رفاه
 و عجز و انکسار بوقف عرض رسانیده میشود شوق و آرزو مندی بدو دست بوی
 خداوندی زیاده از آن است که بتقریر زبان و تحریر بیان نیا توان کرد

* قطعه *

دیده ام آزار ازان رخ دور نخواهد دلم * تاوید بیری بشرح دوری آن آزار را
 لیک نازک باشد آن خاطر ندانم چون کنم * درج در گفتار کم در دلدل بسیار را
 ایزد تعالی مجفّر فضل و امتنان اولیای آنحضرت را حسب الامکان از نگار
 مصنون و از نگار مامون در مقرر دولت و مستقر جاه و شمت برادر او شطرحه
 بنده جامی و دعای او که بر نایز دست * خدتی زین بدو عاکویان خدمت کار را
 چون مراد نامرادان آمد او همواره باد * برادر او مدار این کنبه دوار را
 و السلام و الا کر آم * رقعہ الحسنه *

* رباعی *

ای باد و استانی ازان دلستان بیار * جان را نوید و لختی جاودان بیار
 چون شد صحیح اقامت آن شاه جان بجز * عرووی حدیث از لب آن شاه جان بیار
 عنان شوق و آرزو مندی بر کاب بوسی حضرت خداوندی که همواره فتح و
 فیروزی در رکاب جاه و جلال او باد و لجام سعادت و پیروزی در کف دریا نوال
 او آبخان از دست رفته که بازوی قضا و توانائی و نیروی مصابرت و
 شکیبائی امسیاک آن توان کرد لاجرم کستائی نموده تسلی خاطر شوق

و تسکین حرارت اشتیاق را هر چند منتهی از طرفی از آن و عطری چند منتهی
بشطری از آن نگاشته خامه نیاز و اخلاص و رقصه قلم افتقار و اختصاص مسکود

* قطعه *

چو لبسته نیست همچو دوات * که چون خامه با او کشایم زبان
کنم نامه را محرم راز خویش * نسیم راز دل با وی اندر میان
هر روزه در یوزه درویشان دل ریش و همیشه اندیشه دولت خوانان
اندیش بر درگاه و اهب العطیات علم الاطلاق و مبتدئ بالنعیم
قبل الاستحقاق آنست که لایزال دولتیان مجیم عز و اقبال آن حضرت
از طواریق حدشان مضمون و از بوارق ملوان مامون در سایه رایت نصرت شعاع
مرا فرزند دارد و از صدای کوس ظفر آثار کوش جهان پیرا و از پیله وجوده و السلام

* رقصه حسن * نظم *

صبا از موعی آید فدایش با د جان من * که میگوید حدیث موعی از جان جهان من
ز جانان نامه بل کز مسیحانسیه دارد * پی در در دل بیمار و جان ناتوان من
نامه که از عنوان آن نفحات صبح سعادت فائز و صحیفه که از مضمون آن لمعات
آفتاب عنایت لایح منتهی از انتظام سلک جمعیت زمین بوسان است مجلس جان

و مشعر باز د یاد موادِ حشمتِ باریافتگانِ بارگاهِ دولتِ روزافزونِ مشامِ امید
محرمانِ کلبهٔ فراقِ رامعطر ساخت و دیدهٔ انتظارِ مجوسانِ زاویهٔ اشتیاقِ رامنور
کردانید * قطعه *

مینتِ ایزدراک از نزهتِ لطف و جمال * خاطرِ عمیده را سرمایۀ شادی رسید
از سرِ آبستانِ شاهِ کشورِ جاه و بلال * تحفهٔ زندانی و منشورِ آزادی رسید
اضعافِ مضاعفهٔ آن معاطفه و ملاطفه که از فحوی آن مطالعه افتاد و مجر و شکلی
و شوق و دبستی بموقفِ عرض رسانیده میشود و تخفیفِ تصدیع را برین دوست
اقتصار کرده می آید * قطعه *

امیدوار چنانم که فیضِ فضل الهی * همیشه کام ده شاهِ کامران باشد
بقدرِ دولت و خلعتی بیاراید * که عطفِ دامنِ او ملکِ جاودان باشد
و آن نام و الاکرام * رقعۀ آخر * رباعی *
قاصدِ مرقصهٔ آن دلستان رساند * مریخی حدیثی از لبِ آن شاهِ جان رساند
دل را امیدِ خرمی پایدار داد * جان را نویدِ پیغمبی جاودان رساند
عنایتِ ای تازه و نوازشهای بی اندازه که از ملازمانِ حضرتِ خلافتِ پناه
مظهرِ اوصافِ الهی و مقدرِ لطافِ نامتناهی اند نسبت با مخلصانِ دعاگو

ودعا گویان یکدل و یکروی بظهور می پیوند و هر آینه رابطه امتداد دولت
 و واسطه از دیار جاه و شمت خواهد بود * **مثنوی** *
 چو شانان خاطر درویش جویند * مزید قدر و جاه خویش جویند
 فروغ تاج شاه معدلت کیش * بود از کوهر اخلاص درویش
 ز درویشانی چو حرفی میگذارم * نه پنداری که قصد خویش دارم
 من و لاف چنین بیانات بیانات * قوی شمرنده ام از نفی و اثبات
 بس است این جاتم از درگاه ایشان * که باشم خاک بوس راه ایشان
 حق سبحانه و تعالی اولیای آنحضرت را روز بروز فتح ما و نصرت های
 گوناگون روزی کنار و سَاعَةً فَسَاعَةً بر دولتها و سعادت های
 روز افزون فیروزی داد **بِحَمْدِ وَالِهِ الْكَرَامِ**

*** رَقْعَةُ الْحَمْدِ * نظم ***

چنین که یار مرا روی خوب در خوی نکو است * عجب مدار که گردن دشمنان همه است
 ز چشم و غمزه و آبر و چه حاجتش بسپاه * چو کشور دل و اقلیم جان خراست
 نایب فخر از مصالحه متضمن مصالح جمهورانام و صحیفه مشعر بواقعی موافق
 مراقب کافی خواص و عوام از ساحت ضمیمه جاه و جلال و معسر دولت و اقبال

حضرت خلافت پناهی سلیمان و شکامی اعز الله تعالی انصاره و ضاعفه
 مملکه و اقتداره بخاک نشینان آستان نیاز و افتقار که آناء الیل و
 اطراف النهار بدعا کوئی در ارم دولت و خیرخواهی ارکان ملک و ملت
 می گذرانند رسید و کلاه کوشه قدر و منزلت شان باوج عزت و کرامت
 رسانید همیکدل و یک زبان بوظائف شکرگزاری قیام نموده و قواعد عدالت و
 سپاس داری کار فرموده میگویند * **قطع** *

خسرواقاعده عدل قزون کن که ز عدل * عرصه ملک تو هر روز قزون خواهد
 فتح و نصرت ز خدا خواه که بی منت خلق * مژگی کریم شیریست از بون خواهد
 لایزال دولت مؤلفان در معرض از باد باد و کردن مخالفان
 در ربه خضوع و انقیاد * **برقعه شری** *

ملاحظه پر ملاحظه منی از انتظام امور ملک و ملت و التیام مصالح دین و دولت
 بدعا کویان مخلص و دولت خوانان مختص سید زبان ثنا و دست بدعا کشا
 که هر شکرگزاری سفند و لبسان خیرخواهی گفتند **مشنوی** *
 شکر خدا را که بعون ازل * شد بجا جنگ و خصومت بد
 منی اقبال دین کینه دیر * غلغل انداخت که الصلح خیر

آنکه زدی دم ز شقا و شقاق * می سپردم راه وفا و وفاق
 این همه خاصیت عدل است و داد * وین همه فن زبده از عدل زاد
 معدلت شاه گراین سان بود * فتح ممالک همه آسان بود
 باو بقا شاه جهان را بکام * تا بود امکان بقا و السلام
 * رقعہ انشراح *

عنایت نامه موجب سر بلندی و مثمر سعادت مندی منی از تو چه بخواهی
 نصرت شعاری بجانب این دیار بخلصان دعا گوئی و دعا گوین یکله ویکروی
 رسید خلوت سرای دل را رفت و روبر داده و دیده امید بر شاخه
 انتظار نهاده نغمه غم خانه و سراق و ترانه ویرانه اشتیاق ایشان باین است
 * نظم *

مبارک ساعتی کان به بشهر ما کند منزل * ز وصلش سرفراز دجان باقباش بنار دل
 چه حاجت اختیار است سعد از برای او * که ساعت را سعادت ها شود از مقدش عاقل
 در مطاوی عنایت نامه استفسار از ان معنی که چهارشنبه آخر صفر بآن رشتها
 یافته است رفته بود همانا آنرا منشا همان تواند بود که بعضی از مفتیان آیت
 فقیه نحس مستحضر که در کلام مجید واقع شده است چهارشنبه آخر صفر

خود آورده اند و پوشیده نماند که نخست آنروز نسبت با صاحب شقاوت و شقاوت
که کافران و بدکیشان اند زیرا که نکبت و نکال و هلاک و استیصال ایشان در آنروز
بوده است اما نسبت با ارباب و قاصد و قاصد که انبیا و متابعان ایشان اند و غایت
مبارکی و فرزند کیت چه کمال قوت غلبه و نصرت ایشان در آنروز بوده است

* مصراع *

بر دوست مبارک است و بر دشمن شوم * چهارشنبه صفر امسالین برادر ^{شنبه}
صفر پارس است رجای واثق است که همچنانکه در آن ^{شنبه} دخول درین شهر و کتبت
بر ملازمان آنحضرت مبارک و میمون آمد درین چهارشنبه نیز فرخنده و همایون باد

* قطعه *

ببند کوشش ز بی دانشان که قدر ترا * فراغت است ز حکمی که هر فضول کند
باختیار منجم چه حاجت است آنجا * که آفتاب به برج شرف نزول کند
حق سبحانه و تعالی دولتی از حد ادرک افزون و سعادت از احاطه انجم و اخلاک
بیرون روزی کند و آسلا م * رقعۃ الحسن * نظم *
آمد مرغی بر کبکلی در صفتار * بروی خطی باز سنبل کرده نگاه
مضمون خط آنکه ای خزان دیده کیا * خوش باش که از تو یاد کرد و ایر بهار

رشادت اقلام و بیران عالی مقام سده سده آئین لاذال منکما بشفاء
 الملوك والسلاطين که حشمت حیات لب تشکان وادی حران و سرای
 نجات کرشکان بادی بعد و هجران است فی آئین یوم و اسعد ساعه
 باین فتح حقیر البضاعت رسید روضه جان را خضر تاز و حدیقه جان را انصاف
 بی ناز و بخشید حصول این دولت و وصول این سعادت و کائنات شکرگزاری و
 مراسم شت و سپاس داری بجا آورده شد و تخفیفاً للابرارم و تخفیفاً عن
 اهل آلہ الکلام بر دعا اقتضا کرده آمد * رباعی *

بتراج و ران شاه جهان سرابا * بفرق زمانه سایه کسربادا
 آوازه بندی و شاهی تاهت * مابنده و شاه بنده پرور بادا
 والسلام والاکرام * رقعہ مشعر * مثنوی *

بنام ایزد زری منشور شاهی * بایرادش دعا گویند مباحی
 بنام بنده در قید غم بند * خط آزادی آمد از خدراوند
 عنایت نامه هایون بانواع عنایا مشحون در اشرف ساعا و اطیب اوقا
 خاکساران وادی خرق و بادیه پیمایان بادی اشتیاق را پیست *
 سزالت باوج عزت افراشت * بدست مرحمت از خاک برداشت

بایستی که این فقیر بخود چون خامه قدم از سر ساخته جواب نامه بودی بلکه بخود قدم
 از سر شناخته طریق ملازمت پیمودی اما بواسطه مجزوبی آتباری و بی قدری
 بی اعتباری خود را در معرض این مقصد بلند و مطلب آرمند نمیدارد و الاغایات
 شوق و نزاع و جذبات تعطش و التیاع برین بوسی عتبه سپهر مرتبه و در مرتبه است
 که بحروف مرکبه و عبارات مرتبه شرح توان داد و جای واثق است که عن قریب
 حجب عز شأنه کطیفه مستقیمین این امنیت و مفضی بفرغت و امنیت از هجوم
 شدائد احزان و هجوم از کسین بطون ظهور آرد و مشتاقان آرزو مند را پیش ازین
 در مضیق دوری تنگنای مهوری نگذارند و الله اعلم ما یشاء قدیر و خیر دراز
 کشید و نوشت باقامت دعا و نیاز انجامید قلع و قمع اصحاب شقا و شقاق
 علی ایسر الطریق میسر باد و حال و مایل ارباب و غا و وقاق
 علی احسن الوجوه مقدروا السلام و الاکرام
 * رقعہ حسنہ *

بعد از تجدید وظائف محمدرت و تمهید قواعد معذرت خامه عنبر افشان و میران
 عظیم القدر کبیر الشان که با نامل شریفه رنجه فرموده اند و فراموشان
 زاویه محمول را بر شمع قلم یاد آورده * مشبنوی *

دعائیکه بود بداعی مضاف * ز عجب و زیاده بل کز خلاص صاف
چو فانی بود بنده در دعا * نه اخلاص کعبه دران فی ریا

بود خواهشی از شوائب سلیم * درو تا هست از قدیرِ علیم
نثارِ محیم جاه و جلال و معسکرِ عز و اقبال میکرد و همواره از حضرت و ائمه العظام
بحکم اسرع الدعا اجابة دعوه غائب لغائب بادل حاضر میل خاطر از کار
دولت بر عایت رعایا و برائت ساحتِ همت از ظلمت ظلم برایا که سعادت دینی
و دنیوی با کمال آن متوسط است و جمعیتِ صوری و معنوی بعدم خلل با آن مشروط
مسألت میروم و بسمع اجاب مسموع باد و بعز استجابت مشفوع و السلام
* رقعۃ الحسن * مشنوی *

دعائیکه رب نارسیده * نوید فاشجبنا له شنیده
تحمیاتی که با آن هست روشن * چراغ از عهد حیوا باحسن
هر صباح و مساء همراه شمال و صبا بموقف عرض بار یافتگان محیم جاه و جلال
سعادتمندان معسکرِ عز و اقبال رسانیده می شود و چون شرح آرزو مندی و
خلاص از توهم تکلف و ریای غریبیست و اظهار افتقار و اختصاص جز بقاعد
ظاهر بیان خودنمای جاری فی لاجرم سدا آن باب کرده شد * مشنوی

منزیک سلیمان باشد از مو * حدیث شو و اخلاص از آداب دور
پیش خور که اصل روشنائیست * هوا داری ز ذره خود نمانیست
جز این معنی شاید از کداسی * که گوید در دل شبها دعائی
و السلام * رقعہ الحشر * قطعہ *

آسیب صرصر اجل از ناکهان رسید * بر نارسیده میوه از شاخسار ملک
یارب مباد سایه سحر و جلال و جاه * تا نفع صور منقطع از جو یار ملک
اجر و مشوبت از باب مصیبت جز بقدر شدت و صعوبت آن نمیتواند بود و آشنایی
مصاب و أصعب نواب مفارقت اولاد که قرة العین و ثمرة الفؤاد اند
رجا بشمول کرم الهی و عموم نعم نامتناهی آنست که امر و مشوبت آن حضرت درین مصیبت
امتاد دولت این جهانی باشد و از دین سعادت جاودانی و السلام و الاکرام
* رقعہ الحشر * رباعی *

آن خبری که میرسد محمل دوست * بر سوختگان سوخت گوی دل دوست
هرگز نبود آرزوی خسته دلان * زان پیش که نزدیک رسد محمل دوست
شوق و غرام مشتاقان مستهام بجاک بوی سده جاه و جلال و عقبه عز و قبال
آن حضرت نه در آن درجه است که بر شمع خامه شرح توان داد یا در طی نامه شری توان کرد

لاجرم سیدان باب کرده بمراسم دولت خواهی و وظائف دعاگوئی قیام می نماید

* ر ب ا ع *

بر تاجوران شاه جهان سر بادا * بر فرق زمانه سایه کستر بادا

آوازه بندگی و شاهی تاهست * مانده و شاه بنده پرور بادا

و السلام * ر قعه اشک * قطعه منظومه *

آواز ره قاصدی با او نواز شنامه * سویی درویشان شاه کام بخش کامیا

چون رسد منشور عزت ز شما قدر و جاه * خاکیا نرا جز دعاگوئی چه یارای جواب

هر کجا راند سپه بادش علی رغم حسود * فتح و نصرت هم عنان اقبال و دولت هم کما

* ر قعه اشک * قطعه *

شرف نامه ز آفتاب بلند * سنوی ذره بی سرو پار سید

ز تشریف آن مکرمت ذره را * سر مخبر بر چرخ و الار سید

چون عنایت نامه هایون مئی از از دیار دولت روز افزون خاک شینان

استان عجز و نیاز را سرافراز گردانید و کلاه کوشه قدر و منزلت شان باوج عزت

و ذروه کرامت رسانید همگان یکدل و یک زبان * چه مصراع * روی نیاز بر نیز

و دست و عابر آسمان * بوظائف دعاگوئی و مراسم دولت خواهی قیام نمودند

نمودند و مینمایند حضرت یحییٰ بن یحییٰ بن فضل و ائشان اولیای آن حضرت را
 حسب الامکان از مکار و مفسون و از مکار و مفسون و مقرر دولت و مستقر جاه و
 بدار او بالنسبه و اله الامجاد

رقعه آخری بجانب حضرت سلطنت شعاری و حسین حبس نوشته شده

* مشنوی *

خردمند اگر جایز ندان کند * ز طبع خوش آنرا کاستان کند
 چو در فحش ببطره یافت دل * چه نعم دارد از قبض یک مشت گل
 برای جهان ارای و ضمیر مشکل کشای پوشیده نخواهد بود که چون نعمت عالم
 تبدیل حرفی نعمتی می شود و نعمت آن بتغیر وضعی محنت میگرداند آراوده شود
 باقبال آن دل خوش نباید کرد و باین بار آن خاطر نشویش نباید زد * مشنوی
 باقبال چه خشم از آن کار نیست * که قبال او غیر از بار نیست
 چو باقبال او ز نکیب ز بار نیست * خوش آنکس که از قبال او روی
 درویشان دل ریش دولت خواند این نیک اندیش همواره دست نیان
 برداشته اند و تمامی هست و نیست بران گذاشته که عن قرب بهوم عنایت
 بی علت تقلب القلوب همه که ورت نامفضی بصدق و صفا شود و بکثرت

مکرمت بری از قلت مُفْرِجُ الْكُرُوبِ همه خصومتها منقضي محبت و دو ناکردن * مشنوی
 خوش آندم که این جنگ و این داوری * شود سرسریاری و یآوری
 کهن دوستان را باقبال و کام * شود تازه عهد و وفا و السلام
 * رقعۃ الحسن *

بعد از عرض نیاز بسان اختصار و ایجاز معروض آنکه این فقیر میخواهد که خود را
 پیوسته بنوشته بر خاطر خطیر بگذراند و همواره در کاغذ پاره جومر اختلاص با نظر
 آگهی اثر برساند اما چون هر قاصدی راه بدین مقصود نمی تواند برد و هر طالبی
 طریق این مطلوب نمی تواند سپرد این معنی جز گاه گاه صورت نمی بندد و از سر
 غیب دیر در پهلوری می پیوندد * قطعه *

ترک ارسال قاصد و نامه * شیوه پوشمند آگهی نیست
 لیک سوی سیریم عزت تو * باد را جای و مرغ راز نیست
 امیدواری چنان است که عن قریب قریب مجیب عز شانه لطیفه انگیزد که حجاب
 قاصد و نامه از میان بر خیزد و دولت ادراک ملاقات شریف و استماع مقال
 لطیف علی آئین فال و احسن حال میسر گردد * نظم *
 وقت آن آمد کزین نیلی حصار * روی بنائی عیان خویش پیداوار

نُفّه امید را روشن کنی * تنگ نای عیش را گلشن کنی
 غلصان و روستانت شاد کام * دست بوسندت بخدمت و اسلام

* رقعۀ نائیکه بارکان دولت نوشته شده * رباعی *

اندم که قمار اتفاقِ سفرّت * تا بو که کنم کپی بخاطر کذرت
 لر مرغ پر دسوی تو یا باد و زرد * خواهم که دهم بنامه در دسترت
 و ن قلم برداشتم و اندیشه بر گاشتم جز اعتذارِ رقعهای مشتاق که درین چند روز
 واقع شده معنی در دل نکشت و صورتی بخاطر بکند شمت اگر چه این نیز خالی از غم
 صدیقی نیست و اوقات شریف را بی شائبه تصحیح * بیت *

ر بنالم پیش تو آن ناله در دسربو * ورنه خواهم غریبان در دسربو
 مرادات دنیوی و عادات اخروی محصل با و اسلام

* رقعۀ احسن * نظم *

تحتیاتی که چون از دل بر آید * همه روحانیان را جان فزاید
 شمیم آن درین فیروزه منظر * و طایع قدسیان دارد منظر
 بر صبا و مسا با صفا کف دعا و شایسته از کمال محبت و دلا مصوبه شمال و صبا
 معروض میکرد چون تکلف در شرح شوق و اخلاص از تو بستم سمیعت

دریاری نیست و مبالغه در اظهار نیاز مندی و اختصاص خبر مساعدۀ ظاهر
بنیان خود ناجاری نه لاجرم از محبت آن برگشته و بساط آن در نوشته میگوید

* نظم *

جسزین کاری مبادت کاه و بیکاه * که در ظل ظلیل دولت شاه
خط خط خود از دل بر تراشی * برای حق پناه حلق باشی
و السلام * رقعۀ خنجر * قطع *

شدنی خامه و لم را تر جهان * بشنوا زنی چون حکایت میکند
باز زبان تیز و چشم اشک بریز * از جدائی شکایت میکند
حکایت تادی ایام فراق و شکایت توالی آلام اشتیاق پیش از آن است که
بعد کاری و عادت و مان بسته و دقتیاری قلم زبان شکسته در طول این نامه
عرض آن مقدور باشد یا در طی این صحیفه نشر آن میسر لاجرم سداً آن بآ
کرده التماس می رود * مشنوی *

ایا باد صبا گرمی تو آسینے * نیاز من بآن حضرت رسانی
در آن ساعت که بی تشویش اغیار * در آن فرخنده مجلس باشدت بار
زمره بوم به خطه که دانے * زمره بوم به خاکه لاله رسالے

دولتی از آنها مصنون و سعادتی از انقطاع مأمون میسر باد بالنبی وآله

الامجاد والهدم * رقعہ اشکر * مشنوی *

سلامی کرده از سین شیر دندان * کشاده عقد از رشتہ جان

سلامی از کند طرہ لام * دل صاحب دلان آورده در دام

سلامی خوشتر از فردوس اعلیٰ * آیف در وی کشیده قد چو طوبی

بزیر آن آلف از چشم میم * عیان در پای طوبی عین نشیم

تحفه صحبت شریف و ہدیہ مجلس منیف گردانیدہ معروض آنکہ چون خدمت

مولوی را شوق رکاب بوسی عنان گیر شدہ بود خود را بر ختر اک اوبسن

واجب نمود آیا بواسطہ موانع و وقایع در آمدن توقف افتاد لا جرم این قصہ

معسوب رسالہ کہ تجدید تحریر پیوستہ بحضور فرستادہ شد اگر مصلحت داند

بعض ہایون رسانند والا * بیت *

صریحہ مقبول دل پاک تست * بایش از صفحہ ادراک تست

دولت عاجل مغنی سعادت اجل برو جہ اکمل میسر باد و محصل السلام

* رقعہ اشکر * قطعہ *

فی کلک تو طفل معنی را * بہ نبات حسن پیورودہ

غزوة صبح اطروشه شام * رشک رخسار نو خطان کرده
 قصه کوتاه شب دراز مرا * پاره پاره بروز آورده
 صیغه شریفه مشغول بفتون معانی و عبارات لطیفه نزدیکان دور و دوران
 نزدیک بحضور امشرف ساخت در صورت هر خطی خطی روی نمود و از عکس هر حرفی
 فرمی پر توان باخت از شوک شکوه غنچه های شکرو نثار دمانید و از خار گل کله های
 محبت و دعا بشگفانید آری * بیت *

کر لطف تو بگذرد بخارستانها * خارستانها شود بهارستانها
 حکایت کله و شکایت بنا بران واقع شد که ایشان از رقعۀ این فقیر تصور کرده اند
 و در تحت تقریر و تقریر آورده والا * مشنوی *
 ناید از تو چنان معاملة * که کسی را دران رسد کله
 نیست از تو بجز کله کله مند * زانکه لطف تو اش زینج بکند
 حق سبحانه و تعالی همواره در نظیر رفت خودشان دارد و بآفت نظر
 بخودشان نکند اراد و السلام * رقعۀ آخر *

بعد از رفع اخلاص بلسان افتقار و اختصاص مرفوع آنکه درین چند روز از نتایج
 فکر خیر اندوز غزلی جدید بخلصان قدیم رسید نکته دانان سخن و روشیرین زبانان

نظم گستره عقیده جواد مظلوم آن را گوشواره سمیع قبول و تسلیم بلکه حاصل گردن خضوع
و عظیم ساخته طریق تتبع آن برداشتنند و معانی بیع بر لوح بیان گذاشتند و

نیز دفع کمان تکامل و رفع تهمت تساهل را با آنکه * بیت *

ز پیران در قیاس خنجر خنده دانان * نیاید جودت طبع جوانان

کوهری چند از خوی خجالت گرد کرده در صدف ارادت پرورده و برشته دقیقه

محبت فراهم آورده تحفه سداک صحبت و هدیه نظم جمعیت میگرداند * هشتوی

رشته این نظم که کوهر ناست * نیست که هر بلکه صدف پاراست

زیور اخسرنزد شاه را * باد کمر بنده درگاه را

همیشه ریاض سخن از رشحات طبع کوهر بریزشان تازه باد و فضای جهان از

نعمات نظم دلاویزشان پر آوازه و آیت سلام و الاکرام

* رقعۀ آخری * معاً باسم سلام علیکم بیت *

لاف شوق تست درستم یک در غم دراز * کرچه فرساید زبان یک شمه نتوان گفت باز

بعد از تبلیغ سلام بلسان تمجید و ابهام معروض آنکه چون نامه مشتمل بر عثمای نام

که نامزد این کهنام زاویه فقر و انکسار شده بود رسید دیده را نور و سپیده را سرور

اتحق هر یکی را در بها و رونق غنچه یافت که از شکفتن آن باغ طبع خندان شود

شور و تافه دانست که از شکافتن آن دماغ خرد عطر افشان کرد دینی بی یمن
 در جی دیدم لطیف و مکنون * از درج کعبه بقیمت افزون
 مکنون در وی در ی سفته * در بسته کلید آن نهفته
 دلها شده خون ز فکر پیوست * نایافته بر کشادش دست
 بانای آن جواهر خیزی اما شامل کوهر آیدار و در مقابل آن لای صدی
 لیکن حامل بلوی شاهوار و در سلک نیاز و شکستگی ورشته تقاضی و دبستگی
 نظام داده بموقف حضور فرستاده و آن این است * معا با هم سلطان حسین
 نمر زلفت سرکشی باروی خوبای عشوه کر * آفتابی جلوه ده هر سو بقانونی فکر
 * معا با هم سلطان حسین جلد ملکه *

ای زیر سزای کجاست ماه تمام * قوس قزح بر آوج خور کرده مقام
 یون و خرم کیسوی تو سرگشته مقیم * گل پیش می روی تو آشفته مدام
 امیدواری چنان است که اگر زیور حسن و جمال را نشاید عوده عین الکمال
 را در خور آید * بیت *

هر چند صدف شکسته و خوار بود * این بس که مقرر در شهر آید
 مشکل هر معا با التفات طبع لطیف شان حل باد و معای هر شکل با تمام

فاطر شریف شان منحل و السلام

* شرح ابیات معنایه *

نسطیه چند سطر و آخر این رقعہ برای شرح ابیات معنایه مناسب بنماید تا فہم
را در کلفت نیندازد و چون اشعار تعبیہ در اصل بر دو گونه باشد یکی آنکہ بحیرت تحصیل
مادہ امی چیزی دیگر از آن منظور نبود و از مضامین شعری و محاسن نظمیں دور باشد
دوم آنکہ با غرض تعبیہ از حلیہ معنی شعری و محسناتش چنان آراستہ باشد کہ بی
تنبیہ فہم کسی بسوی تعبیہ نشاید و این قسم اشرف و الطف است و پیدا کہ اشعار
آبدار معنایہ این رقعہ از قسم ثانی است نہ از قسم اول بنا بر آن اولاً شرح معنی شعری
آن نموده ہر معنی را محل بسبیل محمل میکنم بی تعرض بہ بیان اعمال معنای از تحسینی
و تمییدی و تسہیلی و اقسام صریکی کہ این معانی را بہا اشتمال دارد چہ در شرح
ہر یکی سلسلہ سخن بطول میکشد پس معنی شعری شعری معنای او کہین معنی لاف
شوق آہ کہ مشتعل باد و سلام علیکم است چنین باشد کہ لاف اشتیاق لغای
تو درین من است کہ ہوارہ بر زبانم جاریست ولیکن چنان بی پایان ہست کہ درند
عمر دراز بارہ از آن در تقریر نمیتواند آمد ہر چند در نیاب زبانم بفریاد و چون حرب
اشتیاق را نسبت بہ مخاطب عالم جناب از حوصلہ خود برتر دیدہ بنا بر آنرا بہ لاف

تعبیر نمود اما باعتبار معنی معنائی که ازان ماده مذکور باستنباط درآید این است که
لفظ لاف چون در میان لفظ ستم درآید صورت سلام ازان پدید آید و همچنین هرگاه
لفظ لیک در میان لفظ عمر یعنی در میان عین و میم رفت صورت علیکم ازان
ظهور گرفت پس مجموع سلام علیکم شد و چون بر ماده مقصوده حرف ف و ر که
مجموع آن لفظ فر باشد زائد آمد و بطریق تحلیل لفظ فر باشاره لفظ ساید که دلالت
میکند بر نفی (یعنی لفظ فر ساید) دور شد ماده سلام علیکم باقی ماند اما معنی شعری
شعر معنای دوین یعنی گرد زلفت آه که مشتمل بر ماده سلطان حسین است چنین است که
زلف باروی نیکوی تو سرگشتی نموده یعنی بر آفتاب رویت پریشان شده آزار از
چشمان مشتاقان پنهان ساخت و آنان را در ظلمت کده حیرت انداخت اکنون
ای عشوه گر به حال سیه بختان بخشای و آفتاب چهره خود را از هر دو سوی روی خود
بطرزی دیگر و خوب جلوه ده و بنای اما معنی معنائی آن این است که شاعر از زلف
بطریق استعاره حرف سح که علامت سرطان است مراد گرفته و انگاه بطریق تلمیح
سرطان ازان اراده کرده و از کاف لفظ سرگشتی بطریق تحلیل معنی مثل خواست
و حاصلش آنکه زلف یعنی سرطان لفظ سر را مانند شیئی ساختیم و چون مصحف
شیئی شئی باشد حرف ل که بحساب جمل عددش شئی است ازان اراده نموده

و در صورت از لفظ سطرطان شکل لطان پدید آمد و هرگاه ماده لطان
 بر روی لفظ خوب که خ باشد هم شود و با اشاره لفظ عشوه که نقطه آن پنهان
 صورت لطان ح حاصل آید و از لفظ آفتاب بطریق تلمیح س مراد است که
 علامت شمس باشد و چون سین دو طور دارد یکی آسمانی که س باشد
 دوم آسمی که سین بود و هرگاه آفتاب یعنی سینین بر دو طرف ماده لطان ح
 جلوه کر شود (یعنی در اول آسمانی و در آخر آسمی) ماده مقصوده یعنی سلطان حسین
 صورت گیرد اما معنی شعری هر دو شعر معمای سومین یعنی ای زیر سر آه که
 مشتمل است بر ماده سلطان حسین خلد ملکه چنین است یعنی ای آن کس که
 زیر شب زلف کجّت رویت و ماه تاهمی است که چون بدر تابان است و ابروی
 خمدارت قوس قرمزی است که بر مهر چهره تو نمایان است که دل عاشقان بشتیانی
 تمام در خم کیسویت قیام می ورزد و کل با وجود لطافت روی خود در مقابل
 ماه روی تو پریشانی دارد پس حاصل معنی شعری وصف محاسن
 مدوح باشد اما باعتبار معنی معنایی حاصلش اینکه شاعر بطریق بیکی
 از زلف سطرطان اراده نموده و از ماه تمام که عبارت از سنی روز باشد حرف
 ال که عددش سنی است مراد گرفته و هرگاه بجای زیر سر لفظ سطرطان که حرف

راست حرف آل در آید ماده سلطان صورت پذیرد و همچنین از قوس قزح بطریق
 تمییز حرف ح که علامت قوس قزح است و از خورش که علامت شمس است
 اراده کرده و هرگاه حرف یاسین اسمی بهم آید صورت لفظ حسین ظهور گیرد
 پس از هر دو مصراع شعر اولین ماده سلطان حسین حاصل میشود و همچنین بجز
 لفظ دل سرگشته (یعنی مقلوب) در میان لفظ خم رود شکل خلد م از آن برآید
 و چون لفظ کل آشفته (یعنی معکوس) که شحیف آن لک باشد کاف تازی
 بجای پیش لفظ مه که م است در آید صورت لکه ظهور کند و چون مواد محمله در
 جمع کرده شود ماده متصوده یعنی سلطان حسین خلد ملکه حاصل آید و شجره الیهام

* رِقْعَةُ خَشَع * ۴۱

صهیفه که از قشع صاد قانز اکلهای قشع کشاده و از کسر حاحا سدا نرا فارای سرکشنا
 بعد از تادی ایام انتظار و توانی الاام اصطبار از جانب جناب امیر علی شیر علی گار
 لا ذال فی رفیقه مصالیح الدین کاشیه الشریف مفتوح العین
 که اسم شریفش بصورت لطیف کاشیه قلم تحریر و خامه تقریر گشته سمت ورود یافت
 مستطاران زاویه اخلاص و امیدواران کاشانه بخصاص را مروح روح و فتح
 ابواب فتوح آمد در مقابل آن تحیات حیات انجام و تسلیات مفتوح بسلامت تمام محض

تحف و مهدی و تبلیغ نمودی میگرد شرح نقطش بر شج زلال و حال
 ندر زبان لال حال و حال نیست لاجرم ازان تقاضا نموده برد عای متضمن
 بر تمنا اقتصار میرود * قطع *

تیغ فتح شاه صف شکن را * آقا لیم جهان بادا مسلم
 پی سر فتح عالم را سکونی * میسر باد هم چون لفظ عالم
 همیشه در دل حسا و ملکش * چون نوک سین سنان با باره نغم
 واک نام * رقع حری * و عایک بدایت آن مضمون مع الشوق و التفرام و
 نهایت آن مملود و الیوم القیام والعین بینهما معنوی و الی احیایة
 من الملک العالم بصورت نیاز تبار بساط جرات و انبساط میگرد و میل و شغف
 بنیل شرف ملاقاتیش از آنست که بصر غشیات و غدوات در اعمال ادوات قلم
 و دوات ادای شمه ازان تولد کرد لاجرم همان قصد و نیت از صوب آن
 امنیت معطوف داشته باین دوست مرموز میگرد * قطع *
 زیرک آنکس که در خرابه دهر * در کنجینه ای راز زند
 جاه کوتاه زیر پا نهند * دست در دولت دراز زند
 لایزال نهال روضه امید برومند بار و شاخ دوط سعادت باوید آن پیغمبر

وَأَسْلَامُ وَالْأَكْرَامُ * رَقْعُهُ أَحْسَنُ *

بعد از عرض نیاز و اخلاص بلسان محبت و اختصاص معروض آنکه قریب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن دران حضرت نعمتی بزرگ است و شکر آن نعمت صرف اوقات و انفس است بمصالح مسلمانان و رفع مفاسد ظالمان و عون و اگر ناگاه عیاذاً بالله طبع لطیف را از محرم آن شغل کرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید تحمل آن کرانی را در کفّ حسنات و زنی عظیم خواهد بود و مصائب بران پریشانی را در جمیع اسباب دخلی تمام * مثنوی *

راحت و رنج چون بود کدران * رنج گشایر راحت دکران

زانکه باشد بمریج امید * رنج تو تخم راحت جاوید

حق سبحانه و تعالی توفیق دستگیری از پای افتادگان و پای مردی عنان

دست دادگان زیادت کرد اند و اَسْلَامُ وَالْأَكْرَامُ

* رَقْعُهُ آخِرُ مُشْتَلٍ بِرَقْعِهِ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ *

سلامی که چون بلسان رمز از اصول و مبانی آن نکته گویم جز ولای ازلی در رسم نیست

و چون بمشام ذوق از وصول بمعانی آن شمه بویم اند مهمم ابدی ترسم نی بافتحه

اخلاص مقرون بغایت تذلل و اقبال و مصحوب بنهایت توجّه بدولت اتصال

مجلس شریف و هدیه مجلس مُنیف میگرد و داغ دل سوخته از فراق و راشنای
 علم آتش اشتیاق روشن تر از آنست که در شرح و بیان آن بکاغذ و روی
 و خامه و زبان احتیاج افتد * **قطعه** *

بی تو میش از حد شبت جامی را * محنت مجرور در مشتاقی
 شمه با تو گفتم و رفتم * **قصر علی ما سمعته الباقی**

لاجرم طی آن بساط نموده و زبان انبساط کشوده انهامی رود که چون درینولا
 ورقی بلکه بر اهل محبت و ولا سبقتی مشحون بنکته چند که در اشنای شرح آخرین
 قصیده برده که بی شک کوی سبق از اولین و آخرین برده و نموده و مملو به لطافت
 از جند که بران کتاب لطافت اتساب * مع * چون قطره شبنم که چکد بر گل سیراب
 باز کی افزوده مطرح پر تواند شیشه کشت و سرچ عقل فکرت پیشه آمد الحق مغنی دقیق
 که بدقیق نظر موی شکاف شکاف بودند و بقوت مناسبت چون موی در هم
 عقل باریک بین را میان آن و موی فرق نهادن دست ندارد اما چون موی
 بفرق نهاد و بر عبارت پاک که نفیهم دراک از بحر زخا طر کوم هر بار کوم و استخراجه
 کرده بودند و بالماس تفکر سفته و ریسکاک انتظام آورده از آن تا جوهر آید و لالی
 شاهوار تفاوتی چندان ندید لاجرم از ازیب و شاج جان و زینت حمائل

چنان گردانید توجیه خاطر شریف با استنباط این نوع غرائب و بدائع با وجود
 کثرت شواغل و موانع علامت آنست که خدمت ایشان را تفرقه ظاهراً جمعیت
 باطن مانع نمی آید و ازین معنی امیدوار گشته مسألت می رود که حق سبحانه و تعالی جمعی
 کرامت فرماید که این جمعیت در جنب آن محض تفرقه نماید و السلام و الاکرام

* شرح معانی *

بنیست که اوائل این رقعہ نیز با فادہ معنی شری مشتمل است بر مادہ سلام اللہ علیکم
 اما باعتبار معنی محتاج بشرح نیست اما بطریق معانی این است که چون لفظ ولا بعد
 حذف و اوش بطریق عمل اسقاط بقرینہ لفظ از پی که دلالت میکند بر عدم
 الابتداء در میان لفظ ستم آید مادہ سلام از ان صورت بند و بر گاه بطریق عمل
 انتقادی از فاتحہ لفظ اخلاص الف مسامی و از غایت ہر یک لفظ تذلل و لفظ
 ابتہال لام مسامی و از نہایت لفظ توجہ نامی مسامی گرفته شود مجموع حروف یعنی
 (ال ان) مادہ اسم اللہ باشد و از لفظ داغ بطریق ترادف لفظ کی کہ در عربی
 مرادف داغ است مراد گرفته و همچنین از لفظ دل قلب و از قلب بطریق اشتراک
 معنی معکوس ارادہ نموده پس ہر گاہ داغ دل یعنی لفظ کی و ازون کہ یک باشد
 در میان لفظ علم یعنی میان لام و میم در آید مادہ علیکم از ان پیدا آید و حاصل مجموع

(سلام الله علیکم) باشد * رقعہ شریف *

بعد از ادائی و طائف دعای مقرون با حاجت سَمِعَ اللهُ لِمَنْ دَعَا مَرُوعًا

تازه کی قاصدی رسید و قصید تازه رسانید * قطعه *

چون فی چند خواندم زان قصید * دل خاصانش اندر قید میدم

در آن اشا چو شد چشم بصیرت * کشاده بملک دلبها سپید دیدم

هر چند از مطلع تا مقطع در هر بیت و صراع * بیت *

بسرعت خاطر تا فذ سبامی * بحر سرفی فروشد چون سیاهی

یچ نقصانی جز آنکه دفع عین الکمال را در حسن کلام و لطف مقال کوشیده بودند

و از هیچ چیزی ساخته این ناقص الباس اوصاف کمال پوشانیده نظر انداخته

در نیاید آری * بیت * مشاطه چو چهره بتان آرید * از نیل خطی کشد بی دفع کنند

از فحوائی آن چنان مفهوم شد که خدمت ایشان را از ادب اقبال قید و مقصود

و اعراض از نمودنای بی بود مناکبت شده است اَحْمَدُ لِلّٰهِ عَلٰی اَکْثَرِ

چنانچه در تغیر امور صوری و ترک اشغال غیر ضروری چون تلاطم مزاج شریف

عزیزان نیست مبالغه زوده و در نمی ماند هیچ جا نیست که مقصود ظاهر نیست

و جمال ظهورش را جز کمال ظهور سائر نی * مثنوی *

کرنے برحالی جمال خود نمود * وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ چه بود
 مای اندر جوی آبست آبجوی * میزند بر چشم و گوشش آب جوی
 گرشود از آب که هم آب * وارید جاننش زیندر حجاب
 حق سبحانه و تعالی بکنار از حقیقت قرب بمقصود آگاه گرداند و دست همت از
 نمودنای بی بود کوتاه و السلام * رَقْعَةُ خُشْبَرَةٍ
 بَعْدَ مَرْفَعِ السَّلَامِ إِلَى الْمَجْلِسِ الْعَالِي وَالْمَوْقِفِ الْمَخْفُوفِ بِالْمَكَارِمِ وَالْمَعَالِي
 معروض آنکه بر چندین شکسته هنوز از ملامت و غرامت قصیده پیشین نرسیده اما
 چون نقیض شوم از سعادت ترک عادت محروم و بسباحت بحر شعور و سیاحت
 قیافه قوافی معمار گشته و طریق غزل که بی توجه حسی بعضی از مظاهر صوری
 چاشنی نمیدهد بالکل به اسناد یافته گاه گاهی تشحیذ خاطر را بکشف غائب و حاضر را
 به تتبع بعضی قصاید عام الفوائد که منطوی بر سنن کلام الهی و حدیث نبوی
 و مشتمل بر مضامین و کشف فضایل و فرو رفتن در قاذورات دنیوی و باز ماندگان
 از لذات کمالات معنویست اشتغال نموده می آید جماعتی که از ان ندکلای
 و در ان نقائص از خود بر خود گواهی دارند تصور آن میکنند که غرض
 از ان تعبیر و تشنیع و توثیح و تقصیر ایشانشست حاشا و تم حاشا

* نظم *

خاربا داشته که خون ریز است * چون در او صافی خود زبان بپراشت
 نیست حاجت که در حرم چین * به بجایش زبان کشد سوسن
 فقیر که خود را هزار جرّ ثقیل از ملاقات صوری برگران بران کشیده و با بود نابود
 خود در زوایه غمّول و حرمان آرمیده قبله طلب وی نیستی است که بر کز روی
 نه بیند و وجه قصه وی نابودی که گردد وجود بران نه نشیند وی را چه طاقت آنکه
 در کوته نشسته و ابواب دخول و خروج بر خود بسته تصویر خیالی جمعی برایشان
 و احضار اشباح مثالی ایشان کند و از آن نشانه پیرا زرد و داستان محبت و در

* نظم *

پرواز و هیات هیات *
 آنرا که دل از صبح کسان تنگ بود * با هیچ کسان کجا بهر جنب بود
 و آنرا که ز فخر این جهان تنگ بود * با تنگ جهانیا چه آنکس بود
 و معجزه درینو لا بوزن و قافیه قصیده که بخودت فکر است افضل المقدمین خاقانی
 شروانی صورت اختراع یافته و المانع الماخرین خسرو و غوی خذوا النعلان
 در طریق اشباع آن شافیه می چند گفته شده بود بخدایت فرستاده شده امید است
 بچشم رضا ملحوظ گردد و از حسن اسفا ملحوظ و الزاعی بآمر الغیب اقرب

اَلَا جَابِقٌ بِالْمَرْيَبِ قَوْلًا سَلَامًا وَآلِ كَرَامٍ * رَقْعَةُ اخِرَى * مَشْنُوَى *
 بکاک تو گفت نامه گای کاو خرام * صد حقه خوش بروم آورده ز شام
 گری پای تو در میان نباشد نرسد * مہجوران راز جانب دوست پیام
 چون رقعہ شریف بخط و عبارت لطیف متضمن رباعی * بیت *
 چنان وجودت و حسن بیان فرد * کزان خوش تر تصور کم توان کرد
 بمطالعہ این ضعیف رسید از ہر مصرع بر دل نخر و نوسیدہ مجروح در تفرقہ مستند
 کشت و ابواب جمعیت مفتوح نائرہ شوق وصال اشغال منت و داعیہ سفر مقتضی
 بدولت اتصال اشکمال پذیرفت خاطر چنان میخواست کہ عن قرب مضای
 این نیت و تحقیق این اُمنیت کردہ آید اما بواسطہ تادی ایام روزہ و تضام
 ضعیف ہر روزہ موعود این مراد بعید افتاد حق سبحانہ و تعالی ہکلمان را توفیق
 مصالح دینی و دنیوی رفیق گرداند و آسلا م * رقعہ اخِر *
 ہمایون نامہ چون یار دل بر * برو از غنبر تربستہ زیور
 خط مشکین و نظم جان فزایش * چو کیسوی مرصع در قفایش
 در اظہار لہو قات و اشرف ساعا مونس خلوت مہجوران و مایہ سعادت مہجوران
 * مَشْنُوَى *

گهی پرده ز روی کشتادند * ز شوقش بوسها بر روی دادند
 گهی سوی قفایش دست بردند * ز عقد کیسوش کوه شمرند
 در مقابل هر کشته از آن شاید غیبی که بر نصد پایکی و بی عیبی جلوه نمودند
 تعلق و دل بستگی و نیازمندی و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود
 عَزَائِلُ الْمَفْضِيَةِ إِلَى الْمَلَاةِ بَرِنِ دَوِيتِ اقْتَصَا كَرْدِه مَعِ مِيرِ * نظم *
 بود واثق رجای من که واهب * ز محض و هب در باغ مکارب
 چنانش در بر آرد شاخ امید * که باشد میوه اش اقبال جاوید
 * رَقْعَةُ حُسْنِ *

رقعہ مشتمل بر قطعہ بمیزان لطافت سنجیده بل که کاغذی * مع *
 قطعہ جوهر سیراب درو پیچیده * بلفسان عور و زربکان دورست و معلوم
 * بیت *

از غایت تعظیم نشاندم او را * بر حلقه چشم چون نکین در خاتم
 جواب آن بر لوح اخلاص بخامنه اختصاص مرقوم گشت و بدعای حسن عاقبت
 و سعادت خاتمت مختوم آمد قرین اجابت باد بالنبی و آلہ الامجاد و السلام
 * رَقْعَةُ حُسْنِ * قطعہ *

نهی کرده از شوق شد باز طبیعت * همایان قدسی هوا سپه تدروی
 ز مژگوم فرستاده مطلع خوش * کز اهل سخن مثل آن نیست مژگی
 الحق مطلعی است که انوار لطف ذکا از معانی آن طالع و آثار حسن او از عبارات
 آن لامع اگر چنانچه گاهی توجیه خاطر با تمام آن پردازند و پرتواندیشه بر تکمیل آن
 اندازند شک نیست که بیت القصیده نظم آیام و واصله العقد مشهور و اعمام
 خواهد بود حق سبحانه و تعالی از هر چه نباید معنون دارد و از هر چه نشاید مامون و مستم

* رقعہ الحشر *

بعد از عرض نیاز و عرض آنکه چون موصل رقعہ شریف عزیمت مراجعت نمود
 این فقیر خواست که در جواب آن کلمه چند بنویسد هر چند گرد خاطر نفور از رسوم
 عادی و تکلفات رسمی گشت از معانی فکری و سمائی جز این رباعی بنیاطر نگذشت

* رباعی *

کی باشد و کی که از جدائی بریم * و ز تفرقه منی و مانی برهیم
 در بحیر فنا و نیستی غرق شویم * و ز خود بیسنی و خود نانی برهیم
 حق سبحانه و تعالی تو فقیح کرامت و خرق عادت مفضی بهر دولت و سعادت
 رفیق گردان و آتش سلام * رقعہ الحشر *

بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه چون از رشحاتِ سحابِ فضل و اخصالِ آن جناب
ساداتِ شاداب کشتند اصحابِ نشان کم شده بسانِ تعطش و تشوق گفتند

* بیت *

چو تشنه که کند آب در بیابان گم * نشان کم شده خوشی تن همی جویند
اگر ترا هم اشفاق و مکارم اخلاق کار فرموده دران باب اهتمام فرمایند حاکم اند
لایزال مجلس شریف مجمع رفقا و مرجع فقرا باد * نظم *

بر کنارِ دجله دور از یار و مجاور از دیار * دارم از اشکِ جگر کون دجله خونِ گریه
چون سواد دیده ام در بیا کند بغداد را * سیلِ چشمِ اشکبارم کر شود بادِ جله یار
و عالمی بجز اجابتِ قرین از مشاهدِ مقدسه آئینه مهتدین و مسألتی بشرف
استجابت همراه از مزاراتِ مبارکه اولیا الله تحفه مجلس شریف و هدیه موقف
مُنیف میگردد شوق و نزاع و تبحر و التیاع بدریافتِ سعادتِ ملاقات
که اعترافِ مطالب و اجلِ مرادات است پیش از ان است که با مدادِ خامه زبان آور
و اعدادِ نامه سخن گسته از عهدِ ادای آن تقصیتی توان نمود لاجرم
عنانِ بیان از ان صوبِ مطوف داشته معروض میگردد که بعونِ عنایت
بی علتِ حضرتِ عزت احوالِ فقر که رفقای و جلسایِ خضر اند بر هیچ سلاست

و منهج استقامت گذرانت و از هر دغدغه و فکرانی که موجب تفرقه باشد و
 پریشانی برکران انشاء الله تعالی نیز مجاری احوال دولت خوانان آن حضرت
 نیز بر صورت اجمل و معنی اکمل واقع باشد این رقعہ تصریح و ابتهال متصف شود
 و حین ارتحال از بعد از جانب حرمین شریفین زادها الله شرفاً صورت تحریر یافت
 والسلام * رقعہ منطومه *

ای نامه و قاصدِ توبی قیسل * از وحی نشانه کوی و جبریل
 ز انفاسِ نفسِ توبه باب * انفاسِ مسیحِ زندگی یاب
 قاصدِ ز تو نامه رسانید * جان را ز غبارِ غم رسانید
 نامه که مایه آمانی * آینه شایه معانی
 در رویش از ان ضمیرِ انور * صد شایه معنوی ممتور
 وز نظمِ بیع پاک روشن * پشتش بزرگوهرِ فرین
 اخلافِ جواهری که چیدم * زان نظم بکوش جان کشیدم
 شوق و شغفِ نیازمندی * خالی ز خیالِ خود پسندی
 عرضِ دل سزاوار طبعِ خرم * کردم و کلامِ نایه تم

* رقعہ آخر منطومه *

تخت مجلس رفیع شریف * میفرستم سلام بلکه سه لام
 گشته با هم یکی دو لام نخست * مانده باقی سوم سه حرف تمام
 بر همین نکته رقعہ را کردم * مختصر و آسان و الا کرام
 * شرح تعمیہ این رقعہ *

پوشیده نماند که بیش از این اولین این رقعہ منظومہ مشتمل است بر تعمیہ مادی لفظ و دعا
 بدین صورت که بطریق اعمال حسابی از سه لام چون دو لام اولین مسامی گرفته شود
 عدد مجموع هر دو شست باشد که عدد بین مسامی است چه عدد (ل) اسی است
 عدد (س) بالفظ هم هم گشت ماده لفظ هم از آن صورت گرفت پس مراد از آن
 بطریق کنایه عطار و از عطار و بطریق تلخیص دال مسامی یعنی (و) گرفته شد
 زیرا که هم بالفتح در عربی مراد ف تیر است و فارسی که آنرا از کمان گذاردند و آنرا
 مشترک لفظ تیر و فارسی یکی عطار و است که علامتش در رقوم تقویمی دال مسامی
 اما لام سوین از سه لام چون اسی گرفته شود که عبارت از سه حرف (ل) (ا) (ا) هم
 باشد عدد هفتاد و یک از آن هم رسد و مراد از این عدد بطریق اعمال حسابی
 (ع) است که عددش نیز هفتاد و یک است چه عدد (ل) اسی است و عدد (ا)
 یک و عدد (م) اچهل و مجموعش هفتاد و یک شد و همچنین عدد (ع) ا

بنقاد و عدد (۱) یک و مجموعش نیز هفتاد و یک است پس حرف دال مستحق

هر گاه بالفطر عا جمع آید ماده لفظ در عا حاصل گردد

*** رُقْعَةُ الْحَسَنِ مَنْظُومَةٌ ***

کردی اکرام مخلصان بسلام * وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَالْأَكْرَامُ

خامه کرد آرزوی آنکه کنند * دَرَجِجِ دَرْنَامَه شَرِیحِ شَوْقِ غُورِ

چون ندید آن حدیث را پایان * ساخت کُوتَه خُفَّافَه الْأَجْرَامِ

*** رُقْعَةُ الْحَسَنِ ***

ملکوت ای بکام دوستان کام نهاد * بِخَرَسَةِ صَبْحِ طَرْدِ شَامِ نِهَادِ

نی نی که ز جعدِ خورِ صَفْحِ نَوَه * مَرغانِ اَوَّلِیِ اجْنَحِ رَا دَامِ نِهَادِ

مکتوب مرغوب منبری بر قواعد اخلاص و محبت و منبری از شواهد اخلاص و مودت

فِي آيَمِنِ حَالِ وَالْكَرَمِ سَاعَةِ بَدِينِ ذَلِيلِ قَلِيلِ ابْضَاعَةِ رَسِيدِ بَطْرِي

بشطری از مواجب حرمت و تعظیم و هر حر فی بطر فی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل

لشت و چون تحلف در مراسلات دایب منشیان و دبیران است نه شیوه شکستگان

و فقیه این ازان را عرض نموده میگوید *** بیعت ***

خسب را یار بادت که تا میتوانی * به نیک و بد خلق نیکی رسانی

وَأَسْلَمَ * رُقْعَةُ أَحْمَدَ *

لَا زَالَ مَجْدُ الْكُبرَاءِ وَمَجْدٌ فِي إِعَانَةِ الْفُقَرَاءِ بَعْدَ زَرْفِ
وَتَسْلِيمِ مَقْرُونِ بَلَوِ زَمَنِ تَوْقِيرِ وَتَعْظِيمِ مَرْفُوعِ أَنْكَ مَسْمُوعِ افْتَادِ كِهْ أَنْكَ عَارِضِ
عَارِضِ كَشَةِ وَبِحَمْدِ اللَّهِ سُجَّانَهُ بَخِيرِ كَنْدِ شَمَةِ مِی بَايِدِ كِهْ شُكْرَانَهُ أَنْ رَا كَثَرِ اَوْقَاتِ
بِی شَائِبَةِ غَرَضِ وَمُطَالَبَةِ عَوَضِ بَكَارِ سَازِیِ مَطْلُوبَانِ وَمُهْمِ پَرِ دَازِیِ مِهْمُومَانِ كَنْدَرَانِ
وَأَنْزَاوِ سِلَّةِ حَصُولِ نَجَاتِ دِیْنِیِ وَدُنْیَوِیِ وَبِوَاسِطَةِ عَلَوِّ دَرَجَاتِ صُورِیِ وَغُفُورِیِ

* بَیْتِ *

بِرِ مَرْزِیِ عَمَّ غَسَمِ نِیْكَوِ كَارِیِ * تَانَامِ بَرَايِدِ تِ بِنِیْكَوِ كَارِیِ

وَأَسْلَمَ * رُقْعَةُ أَحْمَدَ *

نَسِیمُ هَبْ مِنْ الْكَثَافِ نَجْدِ * وَأَوْقَدْ فِي الْحَشَانِ نِیرَ اَزْوَجِ

وَكُرِّمْنَا بِأَنْ أَعْدَدْ لَنَا * كِتَابًا مِزْدَ وَغَیْرِ عِزِّ وَمَجْدِ

اضعاف الطافی که فراموشان را بآن یاد کرده اند و از خاطر فرستگان را بجا طر آورده و طاف

و عاکوئی و مراسم رضا جوئی مودعی میگرد و در تحاشیا عیر ال طناب فی الکلام

الْمُفْضِی الْمَلَالِ وَالْأَبْرَامِ * ع * بِرِوَاعِ اِخْتِصَارِیِ اِفْتَدِ *

حق سُجَّانَهُ وَتَعَالَى هَمَكُنَا نَزَا اَزْ هَرِ جِیْهَیِ نَبَا یِدِ گَا هَلَا رِدِ وَ اَزْ هَرِ جِیْهَیِ نَشَا یِدِ دِرِ پَنَاهِ وَ اَسْلَمَ

* رُقْعَةُ خَشَعِ *

أُحْيِي وَأُنْجِي قِصَّةَ الْبُعْدِ وَالْقُرْبَى * إِلَّا أَتَجَلَّسُ الْمَخْفُوفَ بِالْمَجْدِ وَالْعُلَى

استماع چنان افتاد که جزوی مرضی واقع بوده و بزودی صحتی کلی روی نموده

الْمِنَّةُ لِلَّهِ وَالْإِحْسَانُ * قَطْعُ *

خبر ضعف و مرزده صحت * کریم مصحوب یک در بودی

بی خبر ماندگان بحران را * زان خبر جان و دل بفرمودی

حق سبحانه و تعالی بکنان را از عارضه امراض صوری و معنوی مصون دارد

و از غائله آفات دینی و دنیوی مأمون و آسود * رُقْعَةُ أُخْرَى *

لَا ذَالَ كَالصَّلَاةِ عِمَادَ الدِّينِ وَكَالصَّوْمِ جَنَّةَ لَاهِلِ الصَّدَقِ وَالْيَقْرِ

ساعات بطاعات مقرون باد و اوقات بخیرات و مبرات مشغون * رُبَاعِي

گفتم که کم پس از دعا حرفی چند * بر عادت اهل سم با هم پیوند

دل گفت که ابرام نه شرط ادبست * بس کن که بین دعا بست و است

* رُقْعَةُ خَشَعِ *

لَا زَالَتِ الْأَفْلاكُ حَوْلَ مَرْكَزِ أَرَادَتِهِ دَائِرَةٌ وَالنَّجُومُ فِي إصَابَةٍ

سَهْمِ سَعَادَتِهِ حَائِرَةٌ * رُبَاعِي *

گفتم که جواب نامه جان پیوند * بر لوح بیان رقم زخم حرفی چند
دل گفت که از تکلف عادت و رسم * بگذر که همین دعا بسند است و بسند
* رُقْعَةُ حُسْنِ * *

خاطر شریف از تنقید مظلومات مجازی مطلق باد و اوقات عزیز باستغراق مقصود
مقیق مستغرق * رباب * *

چون یافت بجان زاده کلکت پیوند * زان خط مسلسل خرد افتاد به بند
گفتم که جواب آن نویسم دل گفت * بس کن که همین دعا بسند است و بسند
* رُقْعَةُ حُسْنِ * *

سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ * قطعه *

آفتاب از طایر عزت چو سازد زوره را * پای قد و شرف عالی بشریف خطاب
در جواب آن خطاب از زوره عقل خرویدن * هیچ شمار و صواب الا تعاضد از جواب
اسباب دولت این جهان مقرون به وجهات معادات جاودانی میسر بار
بِالنَّبِيِّ وَآلِهِ الْأَكْمَاد * رُقْعَةُ حُسْنِ *

بهایب جناب نقابت قباب ایالت ایاب مخدومی اعظمی الکی الکرمی اللذنی
يَقْصُرُ الْبَيَانَ عَنْ أَنْ يُحِيطَ بِالْقَابِ بِإِلَّا الْقَابُ مَطْرُوحَةٌ دُونَ

سُكْرًا بِأَبِيهِ مَدَّ اللَّهُ تَعَالَى ظِلَالِ أَفْضَالِهِ غِيَاثًا لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمُغِيثًا لِلْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ * نظم *

دعائی که بربنا رسیده * نوید فاستجبنا که شنیده
تجارتی که با آن هست روشن * چراغ از عهد حیات با حسن
مبلغ و مویدی میگرد بعد معروض آنکه چون مجاری احوال این جانی
بِحَمْدِ اللَّهِ الْمُفَضَّلِ الْجَوَادِ مُسْتَدْعِیِ اقَامَتِ مَرَامِ شُكْرِ وَتُسْتَوْجِبُ لِمَتِ
وظایف احماد است اعیان ملک و ملت و ارکان دین و دولت علم الدوام
وَالْإِسْتِمْرَارِ در مقام ترصد و انتظار اند * بیت *

کز اوج جاه و دولت پوختن سارونجی * بفر طلعت فرخ خراسان را بیارائی
رجا بمراسم اشفاق و مکارم اخلاق و رثق است که باسعاف این مقصد و انجام
این مراد برآئی این بلاد تفضل خواهند نمود و منت خواهند نهاد و ظلّ عالی
مکدی الایام و الدیالی بر مفارق اکاریم و اعالی ممد و باد

* جواب مکتوب سلطنت شعاری حسن بیک * نظم *
لَقَدْ صَبَّغْتَ وَرَقَاءُ ذَاتَ تَجَبُّرٍ * الْفَقِيرَ أَهْلَ الْفَقْرِ مِنْ قَصْرِ قَبْصِرِ
صَحِيفَةٍ نَجَّحَ عُلِقَتْ بِجَنَاحِهَا * بِفَضْلِ مَوْفَرٍ وَأَعْتِنَاءِ مَوْفَرِ

شجاعت اقلام و سیران عالم مقام سده سدره آئین و عتبه سپهر تکمین پادشاه جهان
 پناه شهر یار معدلت شعار سلطان الغزاة والمجاهدين قصر صان الطغاة
 والمعاندين لزالته رايات نصرته منصوبة فوق السماء وايات
 دولته مكتوبة على الوجود البقاء * قطعه *

معز دین حسن بن علی بن عثمان * کز دست مستظم امروز امر حج و غزاه
 چو کشت بادیه آباد از و بجای سموم * وز دزد یک بیابان نسیم روح افرا
 که پای در آرد پی غزا بر کاب * بر ایل کفر شود صورت غزاش عزا
 ز طوق طاعت او هیچ صاحب افسر * نافت نتر که ندادش به تیغ تیز سرا
 جهان ز حادثه کوباش در آمان که ز خرم * به بست راه و رحم بر سپهر حادثه را
 بجهت معدلتش نیست ظلم کیشان را * جز آه و ناله جز آه الاله خیر جزا
 مشعر باستخلاص احرامیان بیت الله از تو تم و راز دستي احرامیان دور از راه
 و منی از توجه عساکر عالم که جهان ستان بعزم غزای کفار نوامی کرجستان ره غصه
 جان لب تشنگان بادیه شوق را بحال کعبه مراد حضرتی تازه دم و صدقه چنان
 جگر فستگان مکر که جهاد و اجتهاد را نغزنی بی اندازه بخشید ننگان بدل هم زبان
 * ع * روی نیاز بر زمین دست و عابر آسمان * و طائف دعا گوئی

او کردند و مراسم شکرگزاری بجا آوردند لایزال برکات اقدام طائفان حرم
بیت الله الحرام و میا من اعلام غرات نصرت انجام بر قلع و قمع عدات ملت
اسلام محمد طال و معد انجاء امال طار زمان فحیم جابه و جلال و عسکر عز و قبال
بالنسبی و آیه الاحیاء * جواب مکتوب ملک الشجار بجانب بند

* نظم *

تالقی برقه موهنا من صحنی هند * و هبت نسیم سحره من دربی انجد
فمن شیم ذاک البرق امسیت فی جو * و من شیم هن الریح اصبحت فی
کنیت بهن اعز زول صحیفه * مکرمة من درو و العز و انجد

* رباعی *

هردی آمد فرو تاج کرامت بر سرش * نامه اقبال و دولت بسته بر بال و پرش
نامه چون نافه چین بسته سر کز بوی آن * نیت بوی بنامشام دل چو بکشادم
نور و القلم و مایه طوفان که جواهر زوهر کونا کون که تا اکنون در خزانه غیب کنون
و در کنج نامه لایب مخزون بود بوساطت قلم سعادت رقم در سبک اظهار ورشته
اشتهار نظام یافته زیور جمال نامه میمون و حلیمه کمال صحیفه همان آمد الی
قیام الساعة و ساعة الصیام درة التاج انوار الکلام و بواسطة العبد

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَآيَاتِهِ الْمُبِينَاتِ

پروازان مجامع انفس خواہد بود * قطعہ *

کتاب عقد الدرجۃ * یوم نکسک الطاق واسطۃ العزم

فَلَمَّا غَلَّتْ أُنْجُمُ عَنْهُ وَوَسَّلَتْهُ

عَلَى الْكُتُبِ وَقَوَائِدِهَا وَمَرْفَعًا * بِتَقْيِيعِ فَرْدِ فِي الْعَالِيَةِ وَالرَّفْعِ



زبان کریمی نامہ مسطری جو پندرہ سو برس سے
سجھ کر نہ وقفہ بیان از غفلت کی کہ ہر

شاخیه معنی ای مستور است * منطقه مشاغل و ارا از زو که به بهر است

نوعروس مجلد فکر و ہنر و ان * کروہ خاصہ جامد (شیریں شیریں)

چون رخ خوابان که ترا به جان خط بندد راه تو به خدای تو به جمال و عیش

اعني حرة مخرجة ابيد في ماله من ثمنه الملكية وقرابة

الكلام الزينة الذي يجمع بين الكلام والخط

وَقُلُوبٌ ذُرِّيَّةٍ إِلَى ذُرِّيَّةٍ مُّسْتَمِرَّةٍ فَاصْبِرْ ۖ وَسِعَ رَبُّكَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۚ وَمَا يَشَاكُرُ بِشَيْءٍ

انسان فدايگان عوام و غافل افسانہ

کرم و حیات شافع بالبرکات

نَكَمَ سَائِلٍ يُخْرِجُهُ ضَيْقُ عَيْشَةٍ * يَعِيشُ بِمَا يُؤْتِيهِ فِي عَيْشَةٍ مَرِيضَةٍ

* غَدَاكَ مُحَمَّدٌ مُحَمَّدٌ عَلِمَ السِّرَ الْوَسْرَى *

* مَدِ اشْتَقُّ فِي الْقَابِ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ *

* قَطْع *

آفتاب فضل کز آغاز دوران آمدست * بر مراد او مدار چرخ و سیر آخر کسش

خسیر و اقلیم در ثانی که می بایست * عقل را تعلیم درس از خاطر دشورش

رست و نیک بخش گوید و تشنه ملک لک * ملک بخشی نیست دور از دست بخشش

بجای الخالق و المله و الدین عیاش الاسلام صغیت المساییر ادا

الله تعالی ظلال جلالت علی المعترفین بفضل المفرقین من افضال

به چینه دیده بهمان دیده را در تفرقه خانه ناسوت مشاهده جمال روز افزون و طاف

غره غرای جایون دست نداده اما چون جان محنت رسیده در جمعیت آباد ملکوت

در وحدت سرای لاهوت دم محبت و واد زره و قدم بکانکی و اتحاد نهاده

* شعر *

باز که آفرین چیست جسمی بویژه * فاز غراب البین فی صدق الصد

فاز و احنا کانت بموضع وحده * مقدسه عز و صمه القرب و البعد

* قطعه *

گرچه هرگز چشم ظاهر کحل بیانی نیفت * راستان او که دائم ز اوج کیوا برترش
 عمر با پرواز کرده جان عرشی آشیان * در هوای طاق ایوان و رواق منظرش
 و این سابقه محبت و اختصاص * چون از ازل هست تا باید خواهد بود *

* شعر *

وَلَمَّا آتَتْ الشُّوْقَ نَحْوَ جَنَانِهِ * مِنَ الْمَمْدِ أَرْجُوَانِ يَكُونُ الْحَدُّ
 دلق عشقش که از ازل خیا ط فطرت دوست * بر قدم من عطف دامن با حبیب محشر
 خدایات مسکینه السَّماتِ وِ مَدَحَاتِ وَرُزْدِيَةِ الْفُوحَاتِ مُقْتَبِسِ الزُّرَائِفِ اَوْقَاتِ
 اِنْ لِّلَّهِ فِيْ اَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ فَتَعْرِضُوْهَا كَمَا كُنْتُمْ مَرْجَاتِ مَتَوَقَّانِ
 کفان حریان و مزارعت مہدات تنگستان بیست الاخران هجران تواند بود
 مرقوم و معروض میگردد و از حضرت معبود سعادت و پیبود اولیای آن
 خلاصه وجود مسألت میرود و چون از ریاست امیر اجابت میباش

* شعر *

هَذَا يَا النُّجَا يَا كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ * اِلَى بَابِهِ الْحَاوِي لِكُلِّ الْمُنَى
 * رقعہ محبت *

میفرستم از دور و چشم خود هر دم درود * برقیامت و یار و خاکبوسان در کشت
 میل و شغف به نیل شریف دست بوس خدام سده سده مقام نه دران درجه است
 که به شیخ خامه شرح آن تواند داد و بدی نامی شعر آن توان کرد * شعر
 تباریح اشواقی الیه شد پدید * کاشوا و اصحاب الجحیم الخ

* بیت *

آرزوی من خجاک پای او افزون بود * زار زوی غرقه در آتش مجد و کوشش
 ازان وقت باز که توفیق واجب التوفیر منی از التفات خاطر خطیر بجانب این فحش
 سمیت تحریر یافته مطر ح اندیشه عقل و خیال و مطمح نظر آمانی و آمال خیر استعداد و توفیق
 آتال شریفه و استر فاد به تحصیل فواید منیفه و مریکیت * شعر
 الا ارضیه یصبو فواد و دایما * کما کان یصبو قلب بشرا الیه

* قطع *

جای آن دارد که آرم رویند آن بان شد * هند رشک روم از عکس جمال انور شد
 ملک او هند است و من آن بهر عشق این کی بود * عمره سوای هند اندر دل غم پرور شد
 و چون بتجدید درین ایام دیگری از بار یافتگان آن استان رسید و نوید صریح التفات
 رسانید و بطریق آن شهر و عدول از هر جنس کز ایند کواحج شوق و تمش بدریافت

بیر یافت شرف ملاقات متوقّف شد و در واهی سلوک طریق مفصّلی با وراک دولت

مواصلت تا گذشت * شعر *

اَتَانِي وَفُلُ الْبَرِّ مِنْ عِنْدِكَ وَقَدْ * تَوَقَّعْنَا نَارَ الشَّقِيقِ مِنْ ذَلِكَ الْوَفْدِ

* بیت *

زاتش غم سوخت دل خواهم بیاورم بر دهم باشد آمیزد بجا کوی او خاکسترش

اما بواسطه تراحم علائق و تراکم عوائل که از آن جمله مراقبه اوقات کهن سالی است

شکسته احوال که بحکم انجمنه تحت اقدام امهاتکم * مصرع

مصلحت نیست که از مرقدش بزارم * این نیت بعل نرسید و این امنیت محصل

* شعر *

تکرید

* قَصَدْتُ انْخِرَاطِي فِي مَقِيمِي بِلَادِهِ *

* قَصَدْتُ عَوَادِي الدَّهْرِ عَنْ ذَلِكَ الْقَصْدِ *

* بیت *

ما ویرایم از خاک درش دارد جدا * وای فرزندی کریمان خصم باشد مادرش

با این همه امید چنان است که حضرت مسبب السباب قبل شأنه سببی که متضمن

نیل این دولت متکفل اوراک این سعادت باشد و مهیا دارد و میسر گرداند

* شعر *

وَلَا يَأْسُرُنِي أَنْ يَرْفَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا * وَيَفْتَحَ يَوْمًا بَيْنَنَا سُبُلَ الرُّشْدِ

* بیت *

چشم میدارم که پیش از بار بستن زین بباطم * بار من بندد فلک روزی بعزم کشورش
اطناب باشهاب کشید و اشهاب باطل و اشعاب انجا میدر یاض جنت حضرت
دولت و نصرت از جو بار فضائل و فواضل حضرت عزت در مراتب طراوت و نصارت
ابدال آباد و ترقی و از دیار یارب محمد و آل اله الامجاد و صحبه الاجیاد

* شعر *

لَقَدْ طَالَ مَا أَدْرَجْتُهُ فِي صَحِيفَتِي * نَادِمُودُ عَاءَ الْإِقْبَالِ بِالرَّدِّ
يَا أَيُّهَا الْعَالَمِينَ بَقَاءُ * وَنُجْرُهُ عَزِيزَةُ الْحَصْرِ وَالْعَدِّ

* قطعه *

مختصر مانم سخن گزینار و پود حرف و موت * نیست ممکن خلعت مدحی که افتد در خورش
بر سر رشوکت و اقبال با دلا و ایزال * بخت و مساز و سعادت یار و دولت یار

و السلام * این رباعی بر عنوان آن نوشته بود *

يَا أَيُّهَا الصَّحِيفَةُ الْمَرْبُورَةُ * فِي طَيْبِكَ قِصَّةُ الْهَوَى مَسْئُورَةُ

ز نهانه که آوری مرا پیش نظر * تو صیرت بنظره الرضا منظور

* جواب مکتوب دیگر * نظر

اتانی کتاب فاح من شرطیه * نیم و دایفه برد او امی
فقی کل لفظ منه غایه منیتی * و فی کل معنی منه کنه مرا می

* نظر *

رسید نامه ربانی ز شهر یار کرامت * بنام کم شده نامی رساند نامه نامی

نامه درج لطافت که درج بود آنجا * جواهر هنر و فضل و کرمست بد تمامی

چون عرائس معانی آبکار که نفائس معالی افکارند بعد از تمثیل بصورت خیالی و تشکیل

باشکال مثالی جواهر زوایا حسن عبارات و لآلی متلای لطف استعارات راز و پند

سرور و حلی و شاح و آفریده از خلای جمال و خدو و خطوط و سطوح غالبه رنگ و غیره

کالبد در فی الدجیة و الشمس فی الغمام جلوه کری نمودند هر یک از خجسته های جسمانی

و مدارک روحانی خطی دیگر یافتند و بهره هر چه تا مکر گرفته با بهره از مشاهد نقوش قلبی

و صور رقی آن اطراف و اکناف حقیقه حقه را منبیل و ریحان و بنفشه و شمرا

کاشت و از باران سحاب شوق و شبنم سرشک نیاز سیراب و ربان گردانیدند

* رباعی *

از عکس خط سبز توای رشک مژ * رسته است ز باغ خاطر سنبیل تر
 میپرورش بیا دکار خط تو * از شبنم اشک سحر و خون جگر
 و ذائقه از حلاوت الفاظه شهد امیز و عذبت کلمات شور انگیزش کام جان چاشنی
 شربت عینا یشریب بها المصربون چنانید و شامه از تنیم رواج روح پرور و
 استقام فواج روح کسترش مشام جانرا شمیم شراب و یسقون من روحیت مختوم
 خنکاسه مسک رسانید * مصرع * دل ازین بوست جان زان چاشنی از
 و سامعه از ذوق سماع و لذت آتماع آن کوشش بهوش برورنه کاخ صماغ نهاد
 جیب فکر و دامن خیال * مع * همچو آن مغلس که ناگه بر سر گنجی رسد *
 از عقود دور و نقود لول و کهر مال مال حس و ناطقه محذرات عذرا و مستورات
 حسنی معانی را مجر و از لباس ملج محروف و مقطع از کسای مخطط محلی تعجیم و
 نقطه در گرفت پاکیزگانی دید کائنات الیا قوت و الراجان نشان ایشان
 و دوشیزگانی یافت که یطمنهن انفس قبل هم و کاجان در شان ایشان

* بیت *

چنان آیمخت با ایشان دل ریش * که پنداری دوئی برخاست از پیش
 از آن محافه و از وراج و محالطه و امتزاج چندان نتایج لطائف و دقائق معانی

معارف و حقائق استفتاح کرده شد که زبان خامنه بیان ازادای آن قاصرست

و بیان خامنه زبان از استقصای آن متعاصر * شعر *

وَاسَكَّتْ عَمَائِهِ كَيْفَ وَلَا يَفِي * بِبَعْضِ مَعَانٍ فِيهِ كُلُّ كَلَامِي

* بیت *

بوصف آن چه نویسم که قاصر آمد و عاجز * ز درک منی آن فهم و فهم عارف و عامی

اضعاف مضاعف آن لطیفه و معاطفه شیبائی بری از تکلفات منشیان سخن چهر و جویا

مصنوع از مبالغات شاعران نظم کستر که در عالمی چون سرسینه صوفیان تنبیه کشف

و الهام و شنائی چون زاو و خاطر عارفان قرینه جمعیت و حضور تام مقرون با انواع

نیاز و شکستگی و مشغول باصناف تعلق و دل بستگی بموقف عرض مطلع انوار آن

لطف و منبع اسرار آن معارف * نظم *

أَعْنِي مَحِيطَ الْفَضْلِ وَالْأَفْضَالِ * وَصَبْطَ رَحْلِ قَوَائِلِ الْأَمَالِ

ذَامُ كَرَمَاتٍ سَادَ صِيَّتُ بِلَالِهِ * فِي سَكْرِ الْأَمْصَارِ كَالْأَمْثَالِ

* قطع *

در یادلی که بر دل دریا چو بگذرد * باو نوال او شود از تاب مجلّت آب

هر چند گشت این فلک اکنون نیست * در جنب بحر همت او رتبه حساب

زینسان که فیض او همه آفاق را گرفت * شاید اگر خطاب کند چرخش آفتاب
 آید فروز ز غمخیز ایام کرکنم * فصلی زر و زرنامه احسانش انتخاب
 گویم دعای او که ز آیین قدسیان * میدانم این دعا شود البته مستجاب
 لَا زَالَ فِي خَلْقِهِ دَوْلَتُهُ وَسُؤْلُ سَعْمَتِهِ غَوْثًا لِلْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ
 وَعَوْنًا لِلصَّحَابِ الصِّدِّقِ وَأَرْبَابِ الْبَقِيَّةِ رسانیده می شود تسکین نوائس
 اشتیاق و کواحج در در اشتیاق که در بحر سینه محبان افروخته اند و برای دفع غم
 از آن جمال حبّ جهان اغیار را پسند و اربابان سوخته بترکیب حروف و کلمات که
 از عوارض و لواحق انفاس انسانی است و ترتیب اقلام و اوراق که شاخ و برگ
 اشجار ریاض سخن رانی است بمنزله اطعمای طوفان نیران است بار سال
 نفس و بهشابه اخفای آتش سوزان است بقای خاشاک و خس میات هیات

* قطع *

بالا گرفت آتش مای توان نشاند * و خود بفرض ساد و دلی در دند نفس
 در حجر منی که صاعقه بار و آسمان * باشد محال شعله نهفتن بخار و خس
 لاجرم خایه شکسته زبان با جبهه بسته و آن زان مقوله رمزی در میان نمی آرد و

حرفی بر لوح بیان نمی نکارد * هیت *

چو بخت حد زبان شرح خال دل دادن * زبان چنانهم از خامه در زبان روایت
 بعده اشارتی دل پذیر که در باب توجیه این فقیر بر زبان خامه لطائف صریح گذشته بود
 شهباز جان از آن تقدیر پرواز آمد و طاووس جنان از آن تو در را بهتر از آنما نمیدانم
 بوسیلت کدام فضیلت روی فراغت و ابتهال در آن قبله اقبال توان آورد و بخت
 کدام منقبت احوال حرم جلال آن کعبه الهی و آمال توان بست * قطعه *
 کر رسد حکم که چون خامه ز تر ساز قدم * مخفیان در نبود چاره ز فرمان بردن
 لیکن این خرده که از فضل و هنرم دارم * نتوان جانب آن معدن حسرت بردن
 داب دانا بود قطره به بحر آوردن * کار زیرک نبود زیره بکرمان بردن
 معذرا باراد خاطر میکند که لا اله الا الله و از اندیشه قللت بضاعت و ملاحظه عدم استعانت
 تا کرده قدم صدق در بیداری این آرزو نموده عاشق کرد و از آنرا اگر انواع محسن و
 تلاطم انواع فتن پاک نداشته کشتی شوق در دریا می این جست و جوا فکنم اما آنچه
 چون رواج تقدیر زورق تدبیر را بصوب مقصود نمی راند و رواج توفیق سفینه امید
 بساحل مراد نمی رساند * قطعه *

هر دم بدست چمد کشم بادبان سعی * بر کشتی امید درین بحر کهن
 تاره بساحل کرمت آورم و سیاه * بحر میخیزد و آتشش شعله شعله

و حالاً همگی بهت و تمامی نیت متوجه آنست که عنقریب در زمرة مخاطبین با هم
 اَتَمُّوْا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ بِنِيَّتِ ادایِ مناسکِ عمره و حج که وجه توجیه قاصدان
 و یاتون منکَلِ فَحَجَّ عَمِيقِ می باشد احرام زیارت بیت الله احرام که رکن اسلام
 و حج جمیع خواص و عوام است بسته شود و قیام بوظیفه طواف سده سدره مقام
 آن زبده کرام که عن اکابر اَمام و مفاخر آیام است نموده می آید

* بیت *

از حج بودم عمره و صل تو توقع * ناکرده قرآن با تو خود از حج چشمت
 امید داری بجوم کرم و شمول نعم حضرت باری عز شانه آنست که حصول این امر
 قبل قضاء الاجل دست دهد و وصول بیدار و الا مینیت قبل حلول المینیت

* بیت * روی نماید

بیش از آن دم که اجل حب جیاتم بدرد * دارم امید که دامان وصال کیم
 هر چند ذره حقیر از آن نازل ترست که زبان مخاطبه آفتاب کشاید و موج ضعیف
 از آن خا طل ترک با سلیمان در معرض سوال و جواب در آید اما چون ابتدای این
 معاطه و انتمشای این مقاوله از آن جانب بود در جای واثق است و امید صادق
 که این جرأت مفیضی بغرامت نشود و این کستمانی مشتهی بسامت نکرد

* رابع *

مرا با تو لطف تو گستاخ سازد * که کلب من این طریز معنی طرز
 و گرنه چون ذره راجه یارا * که با تیر صخره مهره مهر سازد
 چون مجذرات معانی شوق و غرام را که حجله نشینان خاطر مستهام اند روی و
 موی از روی پوشش مرتجع صور کلامی و کیسوند معنی رقام کتابی جلوه نمایش یافت
 مساق سخن بدان انجامید که ساق اختتام شان از خنمال و حای استجابت
 ناکست آرایش پذیرد * قطع *

تا نهد دست قضا از پرچم ریات ملک * شاید اقبال ابر حیره زلف مشکفام
 با و پرور از همای بهت بر ترانان * که شکنج زلف آن شاه قد و رنجداد
 بلکه با و آن زلف جاروب ریت تابی بزم * بی غباری جانب مقصود کلی و السلام
 بر عنوان آن نوشته شده بود * شعر *

يَا كِتَابِي اِذَا وَصَلْتَ إِلَيْهِمْ * فَخَوِّدِي أَدِ قَبْلَ يَدَيْهِمْ
 وَإِذَا مَا دَرَيْتَ ثُمَّ قَوِّدِي * قُلْ لَهُ دَمٌ عَلَى الْعُكُوفِ لَدَيْهِمْ
 * جواب مکتوب دیگر *

چون تخلف از مقتضای انا و اتقیاء امتی بر اعر من ال کلف شیه مقتضای

انوار نبوی و شیوه مقتضیان آثار مصطفوی نیست لاجرم قیمتی بی دعوی سخن نمیدانم

و عبودیتی بی رعایت مدح کستری لابل * **مشکو**

دعائی که نبود بداعی مضاف * ز عجب و ریاض کز اخلاص مضاف

چو فانی بود بنده در دعا * ز اخلاص کنج دران بی ریا

بود خواهشی از شوائب سلیم * در واقعه از قدیر سلیم

نثار ساحت جاه و جلال و عرصه عز و اقبال و ولتمندی که بر هر چه عقل دور اندیش از

شائلی صوری و معنوی و فضائل دینی و دنیوی که بنای ثنای رحمت گزاران و اساس

سپاس محبت شعاران بر آن است اندیشه بکار و بسامی جمیده و عوارف جزئی

آن حضرت اصناف آن در اطراف و اکناف جهان صورت انتشار یافته است

و سمیت اشتها گرفته لاجرم آنرا از قبیل توضیح و اصحات داشته و از مقوله تبیین

مبنیات انکاشه بسان اعتذار و زبان عجز و انکسار میگوید

*** بیت ***

چگونه در او صافی صابردلی * که در حش بود نقل بر محفلی

به روضه لائق که روی آورم * که راه بر عیش بآن بسپرم

بآن وصف مشهور باشد چنان * که دانند فرد و بزرگ جهان

نیم حرف از اثبات آن وصف کرد * که بی صرفه باشد و در آن گفت و گوی
 بی دانشی آید اندر حساب * که گوید کسی روشن است آفتاب
 گوید زبان آور بهوشمند * که کردون رفیع است و کیوان بلند
 ذاکا دیکند بآب الشنا * فلا بد من فتح باب الدعاء
 و قاه الذی مملکه لا یبور * مدح اعظمه من صروف الدهور
 و ابقاه بالطول و الامتنان * علم مسند العز طول الزمان
 و رقاء مرقا عزیز المثال * به صاد مغبوط اهل الکمال
 مرائی مشاعرستی جسمانی و محالی مآزب عقلی روحانی چنان از فروغ طوابع
 انوار جمال و عکوس لواجم اسرار کمال آن حضرت مالا مال است که نزدیک است که
 تو هم دوئی و تکلف منی و توی از میان بر خیزد لاجرم اظهار شوق و عزام و عطش
 و هیام را که منافی عینیت و مقتضی اثبیت است از صوب مواب دور میدارد
 و از طریق تحقیق بعید می شمارد * مشنوی *

ز بس صورت آن جمال و کمال : * کنم گاه و بیکاه با خود خیال
 دل و دیده زان پر برآمد چنان * که برخاست و هم دوئی از میان
 رسیدم ز نام وصال و فراق * رسیدم ز شرح غم اشتیاق

نگرید خردمند با خویشتن * کمی سوزم ای من من از شوقِ یمن
 و معیند چون دوری صوری واقع است و آن کمال اتصال و اتحاد را مانع علی الاطلاق
 همگی بهت بآن مصروف می باشد و تمامی مخاطریان مشغوف که حضرت حق سبحانه از کمین
 غیب لطیفه بظهور رساند که صورت را با معنی مطابق سازد و ظاهر را با باطن موافق گرداند
 تا چنانچه دل محزون جواب بر آسرا کمال اوست دیده مظهر لوانع انوار جمال او شود
 و چنانچه زبان مظهر صنوف مناقب و فنون آثار اوست کوشش مستقر و موزع غائب
 و نکات نو او را آورد * مشویه *

خوش آن دم که با معنی جان و دل * شود متحد صورت آب و گل
 بر تک بصیرت بر آید بصر * ز دیدار جانان شود بهره ور
 چو باشد زبان طوطی شکرش * شود کوش هم حقه کوهش
 و چون در نیو را خواجه فقیر پرورده که در جوانی به پیری نام بر آورده لوای ولای آن
 حضرت بر روش و مائل شرح شامل آنجانب در آغوش با مکتوبی مرغوب متضمن
 به مقصود و مطلوب خورشید وار پر تو اقبال بر ویرانه مسکینان انداخت و بنوع
 حضور خود کاشانه تاریک تشینان را منور ساخت آن در غمگانه شد و آن
 داعیه متاید گشت مناسب بلکه واجب چنان می نمود که هر چه اشارت عالیّه غایب

یافته بود بی جرات و کست خنی تائی و تراخی کمر مطاوعت بر میان و بار کی مساکر
 زیر ران طریق انقیاد سپردی و طریق حسن اعتقاد پیش بردی اما چون بانگ
 برشته علانق بسته بود و پای عزیمت در سنگ لایخ عوانق شکسته آن نیت
 در حیرت توقف ماند و آن امنیت در معرض تعلل و تمویق افتاد * مشنوی
 دروغا که در دست من نیست کار * که آرام بکف حلقه زلف یار
 مقدر که پرداخت کار جهان * زمین داشت سر قضا را نهان
 چو کیم نی کاخ دولت کند * قضا افکند زان کسدم پند
 چو بر شاخ سنک افکنم میوه جو * نه بر میوه بل آیدم بر سپوی
 ملتمس آنکه چون خواجہ مشارالیه بشرف پا بوس مشرف شود و مهمات آنجائی بحسن
 اهتمام ملازمان کفایت نماید اشارت رفود که زودتر مراجعت فرماید باشد که
 بعون عنایت و فضل بی غایت حضرت حق سبحانه و تعالی و نفقت ایشان
 سفر مبارک میسر گردد و حضرت مهین بنان محض فضل و امتنان اولیائی آنحضرت
 حسب الامکان از مکاره مصون و از مکائد مامون در مقرر دولت و استقرار
 و حشمت بدارد بالنسبه و آلہ الامجاد

* جواب مکتوب دیگر بر عنوان نوشته بود * رباعی *

ای بسته لب از شرح غم تنهاسی * بر خود سر شده چنان ز دل سودا
خوش آنکه رسی یار و لب بکشان * سیر دل خویش یکیک بنائی
* جواب مکتوب دیگر * نظم *

این همایون نامه آمد تازه از باغ بهشت * در روی از کانور رسته سبزه عنبر بهشت
یا خود از نور بیاض صفحه نور وجود * چند حرفی کلک صنع از ظلمت امکان
رشحات محاب بر نوال و فطرات غلام فضل و افضال از نایب کلب مشکبار و
قلم کوهر نثار فیضان کرده مزیع به جای لب تشنگان وادی فراق و کشت زار امید
بکر خستگان بوادی اشتیاق را تازه و تر ساخت و تفحات بساتین نطق و بیان
و قوحات ریاحین علم و عرفان از مهبط سطور عنبر نسیم و خطوط عبرت نسیم و زین
رفته دماغ جان نزدیکان دور و بهشت تمام جهان و اصلاص مجبور را معطر گردانید

* رباع *

شیخ قلم نه چشیده آب بقاست * و انقاس خوش تو نقیض باغ وفاست
این رشحه و نغمه راز من بازگیر * زیرا که دلم زنده باین آب و هواست
باید آن رشحات و اعداد آن نفحات فی ابرسان بلکه ابریشیان خامه مواد
جواهر تحیت و دعا و لالی محبت و نشان آری آن بحر کرمیت و دریای وجود و موهبت

میکردند امید است که صدق سمع قبول بآن منفعت گشته هر یک را قدر در سایه

و قیمت کوهر کرامی ارزانی دارد * پیست *

سخنم قطره بود سمع قبول تو صد * قطره را دولت در دانه شدن از صد ^{ست}

دل مستهام و خاطری آرام میجو است که فیض خانه محبزه را در کشوده و از مژده بداد

استمداد نموده حرفی چند در شرح شعلهای حرقت فراق خامه را بر زبان درید و عطری

چند در بیان گریه های محنت اشتیاق با نامه در میان بند اما خامه با آن همه تیر زبانی

از اقدام بران صورت سر کشیده و نامه با این همه تنگ رویی از قبول این معنی

بر خود چیده آری * مع * نی نیست مرد آتش و کاغذ حرفی آب *

علی الدوام خاطر فاتر بواسطه سابقه تعارف روحانی آرزو مندر رابطه تألف جسمانی

می باشد اما چون هر امری درین نشیمن حکمت منوط بوجود در اسباب است و مربوط

به تحقق شرائط از هر باب و آن هنوز در گمن قوت آرمیده است و بطور در موطون

فعل نه انجامیده لاجرم جمال آن مطلوب بحجاب غیرت محتجب مینماید و چهره آن مقصود

به نقاب امتناع منتجب * پیست *

یار رخسار نهفت است پس پرده ناز * آه اگر باد صبا پرده کشائی نکند

قافله سالاری همت شد اندر بادی کوشش گذرانیده و خود را بسال

دریای کیشش رسانیده میخواست که در کشتی بی اختیاری نگراندازد و
 بادبان فروتنی و افتادگی برافرازد و در آسرای مدتی و اقرب فرصتی متاع فقر
 و فنا و کالای محبت و ولارا که رهروان شوارع نیاز و افتقار و سلاک
 قوارع عجز و انکسار از ان سرمایۀ عزیز تر ندیده اند و از ان معانی نفیس تر
 نشنیده بآن عتبه رفیع مرتبه که مصب نیایع فضیلت و کمال مقرر سفائن
 امانی و آمال است برساند اما چه سود چون ملّاح تقدیر مساعدت نمود و شرطه
 توفیق موافقت نغمه بود * قطعه *

فقیه مستغن از بربراه بحر شافت * که بروصال توبی رنج پای یابد دست
 متاع خور و لبب بحر ناکشیده هنوز * شکست کشتی و ملّاح مُرد و بانوشت
 سخن دراز گشت و ابرام از حدّ ایجاز در گذشت لایزال تجاری احوال بر تراج
 استقامت واقع باد و قداری عز و اقبال از مطلع سعادت و کرامت لایع
 * بر عنوان نوشته شده بود *

ای نامه که خامه را ز این دل خسته * گفت هست فرو کجوش تو آهسته
 ز نهار چو بهر دایر جانان گذری * آزار برسان بسوی او سربسته
 * جواب مکتوب دیگر * شعر *

سَلَامٌ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ * وَتَحِيَّةٌ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَرِيمٍ
 عِلْمُ مَفْضِلٍ قَدْ شَاقَّ بِيُوصَالِهِ * وَأَزَلُّهُ أَفْزَأُ إِلَّا بِطَيْفِ خِيَالِهِ
 عَشِيقْتُ وَمَا أَبْصَرْتُهُ غَيْرَ أَنِّي * سَمِعْتُ مِنْ أَعْيَانِهِ وَصَفَ جَمَالِهِ

* مشغولی *

تاکید وصف تراشد صدف * ساهم بر باده دار و شرف
 دیده فشانند ز صد خون که چند * از خیرت کوش بود بهره مند
 کی بود آيا که شود بهره ور * دیده زویدار چو کوش از خبر
 شوق و آرزو مندی بشرف دست بوس حضرت خداوندی که غایت همت
 دولت مند ان و نهایت دولت همت بلند ان باشد بیش از ان هست که بود کار
 دوات و مان بسته و دست یاری قلم زبان شکسته در طغی صحائف نشر ان شود
 باشد و در طول طوایر عرض ان میسر و اما چون در نیولا جناب
 رَبِّكَ الْعُلَمَاءُ وَعَمَدَةُ الْفُضَلَاءِ كَاشِفُ حَقَائِقِ الْعُلُومِ مُوَسِّعُ
 دَقَائِقِ الْفُصُومِ دُرُ الْمَلَكَاتِ الْقُدْسِيَّةِ وَالْكَامِلَاتِ الْإِنْسِيَّةِ الْإِلَهِيَّةِ
 الْأَكْرَمِ الْأَمَجْدِ نُورُ الْمَلَكَةِ وَاللَّيْلِ مُحَمَّدٌ اِزَانِ وَقْتُ الْإِزَانِ
 این دیار اند بود و تنقید این فقیر اتمام تمام دارند عزیمت ان جانب

کرده بودند و روی توجه بآن جهت آورده این رقعۀ محبوب و رقی چند شرح
قصیدۀ مسمیۀ فارسیه علم ناطقها الرضوان و النجیة اظهارة الخلوص
الاعتقاد و تاکید الیرابطة المحبة والوداد مرقوم رقم اخلاص کشته
تحفه مجلس شریف و هدیه موقف منیف میسرود * ع *
زهی سعادت و اقبال کربول افتد * و چون شواهد فضل و کمال و استحقاق
و استبهاال جناب مشارالیه ازان اجل است که توصیف و تعریف احتیاج افت
و بواعث اکرام و افضال خدام سده سده مثال ازان اقوی که به تحریر و تحریف
مفتقر باشد در آن باب شروع نمیرود * بیت *

* شاه شناسد که شاه دار * صنعت دلاله نیاید بکار *
خدمت خواجه درویش مشرب در جوانی به پیری ملقب مقدم شریف ازرانی داشت
همواره بنده مکارم اخلاق و نشر مراسم اشفاق خادمان آن آستانه و ملازمان
آن دولت خانه زبان تر دارند و مشام جان مشتاقان معطر آری

* نظم *

باد که هم صحبتی کل کند * غالبه در دامن سنبل کند
نافه چو بامشک شود رازدار * جیب صبا کرد ازان مشکبار

زیادت ابرام شرط ادب نیست توفیق رفیق باد و سعادت زیادت و ابرام

* رِقْعَةُ خُسْرٍ * نَظْمٌ *

* قَدْ جَاءَ فِي كِتَابِ مُسْتَجْمَعِ الْفَضَائِلِ *

مِنْ مَرْجِعِ الْأَهْلِ بَلْ مَجْمَعِ الْأَفَاضِلِ

نظم بدیع و نثرش هر کس شنید گفت * یلله خیر ناظم الله در قائل

شکر نامه شریف که شرف نامه این ضعیف است چگونه گزاردم و شرح لطیفی که در طبع

آن منظومی است چه سان عرضه دارم اگر چه پیچیده است تعویذ دل برده است

و اگر کشاده نزهت گاه چشم بر دیده عنوانش عفوان جوانی است و مضمونش

مستضمن آمال و امانی سوادش عامل نور و بیاضش مطلع صبح سرور فاتح اش

مبشر بفتوحات ابدی و خاتمه اش میسر ختم بر سعادت سرمدی عرضش از عرض نیاز

عاشق بر عشوق دل نواز خوشتر و طوولش از طول زندگانی در عشرت و کامرانی

دلکش تر * رباعی *

القصه بطولها اگر عسر دراز * در ملک سخن وری روم شیب و فراز

ناکرده بوصف آن یکی منزل طی * آخر بقرار کاه و عجز آیم باز

و اینجا نکه لطائف آن صحیفه و دقائق آن ملطفه شریفه از قانون تقریر و تحریر

بیرون است بچنین شوق و نزاع و تعطش و التیام بدریافت منبع آن نبات
 و سرچشمه آن دقایق برهین قانون است * قطعه *
 آن تشنه لب که راهش زده لطف نیم قطره * چون آرزو نباشد سرچشمه زلالش
 هر ذره عکس خورشید آن را که کرم سازد * نبود عجب که سوز و خورشیدی ز روش
 لاجرم عنان بیان از اطناب دران معنی مفروض است و زمام کلام بصوب اختصار
 و اقتصار بر بعضی ازان معطوف * بیت *
 چون بود غایت کاری پدیدار * تقاعد مصلحت باشد ازان کار
 با آنکه این فقیر اسنین عمر از بستین گذشته تا بر حد و سبقتین مشرف گشته نه
 متخیله را قوت تخیل مانده و نه متفکره را تحمل تا تل رشته نظم بکسیخته و سجه نثر
 از هم ریخته میدان قافیه تنگ شده است و ساز جمیع از آهنگ افتاده طبع نفور است
 و نفس در کشاکش امور با بصورتی با هیچ کس کاری و نه بر هر چه کارم قرار می
 و امن هر چه میگیرم گذاشتنی است و پیرامن هر چه میگردم دست بازداشتنی
 از آنچه ناکزیر است میگیریم و در آنچه کزیر است می آویزم مقصود و اخل سینه
 و زروین دیده و من از نایبانی چون دیده هر گوشه گردیده مطلوب در کنار دل
 و میان جان و من در کنار و میان سرگردان * بیت *

پار در جان و دلم در طلبش سرگردان * سیر محنون سوی هر وادی و لیلی در می
 بجلال و الجلال که یک ساعت از وجود مجازی خود رستن و بمقصوره حقیقی پیوستن
 از حصول همه مرادات دنیوی شرفیست و از وصول همه سعادات اخروی لطیفتر

* ر ب ا ی ع *

ای مانده درین رنج کده بند هیچ * بکسته زیار و کرده پیوند هیچ
 یار است همه و آنچه بجزوی هیچ است * تا کی باشی از همه خرسند هیچ
 ابوعلی ثقفی در اثنای مجلس خود بسیار گفتی ای همه را هیچ بفروخته و هیچ را همه خرید
 از شیخ شبلی سوال کردند محققانه جوابی گفت گفتند شیخا با این همه تحقیق چراست
 با پافادت گریه گفت و افتد که اگر چند آنکه خروسی چشم نمود بگرداند دل من
 بحضرت حق سبحانه حاضر باشد از علوم مؤلین و آخرین بهتر مرا و دیگری از آگاهان
 گفته است لَکِنْ تَرُدُّ هَدَّکَ إِلَى اللَّهِ سَاعَةً خَيْرَ لَکَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ
 مرا و از ما طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ صرجه افتاب وجود بران تافته است خواهد بود و اگر نه
 این خاک توده با انواع آلائش آلوده را پیش رتبه حضور بآن حضرت چه قدر توان
 مقصود از سر عن این کلمات اظهار تافت و تلبیست بر احوال خود و الا
 * رخ * حاجت تنبیه نیست عارف آگاه را *

مجموعه مسمی به نفحات الانس من الخضرات القدوس از مقامات و حالات درویشان
و معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفه آن مجمع مکارم و مستجمع اکرام
میکرد و امیدواری چنان است که مواظبت بر مطالعه آن سخنان و تأمل شایسته
در آن خاصیت دولت مصاحبت ایشان و بهر وجهیت تمام حاصل آید
عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

* بر پشت کتاب نفحات الانس نوشته شده * شعر *

نَفَحاتُ اُنْسِكَ يَا اَنْسِرْفُ اَدِي * هَبَّتْ وَرَيْتَ رَوْضَ اَرْضٍ وَوَادِي
مَهْمَا اَسْرَاوَا سِرْفِي اِثْرَ اَلْهَوَى * لَا اَدْرِي غَيْرَكَ مَقْصِدِي وَمُرَادِي
قَدْ كُنْتُ اَرْقُدُ فِى خَيْالِكَ بَرْهَةً * طَالَ النَّوَى فَطَوَّرَ مَهَادِي مُرَادِي

آنگاه بعد از این کلمه است از بهارستان احوال و مقامات ارباب ولایت حیدیه
و نواب و اوست از باغستان ازواق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسید
تحفه نصف نشینان مجلس مسکین و در که اگر آنرا قبله اقبال مقبلان خوانند رواست
و اگر کعبه آماں صاحب دلان گویند بآن سزا است هر جا که کار فرو بسته در بند کشای
می شود بار سفر انجامی بند و هر جا که سر رشته گسسته پیوند مرادی می خواهد رشته
اصل با نخامی پیوند و امیدواری چنان است که چون ازین کلمه بسته بودی

بمشام جان با ازین نوپاوه چاشنی بجام ذوق و وجدان ایشان رسد

* نظم *

از بوی گل بجانب گلشن کند روی * هر سوز طعم میوه شبانند باغ جوی
 بیند باغ را اثر لطف باغبان * با باغبان کند ز گلزار و باغ خوی
 لایزال ساحت آن مجلس عز و جلال نظرات لطف ایزد متعال محفوظ باد
 و آفت عین الکمال از جلوه آن جام و جلال مصروف * رباعی *
 آن بنیم کرم که جام احسان آنجاست * دشواری روزگار آسان آنجاست
 جان را نبوده خلاصه غیر سخن * کرمن دورم خلاصه جان آنجاست
 کتبہ الفقیر فکان قومه الله وسواءه و کشف بصر بصیرته عما سواه

* مکتوب دیگر * رباعی *

در غیر تم از صبا که چون بیکه و گه * گستاخ رود بکوی آن زیبانه
 او میرود و من از قفا میگویم * گریان گریان که کیتی گنت صعه
 برابر که بی غبار رعونت و استکبار مکتوب شریف بر اسلوب لطیف مضمون الثبات
 خاطر خطیر بحال بنده حقیر فرج بخش دل غمیده و راحت رسان سینه جرات
 رسیده میگردد هر ذره از ذرات وجود وی زبان حال می کشاید و ای

ترانه از مقام تضرع و ابتهال می سراید که * ر ب ا س ع *

من گیستم که نامه نویسی بسوی من * در طمی نامه درج کنی آرزوی من

این دولتتم هست که کوشش رضایی * کلامی که قاصد تو کند گفت کوی من

و علی بن ابی طالب کسناخی ارسال نامه و خط مبینی از معنی نزاع و التیاع و ادراک سعادت

اتصال و اجتماع مظنه اخلاص بحسن ادب و تجاوز از آداب ارباب طلب مینماید لاجرم

خرق حجاب عادت کرده و روی در قبل صدق آورده بگوید * مشنوبی

جانان طلب و عمل تو نتوان کردن * زین پس من و خون دل بیاد خوردن

جائز انخیال روی تو پروردن * شبهای فراق را بروز آوردن

چون سخن بانجار رسید خامه خشک ایستاد و نامه بر خود چید آری چه توان کرد

آنچه مقصود است در عبارت نمی آید و آنچه در عبارت می آید ادای مقصود را نمی شناید

* بیت *

آن بک لب پیر خوشی نهیم * و ز درو سر خامه و کاغذ بریم

و انیم که از در و کون مقصود کنی است * فارغ ز در و کون دل مقصود داریم

مقصود از نهیم گفت و شنود آگاهی است بمقصود هرگز این دولت ارزانی داشتند

اگر چه هیچ ندارد همه دارد و هرگز از و محروم گذاشتند اگر چه همه دارد هیچ ندارد و دشمنند

پیشند آگاه می باید که همه اوقات را به تحصیل نسبت آگاهی معروف دارند و همه اتفاقا
 را بر تقویت و تکمیل آن موقوف گردانند * **قطعه** *
 کدای آگه از مقصود را میل * بنیل دولت شاهی نباشد
 چنان خود را در آگاهی کند کم * که آگاهی از آگاهی نباشد
 حق سبحانه و تعالی آن مخدوم را بدولت آگاهی بخود برساند و از محنت آگاهی بخورم
 برانند و از خود در خود بی خود گردانند و استقام

* مکتوب دیگر * **رباعی** *

پیری دیدم ز نقش هستی ساده * در لجن بحر نیستی افتاده
 گفتم که اراده چیست ای آزاده * فرمود که ترک ماعلیه العاده
 اصل همه سعادت ترک رسوم و عادات است پس اگر چنانچه احیاناً یکی از فقیران
 برخلاف عادات منشیان و دبیران در تبلیغ اسلام و تحیت وادای شوق بدو است
 مواصالت از طریق تکلف تخلف نموده حرفی چند بر لعل بیان تلمی سازد و شکست
 که هیچ راست نهاد پاکیزه نثر او قلم و ارا نگشت اعتراض بر حرف وی نخواهد نهاد
 وقت برین کینه چنان تنگ شده است که اگر فاطمه را ترغیب
 قوافی کمار و جسد مضمون این صرحتش در دل نیفتد که * ناله است

عَلَى كُلِّ مَا قَدْ نَظَّمْتُ * وَاكْرُوِي فِكْرَتِ بَانِشَايِ نَشْرُ وَتَرْتِيبِ سَبْعِ اَرْوَ
جز این فقره اش پیش خاطر نیاید که رَجَعْتُ عَنْ كُلِّ مَا سَجَعْتُ

* مشهور *

نظم و نثر اندیشم و دلدار من * گویدم مندی بش جز دیدار من
كَيْفَ يَا نَبِيَّ السَّبْعِ لِیْ وَالْقَافِيَه * بَعْدَ مَا ضَاعَتْ اُصُولُ الْعَافِيَه
سره سلام آن است که مُسَلِّم بخرع و ابرهال تمام با هم سعادت فرجام سلامت
انجام سلام توجه نموده سلامتی و استخلاص حقیقت مجروده انسانیه مُسَلِّم علیه خواجه
از غواشی غریبه که در مراتب و مواطن بآن مُتَعَشِّش گشته و دیر از شهود و حدت
حقیقت مانع آمده و حقیقت تحت طلب آنکه بعد از استخلاص مذکور بحیات
طیبه ابدیه فائز گردد و دولت مواصلت آنکه هر یک مُسَلِّم و مُسَلِّم علیه
دامن از خود در چیده و سر از کربان وحدت حقیقی بر آورده فی مَقْعَدِ
صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکِ مُقْتَدِرٍ بایکدگر نشینند و لایزال در آینه یکدگر تجلیات
جمال و الجلال و الافضال بینند * مع * قلم اینجار رسید بر شکست *
خَلَقْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَهُ عَنَّا وَافْقَانَا مِنَّا وَابْقَانَا بِقَائِهِ فِي شُهُودِ لِقَائِهِ
و السلام و الاکرام * بخواجه علی ولی ملک التجار نوشته شد *

لَا زَالَ اسْمُهُ الشَّرِيفُ عَلِيًّا فِي دَرَجَاتِ الْمَعَالِي وَعُلُوِّ دَرَجَتِهِ
جَلِيلًا بَيْنَ الْأَشْرَافِ وَالْأَعَالِي * سَمَاءَ بِاسْمِ خَواجِه عَلِي *

* بیت *

بس نامجو که بسته نقشی ز اسم عالی * از جهد چار کرده چشم اندرین جوان
هر چند داعی را از دولت مُشابه و سعادت مجاوره آن زبده انام بهره مندی
و جز با ستماع نام و استمنا به لطائف کلام آن مقبول خواص و عوام خرسندی نه
و خود میداند که این مقدار نسبت خصوصیت در قاعده عرف و عادت مُختص
گستاخی در مُراسلات و مُستدعی انبساط در مکاتبات نمی باشد اما چون در نیل
خدمت اخوی متحلی بفضائل صوری و معنوی که از دیر باز درویشان را بشرف
صحبت شریف مشرف میداشت و همواره بر صفحۀ ضمیر و صحیفۀ خاطر ایشان
رقوم صفات کامله و نقوش نفووت فاضله آن حضرت می نگاشت تصمیم عزیمت
معاودت بآن آستانه کرده بود و روی توجه بر بساط بوسی آن دولت خانه
آورده این چند کلمه فتح ابواب محبت و وداد و خلوص عقیدت و اتحاد را
بنامه اخلاص بر لوح اختصاص نوشته شد امید است که چشم رضا محفوظ گردد
و از حسن اصفا محفوظ و الدُّعَاءُ مُعَادُ وَالسَّلَامُ وَالْإِكْرَامُ

* شرح بیت معانی *

حاصل معنی شعری بیت معانی این رقعہ یعنی بس نامجواہ کہ مصرع دومی آن مشتمل بر مادہ خواجہ علی است این است کہ اسم شریف مدوح باین درجہ علیا است کہ بسا نامجوا باشند کہ نقش اسم عالی اورا جوایان اند و از کمال جہد چشم خود را مدین حوالی چارکنان و آنا باعتبار معنی معانی این کہ از لفظ چار کہ مخفف چهار است بطریق اعمال حسابی حرف دال کہ حرف سومی لفظ جہد است خواستہ و از لفظ چشم بطریق ترادف لفظ عین و از عین بطریق تسمیہ عین معانی یعنی (ع) ارادہ نمودہ یعنی حرف دال لفظ جہد را حرف عین فرض کردہ و حاصلشتر اینکہ لفظ جہد را بعد از حرف عین بجای حرف دالش در میان لفظ حوالی یعنی بعد الف آورد و از ان مادہ خواجہ علی بجای مہملہ پدید آمد کہ از اشارت لفظ نقش بطریق اعمال تصحیفی خواجہ علی بجای مجملہ شد

* رقعہ اخسر *

بعد از تخریص بمرض تضرع و رفع تخشع و تخشع عرضہ داشت طاعنان چہ علیہ
لا زالت ملجأً لعامة الخلق وكافة البرية آنکہ ہر گاہ این فقیر را
کہ بکم نامی سزااست و بفراسوشی احق و آخری بنامہ نام برزد و نوشتہ یاد آورند و

لی وی نقطه وار محیط تحید را مرکز کرده و دایره تفکر را مدار اگر سبب گستاخی کشاید
بعضی جواب در آید از آن جانب بیست جاه و جلال و دشت چشت و قبال

تغ سیاست کشد که * بیت *

چو کرد جلوه بر خورشید انور * که باشد ذره کاید و برابر
و اگر شیوه بر کوشی و تیر پوشی سپارد و زبان عجز بکام خاموشی در آید
از آن جانب دواعی انحصار و جود بذب محبت و اختصاص کیان نباشد

* بیت *

اگر چون فیض رساند نه خوش است از سوسن * که نکرده پی آزادی او جلد زبان
لاجرم بلا حظه جانین نموده طریقی بین مین پیوده * مشنوبی *
نه خامش نگویا چو کوه از صدا * کند و اتم این خیر خواهی ادا
که توفیق و نایب حق بر دوام * قرین باد با جان شان و آسود
رقعه آخری در جواب مکتوب مولانا رحمت الله بگیلان نوشته شده

* مشنوبی *

چو غنچه تنک دل بودم که ناکاه * آتش نفعه مزرحه الله
و لم زان نفعه کش صد جان فدای * بسان گل زیاده سحر بکشد

چون صغیفه شریفه مشحون بقواعد و دوداد و مقرون بشواهد اثبات و ذکر تبارک و تعالی
روحانی و مہیج شوق بآلف جسمانی گشت بر خاطر غایت گزشت که بازای هر حرفی
از لطافت نظم و انشا بلکه در مقابل هر نقطه نکته از حقائق لائق به بسط و افشا ایراد
افتد لیکن فرصت تنگ بود و حامل ضراعت پیدرنگ لاجرم * مثنوی

تکلف بر کفتم از میانہ * دعائی کفتم اما صوفیانہ
کہ یارب جرعه بخشش از ان جام * کہ در وی گم بود آغاز و انجام

وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ

* رَقْعَةُ اَمْنٍ *

سَلَامٌ عَلَیْکُمْ وَطِبْتُمْ * سَوَاءُ حَضَرْتُمْ اَوْ غَبِیْتُمْ * قَطْعُهُ *

آمد از در الشفای وصل دست * بهر رنجوران حیران کاغذی

کرده دست لطف او در خطی آن * تعبیه دل را در واجان راغزی

در مقابل که هر حرفی از و طرفی از او عیض صالح و در مجامع بهر سطر از ان شطری

از انعمیه غایتی بعضی رسانیده می شود و شوق کلام در بیان شوق و غرام آب

در یار بهشت پیوند است و در یک صحرا را بقدر انگشت استیفا نمودن

لاجرم عنان قلم از ان صوب معروف داشته بسمت دعا معطوف میگرد و حق سبحانہ

خیالی بکمان را از هر چه کزیر است یزاری و داد و از آنچه ناکزیر است گرفتاری

وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ * رَقْعَةُ اَمْنٍ * رَبَاعِی *

ز نور ازل دلت منور بادا * اسرار ابد درو مصور بادا

آنکه عنان عزم تابانی سوا * ملک همه مملکت مسخر بادا

ضمیر منیر دولت خوانان آن حضرت که آئینه صواب نهای مصالح دینی و دنیوی

بر اثرات صورت کشای مقاصد صوری و معنویست روشن خواهد بود که چون

حضرت ذوالجلال و الاکرام از آغاز تا انجام همه مطالب ایشان بی آنکه تیه اسباب

ظاهری را در آن مدخلی تمام بوده باشد بیشتر ساخته است و بواسطه حسن نیت و صفات

طهریت که نسبت با عموم خلایق دارند بسی از اطراف و اکناف را مسخر گردانیده

امیدواری چنان است که بمقتضای قضیه لَقَدْ احْزَنَّا لِلَّهِ فِيمَا مَضَىٰ كَذَلِكَ

يَحْزَنُ فِيمَا بَقِيَ وقت لاحق در جریان امور بر هیچ سابق باشد و زمان استقبال

در تحویل احوال با مضمی موافق صبر در امور مطیبه ظفر است و استعجال در آن منظم خطر

حق سبحانه و تعالی عساکر منصور با ظفر هم عنان دارد و از خطا و خطره در آمان

وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ * رَقْعَةُ اَمْنٍ * قِطْعَةٌ *

ز بارگاه خلافت پناه رسیده * نوازشی که شدم عاجز از ادای جواب

چه حدیث من که شمارم بلوح اندیشه * بجز وظیفه رفیع و دعا بجای جواب
 لایزال و اوجلال و الاضلال هم خواهم اولیای آن حضرت را از نوال و مهر
 منون و از زلال قهر سامون در مقر شوکت و جاه و مستقر دولت به نظر و آفتاب
 بقوت قواعد رعیت پروری و تقشیر قوانین عدالت کسری مصروف دارم
 رقعہ آخری بحضرت سلطان حسین میرزا خلد الله ملکہ

* نظم *

شاه ارجمندانه شاد و خندان نکند * بی چاره کداز دست غم جان نبرد
 در زانکه طریقی لطیف و انسان سپرد * و شواری عالم همه آسان گذرد
 نوازش نامه که شکاشته خامه عنبر افشان در بیان کبر ایشان شده بود مسکن
 تکلف و تلہب جمعی پریشان و مہیج شوق و شغف ایشان کشت نعتی یافتند که
 زبان قلم از شکر گزاری آن قاصر بود و قلم و زبان از سپاسداری آن مجرمنند و لاجرم
 بحمد اللہ عاء یظهر الغیب ارفع الالجابہ و اقرب الالستجابہ بلا کذب
 و کوشش دل و زبان بواسطه کوشش و زبان و طائف و عاکوئی و مراسم رضا جوئی
 بآوردند در جای و آشتی است که با حاجت مقرون شود و واسطه و رابطہ از یاد رفت
 بوزن افزون گردد و آفتاب حضرت فواجبه مصیبتی است عام و منسا و النسبہ لکاف

کفایت اهل انام امید است که با مستد و ظلال جاه و جلال حضرت سلطنت شعاری
 خلافت پناهی تلافی یا بر پریشش اولی الاعظام و اخلاف اکرام ایشان از مکام
 انطاق و لوازم اشتقاق دور نمی نماید اما قضیه و لایحه مولانا فقیه الدین که از پیشگاه
 غیب مقدس گشته بود و اتملا بعض رساییده نشد بنا بر آنکه مباد شکایت گونه از
 محروم زاده ذاک الله تعالی دَوْلَتَهُ وَسَعَادَتَهُ در خاطر ملازمان کرد چون
 ثانیاً معلوم شد که مدیری بتشدید تخفیف آن کلمه صدق را به تغییر و تحریف
 لباس کذب پوشانیده و خلاف واقع بمسامع علیه رسانیده بحکم ضرورت عرضه
 داشت کرده شاید که مجلس هیاتون رسانیده باشد * رپاسه
 موری کند ضعف دم بدم می میرد * جانشر آجل از تنگ می پذیرد
 باور نکند عقل که در کان لَوکان * آید سر راه بر سلیمان گیرد
 دولت در جهان و سعادت با و دانی مقدر و میسر با و واکت نام و ان اکرام
 * رَقْعَةُ الْحُسْنَى * رباعی *

چون شاه تفقد بکدائی بکند * و ز لطف نظریه بینوائی بکند
 از دست کدای بینوائی بیچ * جز آنکه بصدق دل و عالی بکند
 حق سبحان و تعالی میل خاطر دولت خوانان آن حضرت بر عایت رعایا و شفقت

عالمه بربا یزایدت کرد و ناد و اثر آن درین جهان سبب امتداد دولت و دران
جهان از دیو سعادت دارد و آتش کلام و الا کرام

* رقعہ الحسنة * رباعی *

ایزد که بلوغ ما قلم را نمانده است * بر ما و تو اسرار قدم خواننده است
با او دل ما بآن پری مانده است * کش باد به پشت و روی گرداننده است

* رباعی *

هر چند با اختیار مشهورم من * وز منزه بجز و جبریان دورم من
مجبور ز اختیار مسرورم من * با دعوی اختیار مجبورم من
نایب بجامه بی اختیاری مرقوم منظوم و اختیارات لطائف منشور و منظوم بلکه نغیثه
از تمویج بر قضا و قدر در تلاطم و نوشته و ز کلام ازلی و نویسنده و تکلم حقیقی گم بلب
تشنه از تشنگ شراب خودی سیر و بر تخریج شراب بی خودی دلیر رسید و قصه بار سینه

* رباعی *

زانمیشه کاره با بریرو نم کرد * وز رقبه روزگار بیرونم کرد
بیرون صدقات فخر جباری ریخت * وز عالم خستیار بیرونم کرد
لا اترحم از مقام اضطراب بی رعایت خستیار بی هر چه بربان خامه کشاوند و آنچه

برخامد زبان دادند سمست تقریر و تحریر پذیرفت لایزال مجاری احوال ملازمان بر
 هیچیک محتار خاطر و مقبول ضمیر منیر باشد جاری باد و السلام و الاکرام

* رقعہ احسن * بیت *

رسول دوست بدست تم کی رسالہ سپرد * رسالہ کہ ز دل رنج ویر سالہ سپرد
 الحق رسالہ نور سیدہ کہ سالی در رہ کرده تاپی بسر وقت دور افتادگان
 از رومند آوردہ بملکہ خلعتی از جامہ خانہ غیب واصل ببالای متقدم اہل دل رسالہ

* مشعر *

ہر سطر ز شورش چون بری پی * شوی عارف باصلی کئی از وسع
 جو نظمش را باوج دل نگاری * زہر بیستی از ان پاپہ برارے
 حق سبحانہ و تعالی سرچشمہ آن فیاض را از آلاش مکارہ مصون و از آمیزش

مکامد مومن را ز دوائ سلام و الاکرام

* رقعہ احسن * رباعی *

ای باد چو آمدی نہ سہ منزل یار * آمد بدم زامنت صبر و قسدر
 نامد بقرار زین قدر جان ز غبار * اورا پیر و بانگہ دانی بسیار
 اگر نہ بچند روز نہی نہ شمع قلبی از مجاوران آن آستانہ رسیدی و نہ نفوذ کردی

انفاس آن آستانه وزیدی بر دریا نندگان بیایع هجران گرفتار زندگی صعب بودی
 وزند کافی دشوار امیدواری چنان است که این طریق صدی اللیالی و الاکیام
 استقرار گیرد و این قاعده علی صغر و کبر الشهور و الاکیام استمرار پذیرد

* بیت *

شادم ز خم فلک و از نوحه انفاس * کز زندگی دارم زین آب و هوا دارم
 دولت ابدی و سعادت سرمدی * مستدام باد و السلام و اللکرآم
 * رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْكُمْ * منشوی *

چون در گفت آن واسطی محل قبا * شده مردم رومیان ماه قفا
 زکی بچه و نبدم از ستر خفا * در انجمن ظهور شد جلوه نما
 زهی زکی بچکان پسندم * دیده مردم و هم مردم دیده چون در هودج کافوری
 نشسته احرام زیارت شهیدان تیغ مهجوری بسته بدین دیار رسیدند
 و درین مزار آرمیدند * مع * آزاده دلان بجان شان بند شدند *
 شکر این نعمت را که ادا تواند کرد و عذیر این عوبیت را بجا که تواند آورد
 آن به که ازین گستاخی دست برداریم و بدعای دولت دست برداریم
 * ربایع *

کویان در هیچ دیار ازین طائفه ادب آرا تار نگذار و استبداد را صاحب فتوحی که
 حقوق مستدعیان گذارده و مازنه نهادند عیان برآرد و این هیزد و منقود است
 و از جمله محالات معدود وصیت آنکه دیده تیغ و تحفظ بر حال کماشکان دارند
 معامله درویشان را بالکلیه بایشان نگذارند * قطعه *

بر افکن بنیر روی جبه و جلال * رسوم تعدی زهر مرز و بوم
 لَعْلَا تُعَابِ بَعِيبٍ تَقِيبُ * لَعْلَا تُكَلِّمُ بِالْعَمِ تَلُومُ
 کارهای دینی و دنیوی برنجاری صدق و صواب جاری باد و امور صوری و معنوی
 در مظلومی خیر و ثواب ساری و السلام و الاکرام
 * رقعۀ حسنہ * رباعی *

هستم صفای خاطر بی کمین * من آینه توای نگار چینی
 روزی که بمن تور و بر و نشینی * در من همه عکس خوبی خود بینی
 * رباعی *

هر دم زهره دیده مدلم خون ریزد * تا بگو که فلک لطیفه انگیزد
 این نامه و قاصد از میان خبرد * بی واسطه در دامن وصل آویزد

اگر نامه نامی و صحیفه کرامی که مصب رشحات قلم و مهب نفحات کرم آن قبله اقبال
 شرطها

و کعبه امانی و امان است در هر چندی از ایام دوری و اوقات هجوری کلین بایم
امید و آرزای بر شمع تازه نکرده اند و غنچه مقصود هجوران این غنچه است کفاند

* بیت *

یک کلین امید بصد فضل زوید * یک غنچه مقصود بصد سال نغذد
جزای شرط ۱۲

فی طی این نامه را کجائی شکر این مکرمت است و نه زبان خامه توانائی کفایت
سویت لاجرم در ادای آن شروع نموده بر دعا اقتصار می رود لایزال و
جاه و جلال دولت خوانان بر شحات فضل الهی تازه با وجود ذات ترقیات

آن را تانگی بی اندازه باد و آتش

* رقعہ الحسنہ * نظم *

په خود ابری ز جانب دشت و رفت * از تشنه لبان ز دور بگذشت و رفت

بر کشت امید را بگر سوختگان * تا به نخته آید ز راه پر گشت و رفت

به چند امید نا امیدان بحصول نرسید و مرا در نامرادان بحصول نا نجامید امید است

که هر چه صحت دینی و دنیوی خادمان آن آستانه بان منوط باشد و سعادت

صوری و معنوی ملازمان آن دولت خانه بدان مربوط بر وجه اجل و طریق کمال

میسترا به پخته و جوده و آتش دلام و الا کر آم

* رَقْعَةُ خَشَعٍ * رِبَاعِي * *

خوانده بصیرت کلک تو دوران را * در داده صدای وصل مجوران را
قانون شفا نوشته رنجوران را * بنشانند بان آتش محسوران را
چون ورود رقعۀ شریف از خود و آن بقعۀ منیف بر مخلصان صدق و وفا
اتما کو برود الماء علی القطآن بطهور انجا میدهر یک از دیده رمد رسیده
وسینه کید کشیده از قلق حدت مرارت فراق واضطرار شدت حرارت اشتیاق
به وطن الفت و نشیمن زلفت یار امید * بیت *

براحت قرین باد آن دست و چرخه * که خود را بدین مکرمت ساخت رنجه
نوشته بودند که از بعضی کسان که مدتها در ظل عنایت و سایه مرتبت بودند بخندان
نامناسب و حکایات ناملائم سر زده شک نیست که هر که چنین کرده باشد از
دائرۀ انسانی بیرون خواهد بود حیث باشد که زبان بجاکایش کشایند و دهان
بشکایتش آلایند * رباعی *

انسان مشمخل بداندیشان را * کان مرتبه نیست این دعا کیشان را
از خامه صنع بر سر لوح وجود * جز صورت انسان نرسید ایشان را
وَأَسْلَامٌ وَالْإِكْرَامُ * رباعی *

از لطف تو آن واسطی علی قبا * شد قطره زن از سه رومی ماه قفا
آورده گهرای کرانای بهما * از بخش بحر لجی جود و عطا

چون قاصد خیر مستغنی الاغاب از تصدیع الجباب در معرض جواب مانع بود
بدین چند کلمه اقتضای افتاد امال و امانی در جهان میسر باد و السلام و الاکرام

* رقعۂ حسن * نظم *

رفتی تو از دولت دیدار تو دور * هم دیده ز نور مانده هم دل ز سرور
خوش آنکه شود ز دور ایام و شعور * این غیبت مابذل به تشریف حضور
بعده معروض آنکه بسبب بی توفیقی مغنی بفضلت از مقصود حقیقی رغب
اوقات این فقیر بی بوده گذشته و اکثر آنها س بالای غنی مشغول گشته و از انجمله
آنست که درین چند کاه ورقی چند نامریوط و جزوی چند نامنبوط بکمان آنکه
بطریق گلستان ترتیب یافته و درین و لا خدمت خواجده عاقبت محمود عازم آنجا
بود در محبت وی فرستاده شد باشد که بطریق بنظر رضا ملحوظ گردد و از سن
اصفا محفوظ توفیق رفیق باد و سعادت زیادت و السلام و الاکرام

* رقعۂ حسن * رباعی *

آنی که پیرو اهل رازت گردند * بی چاره نواز و چاره سازت گردند

میدار سری پنجاگ ساران ز بهار * شکرانده آنکه سرفرازت کردند
 ارتفاع پایه عزت و جاه در سایه پادشاهان دین پناه پیرایه اقتساب دولت ابدی
 و سرمایه استحصال سعادت مردی است خردمند آنست که آن پیرایه را
 معطل ندارد و این سرمایه را مهمل نگذارد و بان در دستگیری پای افتادگان
 جنبش نماید و بان در پای مردی سر رشته از دست دادگان کوشش فرماید

* قطعه *

برآور حاجت امیدواران * که فرامایه امیدت این است
 نشان در سینه مهر سینه ریشان * که تخم دولت جاوید این است
 ایزد تعالی بکنان را بر مراضی خود مهور دارد و از مساعی حظ خود نفور

وَأَسْلَامٌ وَالْإِكْرَامُ

* در جواب مکتوب شیخ نجم الدین *

نواز شامه که فروغ انجم سعادت از عنوان آن طالع و شعاع نیر عنایت از مضمون
 آن ساطع نصیب تاریک نشینان زاویه فقر و فنا شد و نامزد روشن ضمیران
 انجم صدق و صفا آمد از بیان حسن ترتیش زبان ناطقه قاصد است و از
 ادراک لطف ترتیش قوت عاقله عاجز طوبی البلیغ صدر عنه ذلک

الْكَلَامُ وَبَشَرِي الْقَصِيحِ أَنْ تَطْمَ مِنْهُ ذَلِكَ النَّظَامُ * قطعه *

ز کَلَش یافتیم جان بخش فیضی * که با جانم پوشید و شکر آیمت
خوشا نعلی که از وی این رطب خاست * خوشا شاخی که از وی این شمر عنت
خامه را در مقابلۀ آن از مقام عجز مجال خنیدن نیست و نامه را در رُحا و ضه آن
جز وظیفه و عابر خود پیچیدن نی حق سُبْحانه و تعالی قرب خدمتش را
در حضرت پادشاه صاحب شوکت سبب انجاء مطالب هر حاجتمند گرداناد
و بوسیله اش بدرجات بلند و مقامات ارجمند رساناد و آن کلام و الا کرام
* رَقْعَةُ الْخَمْسَةِ * رباعی *

ای دیده خونبار و دل سرکشته * محروم صحبت بخون آغشته
هر دم ز تو نامه کنم فرض و دهم * تصدیع جواب نامه نوشته
چنان استماع افتاد و العَصْدَةُ عَلَى الرَّأْيِ که در رطای و صحیفه فنون فضا را
حاوی ذکر بعضی طفیلیان بِسْمِ الْقَلَمِ آم بِعَدِ الْكَرَمِ رفته است لاجرم بر افتخار
آسمان رسانیده و ایوان اعتبار از کیوان گذرانیده باین چند کلمه ما پر داخته
بتکلف ساخته متصدع گشت حق سُبْحانه و تعالی خاطر مملکان را بخود پیوسته
و از غیر خود کسسته دارد

* رقعۀ که بشروان شاه نوشته بودند * شعر *

أَحَاوِلُ إِتْحَافًا نَحِيَّاتٍ دَائِمًا * إِلَى السَّاحَةِ الْعُلَيَاءِ وَأَجْلِسُ الْعُلَمَاءَ
وَلَكِنَّهُ فُخْشَانٌ مِّنْ كَأَمِثْلِكُمْ * يَكُونُ خُلُوصُ الْوُدِّ دَيْدَنًا مِّثْلِي

بعد از رفع نیاز بسان اقتصار و ایجاز مرفوع آنکه خدمت مولوی انطقی مولانا
کمال الدین حبیب الله که دیرگاه درین جانب به تحصیل علوم و کتساب فضائل
اشتغال تمام داشتند و در بسیاری اوقات فقیران را به تشریف حضور مشرف
می ساختند سلسله شوق بتقییل سده سنیه و جاذبه حب وطن و داعیه
صله رحم در جنبش آمده بدان صوب توجه نمودند صبح شبیهت که بعد از حصول
این مقصود بلند و وصول بدین مقام ارجمند بعین عنایت شامه ملحوظ
خواهد شد و از حسن رعایت کامله ملحوظ خواهد گشت دولت دو جهان
و سعادت جاودانی میسر باد و السلام و الاکرام

* رقعۀ اخبر *

بعد از رفع تحیت و تسلیم مرفوع محادیم آنکه درویش آگاه مولانا شهاب الدین
عبد الله دیرگاه است که از مؤالست او طمان و محبانست اخوان بی بهره
در عالم کسب نراسان و ما وراء النهر به تحصیل معارف و علوم مشغول بوده بقدر

بقدر استفاق و موافق با استعداد خود کتاب نموده عالا جهاد به حب وطن
 گریانش گرفته و واعینه رحم دروا منش آویخته عنان عنایت بموطن مایوف
 مسکن مانوس مصروف داشته التماس آنکه چون بشرف طاعت برسد
 وظیفه اکرام و احترام بجا آورند و در مهمی که رجوع نماید انتقادات و انتظام دریغ
 ندارند چون این متمس از مقتضیات مکارم اخلاقی و مراسم اشتقاق
 ایشان است زیاده مبالغه احتیاج نخواهد داشت توفیق رفیق و سعادت یار

و السلام و الاکرام
 * رقعہ اخبر * قطعہ *

نامه نامور که نامش را * نیست جز زیر پای پادشاهی
 آمد از حضرتی که خورشیدی * بر سر صدر او گرفته مقدر
 نوز و القلم و مایطرون که تادیران ذوقنون در صنعت کتابت القلم
 بر انگشت گرفته اند و نون دوات در کنار نهاده هیچ صاحب عیده را چون
 صا و مفتوح چشم کشاده بر عنوان صحیفه چنین نیفتاده و هیچ آفریده را چون حمزه
 مدوده بر افتخاری نه بر کشیده و جز باطلاع بر جواهر این فریده با وجع آسمان نرسیده
 از بدایت اوصاف آن و صاف بی نصیب و در این بی نیسی حاصل و سیه

تشدیدی بس غریب سکون و تخفیفی که در او ائیل داشت زوال گرفته بلکه
 باضداد خود استبدال پذیرفته لاجرم از سر و صفائی گذشته و در آن گذشته
 صفائی گشته سلامیکه بزبان شانه سه دندان سه سین سه سینه رخنه رخنه نزدیکان
 دور نشین راموی بوی شرح کرده و به پشت خمیده لام بار دل بی آرام مجبوران
 مستهام را بر حد بیان آورده و با ستقامت قامت الف راستی و سداد
 آریاب محبت و وداد را باز نموده با ستداره حلقه میم از حلقه کبوشی مخلصان

قدیم در دایره رضا و تسلیم پرده کشوده

❖ رَقْعَةُ أَنْس ❖

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لاله زار است از باغ توحید که بکلمه وار میل الف احدیت در
 نهاده اند تا بان کلمه و میل کور دلان را مشاهد بیاوی ای الله که مشار الیه
 بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است حاصل گشته ❖ رباعی ❖

در صورت لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بین ❖ در شکل دوامی چار کن چشم یقین
 تا از الف و لام شود دیده علمت ❖ مشهور و برافروخته تا عرش برین
 و محمد رسول الله چشمه ساریست که از دو چشم میم محمد که مجاری چشمیه
 الله است شراب شهادت بکشوده و از انجاشی بر تشنه لبان بادیه ضلالت

پیموده * بیست *

بین چشمه سارهای هویت که شرح آن * از چشمه دومیم محمد بود روان
حروف این دو کلمه بزرگوار بیست و چهار است و چهار ساعت و چهار ساعت و چهار
هر ساعتی را از حرفی بمن و برکت بی شمار * بیست *

گفتم حرفی که شتودن هوس است * در خانه اگر کسی است که حرف پس است
نقطه بصورت مکتوب است و حروف این کلمه بزرگوار از نقطه معراست پس این
حروف از آرایش مکتوب طبعان مبراست * بیست *

مکتوب انکشت شهادت سوی این شهید دراز * مکرانی ز نهوسهای مکتوب طبعان باز
وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی
* رقعہ حسنہ * قطعہ *

ز کتب غنیمین افشان معنی * رسید از ره یکی مشکین صحیفه
نیارد کس جواب آن که بحیرت * پر از درای اسرار لطیفه
اگر حرفی نوشته در جوابش * معین فیہ صمته الشرفیه
مکتوب مرغوب مصحوب سخنان بدیع الأسلوب فی ایمن وقت و اگر هم ساعه
بدین ذیل قلیل البضاعت رسید * نظم *

ز نظمش صد کعبه منظوم دیدم * ز نثرش لولوی منشور چیدم
چو آتش سلاک دوت مشعل باد چو این طبعش پریشانی میناد
و السلام * رَقْعَةُ الْخُسْرِ *

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا كَارِمُ عَلَيْكَ رُؤُوسُ سَمَاءِ الْمَكَارِمِ حَلِيًّا
بعد از عرض نیازمندی معروض آنکه خدمت خواجہ زاده از خواجگی آزاده که سرانجام
امانی و آتش محبت در رویشان است و محرک نزول و ترخشان اودت صحبت
ایشان باغ صوب عازم است و با دراک شرف دست بوس عازم التماس آنکه
از زمره محبان و مخلصانش شمارند و ظل عنایت و عاطفت شامل حال و می دلش
خطوط و وجهانی حاصل یابد و فیوض جاودانی متواتر و السلام
* رَقْعَةُ الْخُسْرِ * رَابِعَةٌ *

ای خدایتوز آنیستول زنگ زدا * من باتونیم وز تو نیم نیز جدا
الْجِسْمُ مِنَ الْجِسْمِ بَعِيدٌ لَكِنْ * الرُّوحُ إِلَى الرُّوحِ قَرِيبٌ أَبَدًا
صمیمه شریفه و لطیفه لطیفه معنی از التفات خاطر شریف بجانب این ضعیف فی
ایمن وقت و اگریم ساعت بدین ذلیل قلیل البصاعت رسید باز ای هر حرفی
از مرا هم رضا جوئی و در مقابل هر لفظی نکته از وظائف و عاکوئی بموقف عرض رسانیده

رسانیده میشود و این از تعالی بماند از هر چه نباید نگاه دارد و از هر چه نشاید در پناه و استیلا

* رُقْعَةُ خُشَعِ *

لَا زَالَ نَحْمًا لِأَبَابِ الْهِدَايَةِ وَمَرْجًا لِأَصْحَابِ الْغَوَايَةِ بَعْدَ زَفْعِ عَا
مَرْفُوعِ أَنْكَمَةٍ رِيوَالِ حَامِلِ رُقْعَةٍ كَخُودِ رَادِ سَلَكِ خَادِمَانِ مِيدَارِ دَوَّارِ زَمَرَةٍ مَلَزَانِ شَمِ
تَوْجِهَتَانِ سَوْبِ بُوْدِ صَوَابِ نَمُودِ كَسَاخِي اِيْنِ مُغَاوَضَةِ كَرْدَنِ وَخُودِ رَا بَوَاسِطَةِ اِيْنِ
بِخَاطَرِ شَرِيفِ يَادِ اَوْرَدَنِ وَالِدُعَاءِ مَعَادِ صِدْقِ اَلْوَدَادِ وَخَلُوصِ اَلْعِتْقَادِ

* رُقْعَةُ خُشَعِ *

تَحِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ عَلَى اَلْمَجْلِسِ اَلْمَوْلَوِيِّ اَلْاَعْلَمِ اَلْاَفْضَلِ
وَالْمَوْقِفِ اَلْاَفْصَحِ اَلْاَكْرَمِ اَلْاَكْمَلِ
شَمْسُ اَلنَّارِ تَنْجُمُ اَلْهِدَايَةِ وَالتَّقَى * وَالسَّيِّدُ اَلْعَلَامَةُ اَلْسَّنَةُ اَلْسَيِّ
مَا اَخْضَرُ رَوْضُ اَلْفَضْلِ عِنْدَ ذُبُولِهَا * اَلْاَبْرَشُ اَنَا مِلْ اَبْرَ اَلْخَضِرِ
مَنْ لَوْ اُضْيِفَ اِلَيْهِ كُلُّ فَضِيلَةٍ * مِثْلُ ثَوْنَةٍ فِي اَلنَّارِ فَوْقَ اَحْرِي
اَمَّا بَعْدُ فَلَمَّا شَرَفَ اَلسَّيِّدُ اَلْاَشْرَفُ اَلْاَجَلُ اِلَادَنَا بِمَقَامِهِ اَلْاَشْرَفِ
وَعَزَمَ عَلَيْنَا رَاجِعَتِهِ اِلَى مَا لَا دِيْنَ فِي ذَاكَ اَلْمَجْلِسِ اَلْعَالِيِّ وَالْمَوْقِفِ اَلْعَالِي
اَصْحَبْتُهُ مَا فِي اَلْخِدْمَةِ رَجَاءُ اَنْ اَخْطُرَ بِاَلْعَمِّ وَاَذْكُرَ اَلْطَفَ بِمَقَالِمِهِ

وَالْمَرْجُومُ مِنْ مَكَارِمِ اخْلَاقِهِمْ أَنْ يَعْصُوا عَنِّي هَلِكُهُ أَجْرًا وَلَا يَجْرِي
فِي صَوَالِحِ دَعْوَاتِهِمْ وَالْأَعْمَاءُ يَظْهَرُ الْغَيْبُ أَقْرَبُ إِلَى الْإِجَابَةِ
* رَقْعُهُ خُش *

بعد از تحیت و تسلیم معروض نمادیم آنکه رافع این نیاز نامه مجده و شیخ مویده که آبا
عن جد از مشایخ بزرگوار و اکابر نامدار است چند بار صوفی و ارمصادرین
ورگوه در بسیار روی از زاویه مالوف تا فته و بقطع بادیه مخوف شتافته
را حله وی قوت اقدام است و قافله وی هجوم خیالات و اوام نه در شب مقام
در یک منزل گرفته و نه دور و ز آرام در یکجا نموده بسبب کسب معیشت کسان
در آبله دستی است و از آن وی در آبله پائی رشته املش را زیاده از حد طولی
نیست و صورت طلبش خالی از معنی قبولی نه التماس آنکه هر جا حصا و رگوه بر
زمین نهد تا راهله خود را بقوت لایموت قوت دهد معده طمعش را بطعم شیرین
یا شور بجهت شبع رسانند و کف امیدش را بیدل و نیاری یا در می سرخ یا سفید
کردانند * قِطْعَهُ *

زود خلی جو داهل دل کند خرج * نذار و غیر ازین خرجی و دخلی

بد نیاری بود راضی نه کنجی * بخیر مانی بود قانع ز سخلی

لایزال ظلال شفقت و محبت همت بلند ان شامل حال فقیران و حاجتمندان

باد واک سلام و الاکرام

* رقعہ آخر * رباعی *

ای در طلب تو یکدل و یکرو ما * مزحجت لایزوم الامر و ما
از دولت وصل و لذت و بدارت * یسواحد که ثلثنا محروما
بعد از عرض شکستی و نیاز مندی عرضداشت نواب کامیاب حضرت خداوند
اعز الله تعالی انصاره و ضاعف اقتداره آنکه خدمت مژگوی اعظمی
چند گاه است که از ان دیار روی ارادت بدین جانب آورده و از اوستادان
کامل تحصیل علوم کرده حال اسرحت الوطن ظهور یافته و عنان معاودت
بأنصوب تافته امید که چون بدولت خدمت و شرف ملازمت برسد بنظر
لطف و احسان ملحوظ گردد و از لحظات فضل و امتنان محفوظ در دولت و جلال

و سعادت جاودانی محصل باد و آت سلام

* رقعہ آخر *

نامه نامی مصحوب جامه کرامی که تا دامن روزگار فرقه افتقاری بی سرو پایا راه تجرید

و نوعت افتخار بالانشینا پیش گاه تفرید تواند بود * نظم *

آستینش چو جیب عطاران * عطربرق مفسان باران
 وامن از نقد فقر مال مال * علم دوشش ذوق و وقت حال
 بدین مجبور از لباس موصلت عور رسید و انس لایم
 * جواب مکتوب سید نعمت الله ثانی و آمنت معانی *

نظم *

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْمَعَالِي * وَآلِهَا الْيَنَابِ كِتَابَا كَرِيْمَا
 بِدَا اَمِنْ مَطَاوِيهِ سِرَّ جَلِيْل * بِجَدِّ دَا اَللهُ عَمَدَا قَدِيْمَا
 آمد مرغی برک کلی در منقار * بروی خطی از ظلک کرم کرده نگار
 رفتم کین چیست گفت کز ایر بهار * منشور غایتی بشت خس و خار
 عرائس معانی ابکار و نفائس معالی افکار که از ازل عجب بغیرت محجوب بوده اند
 و لکن نزل بحجاب امتناع منتقَب ناکاه شقه نقاب کشاده و برقع امتحاب
 یکسو نهاده بنزدیکان دور و واصلان مجبور خورشید و از جانبی روی و ملا

نظم *

کردار از گوشه ابروی نمودند * و از گوشه ابرودل و دین بر بودند
 از جانب دور و دشنی دیده فروزد * بر عشق کز انایه چلویم که چه بودند
 با عقل فرومایه چه گویم که چه کردند

گاه از درجه علوم و مقام جلال این حروف خوانند * شعر *
 كُنَّا عُرُوفًا عَالِيَاتٍ كَرَّمْتُنَّ * مُتَعَلِّقَاتٍ فِي دُرَى عِلْمِ الْقُلَلِ

وگاه از بساط و تئو و انبساط جمال این نکته رانند * شعر *

* أَنَا أَنْتَ فِيهِ وَنَحْنُ أَنْتَ وَأَنْتَ هُوَ *

* وَالْكَلُّ فِي هُوَ مَوْفَقٌ لِعَمْرٍ وَصَل *

دل افسرده از این نکته یکی خورده و سر رشته دهی گم کرده این سرود ساز کرد

و این ترانه آغاز نهاد * قطع *

که من کیستم تا که گویم ثنائی * بیان بی آبرومی فرستم

همداست من نیستم جز خیالی * کزومی ستانم باومی فرستم

* شعر *

مَدَحُ اللَّهِ هَرَّ كُنَّا هَدَايَا النُّعَايَا * نَفِيحُ لِنُفْحِي وَنَفْصِي إِلَيْكُمْ

ظَهَرَتْ عَلَيْنَا فَلَمْ يَبْقَ مِنَّا * وَجُودُ قِنْدَمُ سَلَامٍ عَلَيْكُمْ

* رباعی *

باشتی تو ز خانه بیرون فرستم * خانه چه کز آشیانه بیرون فرستم

با خود بحریم وصل خود فرستم و شاد * میری که من از میان بیرون فرستم

هر چند ازین گونه مقالات با مستغرقان بجه کمالات مشرّفه قطره بدریا دادن است
و تحفه سنگریزه بی طحی فرستادن آماجی توان کرد * رباعی *

حرفی که ازان نادره گویم گویم * ز املای زبان حال او می گویم
بی رخصت او مرا چه جای سخن است * بزمگه که او گفت بگو می گویم

و معینا چون بحسب صورت مضاف باین فقیر مینماید و ازین مضافت بوی آوازه
هستی می آید لاجرم رشته این مضافت بریده و زبان کستافی در کام او کشیده

عزم می دارد که مرقوم خامه حقائق نکار و قائق آثار شده بود که از رسائل
مجدده اگر چیزی واقع شده باشد بفرستند از فوائد آکا برجهت حل عبارت

فصوص الحکم جزوی چند سواد کرده شده حالا به بیاض برده می آید امید است
که بزودی صورت تمامی یافته باین نظر سعادت اثر بحقیقت تمامی برسد مقالات

و حالات و فضائل و کمالات ابدالآباد و در ترقی باد

* در جواب نوشته خواجه میر حسن زین القدره *

* رباعی *

ای خامه توفاتج ابواب فتوح * و ز نامه ات اسرار حقائق مشروح

کفتار لبست متاع کنجینه دل * انوار دولت جلای آینه روح

چون مجموعه شریفه که مقدمات آن فصوص حکم و فوائج فتوحات آرباب
بایم بود و مقاصد آن شجره ثمره فتوت بلکه ثمره شجره نبوت و ولایت می نمود رسید

* رباعی *

دل یافت جد انذرت از لکن دیده جدا * دین جان سرا سیمه شوریده جدا
زان به که شنیده بودم آنرا دیدم * آری باشد شنیده از دیده جدا
نه در موطن فعل تحق بود که بآن برابر توان کرد و نه در نشیمن قوت ذخیره که در محض
آن توان آورد الا ورقی چند از لمقطات اکابر نه از مستنبطات خاطر فائز
که در حل مشکلات فصوص الحکم سواد کرده شد، هست و حالا به بیاض آورده
می شود امید است که بعد الاثام بپلک شریف برسد و آن اگر چه از حیثیت
استاد باین فقیر حقیر است اما از جهت اقتباس از سخنان اکابر کبریه است

* رباعی *

عمریت که بی برک و نوا می کردم * در پیروی نفس هوا می کردم
چون سر زوار صفای باطن سختم * کرد سخن اهل صفای می کردم

* رباعی *

چند امن آلوده ندارم چیزی * بجز غلطی فرسوده ندارم چیزی

ز اسرار حقیقت که حریفان دانند * جز گفتن بی سوده ندارم چیزی

* رباعی *

با دل گفتیم چرا ز بد پیوندی * در زاویۀ محوشیم افکندی

گفتند نبود شیوه دولت‌مندی * از سر حقیقت بسخن خرسندی

همنان را روی ارادت از خود و رحق باد و خاطر از تقید بصورت مجازی مطلق و اسلام

* رقعۀ خنجر * رباعی *

من جانیتم و بار عسراقی باشد * اشعارم از انجمن عسراقی باشد

آن به که بر او وصل او حرف کنیم * آن مایه ام از عمر که باقی باشد

قرب پادشاه مفضل ^{است} ماول چنانچه برهوشمند روشن دل ظاهر است ^{است} بهترین وسیله

در تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادات ^{است} صوری و معنوی دست

از پادشاه و گان بآن میسر است و پای مروی عمان از دست وادگان بآن ^{است} میسر

چنان استماع می افتد که خدمت ایشان در آن باب تمام تمام دارند امیدوار

چنان است که آن معنی روز بروز در ترزاید باشد و ساعت بساعت در ترقی

و بآن سبب بهشتی امید و سعادت‌های جاوید برسند بهر وجوده و آن سلام

* رقعۀ خنجر * بیت *

باد بکارخانه مصوری و معنوی * و بهای مرده زنده با نفاس مصوری
 نامه خوش و صحیفه دلکش دارد از اشرف موارد گوهر و جود المآثر علی
 حر العطش ناکاه بدین مجلس غم دیده افتاد بوسید و کشاد خواند و برید
 نهاد و اضعاف آن لطائف و اعطاف اصناف مدحت و ثنا و ضاعت و دعا
 اتحاف می رود و خوفنا من امثال الاکتاد برین مقدار اقتصار کرده میشود
 عنایت از لایه بگفایت ابدیه مقرون باد و آسایم

* رقعہ خوش * رباعی *

خرم دل آنکه از غم آزادم کرد * زانده جهان بنامه شادم کرد
 بی شائبه مسالقی کامم داد * بی سابقه معرفتی یادم کرد
 صحیفه تذکر تعارف روحانی و مشوق تالیف جهانی عنوانش بقواعد محبت
 مقرون و مضمونش بشواید مودت مشحون در اخیسب زمان و اینمین اوقات و
 آجیان بنزدیکان دور رسیده و انواع محبت و سرور رسانیده * پیوست
 بود نقشی همه آمال و امانی در روی * آفرین بر قلمی باد که آن نقش گشت
 نه خامه را توانائی آنکه در مقابل آن حرفی نگار و نه نامه را کنجائی آنکه در معارض آن
 نقشی بر دوازده لایه برآمده از آن سر کشیده و نامه ازین روی در پیچیده بر آوانی

وظیفه و عاقتصار میرود و دولت جهانی و سعادت جاودانی محصل باد و السلام

* رقعۀ آخر * رباعی *

ای سیرت تو بر صفتِ رحمانی * خاصِ تو کمالِ صورتِ انسانی

در همتِ عالی تو علی الشَّانی * من بنده مولا یِ علی نادانی

رقعۀ همة روح و ریحان که از حسنِ خط و لطفِ عبارت قلم نسخ بر رقاع آرد بابتِ نطق

و بیان کشد و سجل آزادیِ محبوبانِ سخنِ آخزان و گرفتارانِ زندانِ بعد و هجران

کرد و فی اُطیب اوقات و ائمن آوان به نزدیکانِ دور و واصلانِ مجبور رسید

* شعر *

فَحَمْدُ اللَّهِ شَوْحَمَدًا لَهُ * عَلَى مَا هَدَانِي إِلَى مَا هَدَانِي

هَدَانِي إِلَى مَكْرَمٍ مُفْضِلٍ * كَثِيرِ الْإِيَادِي عَزِيزِ النَّدَى

أَضْعَافِ الطَّافِ و اعطانی که از مضمون آن مجاذبه شوق و ذائقه ذوق کشیده

و چشیده شده نیاز و شکستگی و تعلق و وابستگی بمقامِ عرض رسانیده

میشود حق سبحانه و تعالی ذاتِ عالی صفاتِ ایشان را در کنفِ سلالت

و مقدر استقامت بداراد و السلام

* رقعۀ عربیه الی بعض فضلاء العرب * شعر *

* أَبُو الْفَتْحِ أَمَدَانِي كِتَابًا مَكْرَمًا *

* يَدُلُّ عَلَى أَقْصَى مَذَارِجِ فَضْلِهِ *

* بِهِ فَتَحَ أَبْوَابَ الْمُنَى فَكَانَ مَا *

أَبُو الْفَتْحِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ كَمِثْلِهِ *

فَشَكَرْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَلَى مَا ذَكَرَنِي وَفِي حَضْرَتِهِ الْجَامِعَةُ
أَحْضَرَنِي قَدْ تَكَلَّمَ بِأَظْهَارِ الْمَحَبَّةِ وَهُوَ خَيْرُ مُتَكَلِّمٍ وَقَدْ تَقَدَّمَ بِأَبْدَانِ
صِدْقِ الْمَوْدَّةِ وَالْفَضْلِ الْمُتَقَدِّمِ فَأَقُولُ شَاكِرًا لِلنِّعَمِ وَذَاكِرًا لِلْكَرَمِ

* شعر *

هُوَ الشَّمْسُ نُورًا وَالتَّخَالُفُ كُلُّهُمْ * يَرِيدُونَ أَنْ يَخْطُوا بِسَاطِعِ ظِلِّهِ
وَقَالَ إِلَهُ النَّاسِ عَمَّا يَشِينُهُ * وَوَفَّقَهُ لِلْبِرِّ وَاتَّخَذَ كُلَّهُ

وَأَشْلَامًا وَالْأَكْرَامَ

* رَقْعَةُ خَمَر *

خَصَّكَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْمَوَاهِبِ السَّيِّئَةِ بِمَنْعِهِ وَالْمَرَاتِبِ الْعَلِيَّةِ

دِيرگاه بود که دیدار انتظار بر راه بود که از ان جانب نسیم تفقدی وزیدن گیرد

بارقه تودوی رخسیدن المنة شد تعالی که آن معنی مستطی صورت بست و آن

دولت مترقب بظهور پیوست پایۀ دوست صوری کوتاه است و کنکره مقصود
حقیقی بلند خوشا وقت آن دولتمندی که از ان رشته کوتاه کند و برین کنکره
بلند انداخت * ربایع *

دل از غم دوست دردمندت بادا * هر دروگر تو رسد پسندت بادا
بر تافته زین پست نشین رخ خوشتر * رود در ره مقصود بلندت بادا
وَأَسْلَمُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ

* جواب مولانا شمس * ربایع *
حَبِيبٌ بِصَحِيفَةِ الْوِلَايَاتِ * أَحْيَاؤُ اللَّهِ مِثْلَ مَا أَحْيَا نِي
خوشوقت و سیری که بدین آسانی * از نوک قلم کند عیبر افشایی
آثار خامه مشکبار علی مَرُورِ الْهُدَىٰ وَالْأَقْصَا زِيورِ صَحِيفَةِ رُوزِ كَارِ وَ زِينَتِ صَفْحَةِ
لیل و نهار باد * ربایع *

ز اسرار وجود خویش آگاهی باد * آگاهی آنچنانکه میخواهی باد
فردا که شود صف صفا * حایت صف صوفیان الهی باد

وَأَسْلَمُ وَالْإِكْرَامُ
* رَقْعَةُ خُشْعِ * نظم *

يَا رَاحَةَ النَّسِيمِ قَوْلِي عَالِي * فِي خُصْرَةٍ مَوْجِدَةٍ اِقْبَالِي

کنوای بجهان محرق باغ بایه * خاسته ز شکستگان مبادت خا

چون التفات نامه شریف باین رسید چاکم که از فتح آن چه کشود و از مطاعه

آن چه دوری نمود مواند ذوق و حضور در ضمن آن اندراج داشت و مواند

ابتهاج و سرور در طی آن اندراج لایزال رشحات قلم طائف رقم سکن آتش

عطش مسکینان باد و آسائش و الاکرام

رقعه بسید احمد لاری * مشهوره *

ای دولت را بوجه باستی راه * ایمنای کنت ثم وجه الله

باطنت خازن فصوص حکم * خاطرت حاضر فصوص قدم

دل پاکت که راغب غیب است * روز تاشب مراقب غیب است

هر دم از غیب در تلقی باد * وان تلقیش در ترسیه باد

شرح فصوص الحکم تمام سواد شده و حالا به بیاض برده می شود امید است

که عنقریب با تمام رسیده بنظر سعادت انجام برسد و آن کلام

* عرض داشت بیست حافظ شمس الدین پناه حسدانی *

* ربابیه *

ای شیفته جمال تو سپرو جوان * دیدار تو مقصود همه کعبه روان
 مشغوف اقامت همه راهوش و خرد * مصروف دعایت همه راتاب و توان
 عرضه داشت آنکه خدمت حافظ شمس الدین محمد که مدت مدید در خدمت کاری
 پادشاه مغفور برور گذرانیده و سابقه دولت و جاذبه سعادتش بجا کبوس پادشاه
 عالم پایه رسانیده سرمایه جوانی از دست داده و پای در سرحد سیری و ناتوانی نهاده

* رباعی *

سوی سپاهش رو بسفیدی کرده * افکنده شبش ز روز مشکین پرده
 بر لعل شهاب کرده بود آنچه سواد * شب آمده آن رایه بیاض آورده
 التماس آن میدارد که از بار کی مسافرت فرود آمده پای در دامن مجاورت کشد
 و در مقبره محفوف بر حمت و غفران با قامت صلوٰه و تلاوت قرآن و سائر خدایان
 لائحه که آن مقام را شاید بر احسن و جوه قیام نماید امیدواری باشد که این
 نفس مقبول افتد و این کلمه منبذول گردد در دولت محله باد و سعادت موبد و اسلام
 * رفوع بعد از واقعه خواجه عبداللہ قدس سرہه بسمرقند نوشته *

* رباعی *

یارب چه کنیم با که خورم این غم را * وز دل بچه بیرون برم این ماتم را

عیرت زده ام جز این ندانم که قتاد * جان سوز مصیبتی همه عالم را
 چون خبر این واقعه مائل و مصیبت شامل باین فقیر رسید می بایستی از قلم
 ساخته و آنرا سرایه سعادت هاشناخته و اله و اری پای در راه نهادی و درین مصیبت
 با اتحادیم داد موافقت دادی اما از کمال ضعف و پیری نه مجال جنبیدن است
 و نه طاقت آرمیدن بر بندگی بدروی پوسته است و هر مفصلی بر بنجی باز بسته با وجود
 این همه موانع گرفتاری به تعهد دیگری و رعایت حال از خود ضعیف تری و اتمام

* رباعی *

امید چنان است که آن نور تمام * کز غیبت او صبح جهان کشته چو شام
 سر بر زند از زهره اخلاف کرام * و ز عرصه آفاق کند کشف غلام

* رباعی *

ای لطف تو شادی دل غمزدگان * جمیع وقت و وقت بر هم زدگان
 ماتم زدگان این دیاریم و نکرد * غیر از تو کسی پریش ماتم زدگان
 هر چند واقعه حضرت خواجه مصیبتی است متساوی النسبه لکافیه الانام اما شک
 نیست که تفقه فقیرانی که بدروغ یار است در خلاص دمی میزده اند و دعوی حق
 میکرده مقوله مکارم اخلاق و مراسم اشفاق خواهد بود و عجب حالی که تا آمد

حامل رفته بیج آفریده در معنی لب تقدی بخنبا نیده حق سبحانه و تعالی عز و جل
 ملازمان ایشان را توفیق اقامت قواعد مروت و اشاعت عوالم مفتوت
 زیاده گرداناد و آنست سلام و الاکرام

❖ رَقْعَةُ احْسَنُ ❖ رَبَّانِی ❖

رفت آنکه یکنه بود در عالم خوش ❖ گاه از غم او کریم و گاه از غم خوش
 شد یاد و ماتم من ماتم او ❖ هم ماتم او دارم و هم ماتم خوش
 هرگز نیکه ازین نشیمن فخرشت بند و در غمستان عالم بقای پیوند و طیفه آگاه دلا
 آنست که از وی عبرت گیرند و پیش از آنکه بمیرند بپیرند چه برک از مرک توان
 و از غنا به بها توان پیوست ❖ ربای پیوست ❖

سراید راه عشق در دست ایدل ❖ خوش آنکه بدر و ره نبرد دست ایدل
 مردی کن و ز هستی خود پاک بپیر ❖ تا مرد و نبرد دست نبرد دست ایدل
 معلوم نیست که مدت حیات چند خواهد بود و از آن ترا بسند خواهد بود هر روز
 روز آخر شمار و روز آخر را چنان وار که با نچه نیامیزی که چنانچه روحی بخیزی
 ❖ مشهور ❖

کم شوز امل و نبراح میدان ❖ هر دم که رسد دم پسین جان

دل پاک کن از وجود محدث * زیرا که کما تموت تبعث
روی همه در رویت باد * و زهر چه خداند دل جدا باد
و السلام و الاکرام

* بقاضی زاوه روم نوشته شد * فطم *

الروم بعد من ملج الروم * وهو لا حل قلب الموموم
لو لا جاء الوصل منه محققا * لا ختل ظلم وجودی الموموم

* قطع *

شد از تو معدن حسن و جمال و مژگان * که در هوای تو رفت و غبار روم کشید
رسید پیش تو دانم حدیث کبری من * بین که دوز و ریت چهار روم رسید
بعد از تعرض بعضی تحیات نجیبات عرض غرضه جلال حلال اشکال خاموشه التناج
خافیه المناج علوم حقیقی و فتاح معاد قواعد عسیره الدارک عویشه المناج
معارف تحقیق الذی وفق بصرف همته تحویف المعانی بدیع
منطقه و فصیح کلامه و فاز بدل جملیه و طاقه تمهید
اصول الدین و بطن فروجه و احکامه ذوالیل الطبیعی بتأید
الالهی الی ریاضه نفسیه الرضیه لا کتاب الکمال

* شجر * تحکیمه العلمیه و العملیه *

شجر الذاکطور العلیّ الزین الهدی * کشف الومر بحکم و رسوم
 جلّت فرأید مدحه از تنطوی * فی طی منشور و لا منظوم
 لا زال فی حلّ الامور و عقدها * متأیّد بالواحد القیوم
 و حیاة فیاض العلوم بفضلہ * علما یؤدیه الی المعلوم
 میگرد که چون مفاد ضمه فضیلت انما الذاکطور الذاکطور
 بر لب تشکان وادی فراق و جگر تشکان بوادی اشتیاق صورت و روم
 یافت دل غمیده راضی آن مشرب صافی بصفت مسرت وافی رسانید
 و جان ستم رسیده راضی آن مورد عذاب از مرارت عذاب بر مخاف و منافی رسانید

* شجر *

فقبلتها ثمّ قاتلتها * بصحف الاماني بالاربع طرف
 فكانت كما شئت لفظاً بلفظ * وجاءت كما دمت حرفاً بحرف
 از مضمون آن چنان معلوم شد که حکایتی که این فقیر گاه گاه بر سبیل متنا بر زبان
 گذرانیده بود و بسامع شریفه بعضی از مخاوریم رسانیده در مجلس سامی لا زال سامیاً
 مذکور شده و بامضای آن مامور گشته لاجرم تا کیداً الرابطة المحبة و الاعتقاد

بَلْ اِنْشَاءً لَا كُمْرَهُ الْوَاجِبُ الْاِنْشَاءُ بِاَوْجُودِ قَلْبٍ بِضَاعَتِ وَعَدَمِ اسْتَطَاعَتِ
وَتَفَرُّقِ بَالٍ وَنَشْتِ اَحْوَالِ وَفَقْدَانِ جَمْعِيَةِ اسبابِ ووجودِ اِنْ اسبابِ تَفَرُّقِ
از هر باب عَجَلَةِ الْوَقْتِ را ورقِ چند فرام آورده چون زنبیل درویش را در یوزه کرده
از هر گوشه نوشته و از هر متن خوشه سمت ارسال یافت و چون فرصت بقاییت
تنگ بود و قاصد دید رنگ آنچه در نیت بود با تمام نرسیده و آنچه آغاز کرده شده بود
با نجام نمانجامیده رجای واثق است و امید صادق که عَنْ قَرِيبٍ مُجِيبٌ عَزَّ شَانُهُ
توفیق ترتیب و تلخیص آن رفیق کرد و ناد و مخرفون خاطر محزون را بطهور آورده
بجلس هایون با انواع فضائل مشحون رساند بمنته وجوده و السلام

* رَقْعَةُ خُصَّة *

صَحِيفَةُ شَرْفِ مَنْطَوِي بِرِ عِبَارَاتٍ وَ اَشَارَاتٍ لَطِيفَةٍ دَرِ اَطْيَبِ اَوْقَاتٍ سَيِّدِ قُحْطِ رَسِيدِ
خَشَكِ سَالِ هَجْرَانِ رَا اَطْيَبِ اَقْوَاتِ رَسَانِيْدِهِ جَانِ رَا خِرَسَنْدِي دَاوُودِ ثَنِ رَا بَرُوْدِ

* شَعْر *

نُقُوِّيْ بِهٖ كَالْغِذَاءِ الَّذِي * تَقْوِيْ بِهٖ مَّحَبَّةُ الْمُفْتَذِيْ
در انجا از کلیات امور این فقیر استخبار نموده بودند و از جزئیات احوال استفاد
فرموده وقتِ خاطر در جریانِ امور بر نهج سابق است و زمان حال در تحویل

احوال با ماضی موافق و چون آن سالها مشاهده بود بر ضمیر منیر روشن خواهد بود

و بر خاطر عاطف معین * ربایع *

ای کرده حدیث عاشقان دیر بیدر * بر پریش حال بی دلان کشته دلیر

بر عاشقی از جان و جهان آمده سیر * امروز بود چو نری و دی ^{در روز} به چو پیر

حق سبحان و تعالی بکنار از گرفتاری بخود براند و گرفتاری بخود گرفتار گرداند

و جوده * إلى بعض الأصدقاء بمكة زاده الله تعالی شرفاً نوشته شد

* شعر *

مَنْ يَبْغِ جَمَاعَاتٍ بِطَحَامٍ * مُتَعَاتٍ بِسَلْسَالٍ وَخَضْرَاءِ

سَلَامٍ فَخِصَّةٍ فِي فُحْشَا كِبَرٍ * جَنَاحَهَا الْفَيْتُ فِي جَنَحِ ظَلَمَاءِ

* ربایع *

کی بود یارب که رود شیر و بطنها کنم * که بکد منزل و گد در مدینه جاکنم

بر کنار زمزم از دل بر کشم صد زمزمه * وز دوشتم خون فشان آن چشمه را در یاکنم

خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی زائر بیت الشریع محمد مجاور روضه النبی علیه السلام

مقیم مقام ابراهیم محرم حریم کعبه و حطیم السامعی بین المردوة و الصفا الراعی

حق المردوة و الوفاء نور الدین حاجی محمد و فقه الله تعالی

تَعَالَى لِلْمَوْقُوفِ بِعِبْرَاتٍ مَعْرِفَتِهِ وَأَدْخَلَهُ فِي زُمْرَةِ وَلَائِهِ
الْخَاصَّةِ بِكَمَالِ مَرَافِقِهِ تَحِيَّاتٍ طَيِّبَاتٍ وَدُعَوَاتٍ زَاكِيَّاتٍ مُنْبَعَثٍ از فَرْطِ
شَوْقٍ وَغَرَامٍ وَكَمَالِ جَدِّ وَاهْتِمَامِ مُطَالَعَةِ مُنَوَّرَةِ اشْتِيَاقِ بِشَرَفِ طَلَقَاتٍ وَدَوَاتِ
مَقَالَتِ مُتَجَاوِزِ الْحُدُودِ وَالْغَايَاتِ تَصَوُّرِ فَرَايَنْدِ هَرِ چُنْدِ آن زَمِينِ بِاِیَمِ خَلِصَةِ
آبِ وَخَاكِ سَهْتِ وَاَقَامَتِ دُرِّانِ بِمَقَامِ شِیْوَةِ سَلَاكِ جَا لَاكِ اِلَا حَسْبُ اَوْطَانِ
از لَوَازِمِ اِیْمَانِ هَسْتِ وَصَلَةُ رَحْمَتِ اَزْوَاجِ اِسْلَامِ * ع * جَانَا بَغْرِ سِتَانِ چُنْدَانِ
نَهْ بَانَدِ کَسِ * آنچِه قَبْلَهُ تَوْجِهَ اَرَبَابِ دِلِ هَسْتِ هَمِهٖ وَقْتُتِ دَرِ هَمِهٖ جَا حَاصِلِ هَسْتِ
* ع * هَمِهٖ جَا خَانَةُ عَمِّشَقِ هَسْتِ چِه مَسْجِدِ هَمِهٖ کَنْشَتِ * شَعَرِ *
لَا تَقُلْ دَارُ مَا بَشَرٍ قَرِيبُ * كُلُّ نَجْدٍ لِلْعَامِرِيَّةِ دَارُ
وَلَهَا مَنَزِلٌ عَلَى كُلِّ مَاءٍ * وَعَلَى كُلِّ رِمْنَةٍ آثَارُ
مِی بَايَدِ کِه مِیْنِ بَعْدِ بَحْدِ صُورِی رَا اَز مِیَانِ نِهْ پَر دَارِدِ وَاَز یَارَانِ دُودِ سِتْدَارَانِ کِنَارِ
رَفْتَنِ مَسْتَحْسِنِ نِشَارِ * ع * بِيَا بِيَا وَزِیْرِ دِلِ دَا دِکَانِ کِنَارِ مِکْنِ * دِکِرِ اَتَمَارِ
چُونِ دُرِّانِ مَوْضِعِ مُبَارَکِ وَعِجَامِ مِشْرِکِ کِه مَوْطِی اَقْدَامِ اَنْبِیَا وَمَوْطِنِ اِسْلَامِ
اَوَلِیَا هَسْتِ دِسْتِ نِیَا زِی بَدِ عَابِرِ دَارِ دُودِ فَرَا مَوْشَا نَزَا یَا دَارِ دِ بَاشَدِ کِه بِرِ هَدَفِ
اِجَابَتِ کَا رِ کِه اَیْدِ وَا رَا فِصَادِ رَا کَا رِ بَرِ اَیْدِ * مَحْصَرِ *

جانابدار ما فراموش مکن * همه عزیزان علی الخصوص حضرت مخدوم
 مد الله تعالی طلاله العالی در کف صحت و سلامت و فراغت اند و مستطیع
 قدم شریف می باشند باری تعالی بکنان را از ضلالت وادی طبیعت براند
 و سعادت وصول بعبه حقیقت برساند بلطفه و کرمه این صحیفه غم و نامله هم
 اوسط شهر است الا هم از فخره هرات خفت بالزهرات سمت تحریر یا و السلام

* اِلِیْ بَعْضِ اَصْدِقَاءِ اللهِ الْمُتَوَطَّنِیْنَ *

بَحْرُودِ اعْنِیْ هَرْمَزُ * شَعَرُ *

شَمْسُ تَنْوِیْزَتِ وَاِضَاءَتِ بِهَا حُرُوقُ * مَا اَسْعَدَ الَّذِیْنَ اِلَیْهَا یُجَاوِرُونَ

* رَبَاعِ *

زین سان که زابر دیده دریا ببارم * روزی فکند موج دریا ببارم
 چون یار گرفته جا بدریا ببارست * خواهم بر دین سبیل بدریا ببارم
 مرفوع آنکه احوال این جانی بموجب دلخواه است و دیده انتظار مقتضای وعده قدوس
 بر راه دولت و سعادت مستدام باد و السلام

* بقاضی محمد الدین یزدی نوشته شد *

وَمَرَدَتْ عَلَی صَحِیْفَةٍ مِنْ فَاضِلٍ * فِی الْفَضْلِ فَاةٌ اَفَاخِلُ الْاَفَاقِ

لَا زَالَ مَجْدُ الْأَنَامِ مُمَجِّدٌ * حَسَنُ الشَّمَائِلِ طَيِّبُ الْأَخْلَاقِ
* قطعه *

فی ملک تو طفل معنی را * به نبات حسن پرورده
غره صبح را ز طسده شام * رشک رخسار نو خطان کرده
فتنه کوتاه شب در از مرا * پاره پاره بروز آورده

نامه چون غنچه نوشکفته تو بر تو مشک بینو عنبر بوی که در بهار خدا عدال از شاخه
لطف و جمال در دیده و از پر تو آن نسیم وفا و شمیم مودت و ولا بمشام جان و دماغ
جان رسیده و را طیب اوقات و زوایة الفوحات از لبت گنجه فی آیام
ده هر که نفحات از ریاض فضل و کمال و حدائق اکرام و افضال خدمت مکتوب
اقصوی اعلمی اگر می آگلی افضلی ز بهت بخش ویرانه رنجوران فراق و طرافشان

کاشانه مهجوران مشتاق گشت * بهیت *

غنچه امید بشکفت از نسیم وصال * باغ دل زان غنچه بخندان چو گلشن تازه شد
اضعاف مضاعفه آن معاطفه و ملاطفه که از فحوائی آن مطالعه افکار عجیز و شکستگی
و تعلق و دبستگی بموقوف عرض رسانیده می شود و چون تکلف در شرح
آرزومندی و اشتیاق مومست بمبالغه و اغراق و آن داب مشیان و دبیران است

نه شیوه شکستگان و فقیران از آن اعراض نموده بر دعا اقتضای مبرور و لایزال
خلال فضائل بر مفارق افاضل ممد و باد

* در جواب قاضی عیسی واقع شد *

وَعَلَيْكَ يَا أَهْلَ السَّلَامِ سَلَامِي * وَالْيَاكَ شَوْقِي دَائِمًا وَغَرَامِي
مَا دُمْتُ شَرَحَ الشَّوْقِ كَيْفَ وَلَا يَفِي * بِقَلِيلِ أَشْوَاقِي كَثِيرُ كَلَامِي
أَعَالِي كَلَامِ وَلَا لِي نِظَامُ كَمَا سَاطِرُ فَنَشْرِ مِنْ مَوَاطِنِ وَجَدْتُ زَمَنًا * شَعْر
كُنَّا حُرُوفًا عَالِيَاتٍ لَمْ نُقَلْ * مُتَعَلِّقَاتٍ فِي ذُرَى أَعْلَى الْقُلَلِ
بِمُوشِ بُوْشِ كُوشَةِ نَشِينَانِ زَادِيَهُ فُتُورُ فَمَا رَسَانِيَهُ وَجَمَاعِ كَلَامَتِشْ زِيَرِ نَشِينِ
جَمِيعَتِ فَخْلَهُ * شَعْر *

نَحْنُ الْكَلَامُ وَسِرُّ الْحُبِّ مَعْنَانَا * نَحْنُ الْكَلَامُ وَطُورُ الْعُشْرِ مَعْنَانَا
وَرُكْنُ صَاحِخِ چَلَدِ دَارَانِ صَوْنُهُ صَدَقِ وَصَفَانِ ذَاخِتُهُ جَوْنِ مَحْشُوقِ عَرَبِي نَزَادِ
جَوَانِ كَلَامَتِ تَوْجِيدِ حَمَلِ يَادِلْدَارِ فَارِسِي نِهَادِ شَائِمِ اسرارِ تَفْرِیدِ شَمَلِ * شَعْر
مُحِبِّ مَرْسُخِي فِي كَيْلِ طَرِيهِ * أَغْنِيَهُ عَرْنَهُ الْغَرَاءُ عَنِ الشَّرْحِ
وَأَزْخَالَتْ بِلِيلِ مَزْدَوَائِيهِ * أَهْلُكَ بِشَخْصِيَّةِ بَدْعِ بَحَامِزِ الْبَلْجِ
* بَيْت *

در ساعتی که صد در دولت کشاده بود * فضل از دل بر تکیان رخ نباده بود

سینه به یک جدا بشارت * شعر *

أَهْلُ بَيْتِكَ كُنْ أَهْلًا بِمَوْقِعِهِ * قَوْلُ الْمُبَشِّرِ عَبْدَ الْيَاسِرِ بِالْفَرَجِ
لَكَ الْبَشَارَةُ فَأَخْلَعَ مَا عَلَيْكَ فَهَكَذَا * ذِكْرُكَ ثُمَّ عَلِمَ مَا فِيكَ مِنْ رَوْحِ

رسانیده دیدم محروم از نور شهید و از ان بحالی بانوار دقائق متکالی جمال شایسته و خدای

روحی از دل بر معنی رسیده پرسید که * شعر *

أَوَيْسُ بَرَّةً بِالْأَيِّ قَرَّ لَحَا * أُمٌّ فِي رُبِّهِ نَجْدٌ أَوْ حَصْبًا
أُمُّ ثَلَاثٍ لَيْلَى الْعَامِرِيَّةِ اسْفَرَتْ * لَيْلَى أَفْصَرَتْ السَّاعَةَ صَبَا حَا

دول پرده نشین حجب نموده از حقیقت یکانگی ربوده بظالعه آن پرده دوری

کشوره با دیده جز صورت ندید گفت * شعر *

يَا لَعَنَ سَعَايَ مِنْ حَبِيبٍ حُسْنِي * بِرِسَالَةِ أَمٍّ يَتَمَا يَنْطَلِفُ
فَصَبَحَتْ مَا لَمْ تَسْمَعِ وَلَطَرَتْ مَا * لَمْ تَنْظُرْ حَيْثُ وَفَتْ مَا لَمْ تَعْرِفْ

آمار نسیم فیض حیات از منظر دیده بسر پرده دل و از سر از پیش بطلست آباد

تب و کل سرایت کرده همه اجزای وجود از ان نسیم متغشمت گشتند و باین سرود

فرخنده و درود مترنم که * شعر *

أَرْجُ النَّسِيمَ سَرَّحًا مِنَ الزُّوْرَاءِ * سَحَرًا فَاحِيًا مَيِّتَ الْأَحْيَاءِ
 أَهْلًا لَنَا أَرْوَاحَ نَجْدٍ عَرَفُهُ * فَالْجَوْثُ مِنْهُ مُعْتَبَرُ الْأَرْجَاءِ

لا يزال از رشحات عاب مطیر آن خاطر خطیر کشت امیدواران تازه باد و از غایت
 نوای صریر آن خامنه دل پذیر بنم سماع هواداران پرواز نه نمیدانم که در مقابل آیات
 اعجاز غایات عیسوی که مجید را بمقتضای و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر
 اینشای نشأت مرغ محبتی کرده به نفس روح بخش فتفتح فیہ جانی تازه از افلاک
 بوی در آورده به نیروی پروبال شوق در هوای فسیح فضای فیکوز طیر آ
 یا ذی الله پروازش داده چکویم چه نویسم هر چه گویم از سادگیست و مرچه نویسم

از افتادگی است * قطعه *

هر چه باید کرم شب تاب از سواد شبکها * نور او در شمع خورشید و چراغ مدینه
 حقه کحل الجواهر کاورد کمال شهر * کی بگرد تو تپای ابر و الا که رسد
 هر حرفی که بر صفحه بیان این ساده لوح صورت تحریر باید نمونه خواهد بود از آثار
 آن خامه گوهر بار حقائق که این جانموده و هر بر توی که بر آینه ضمیر این صافی عقیده
 جانوه نایش پذیر و شعله خواهد بود از لمعات آن خاطر فائض الانوار که اینجا تافته
 فَمِنْ الْبَحْرِ يَسْتَفِيضُ الْغَمَامُ وَيَفِيضُ عَلَيْهِ مَا يَسْتَفِيضُ

* قطعه *

من چو گویم کشته راسخ در مقام اتحاد * تا نکونی کز خطاب تو جواب من جداست
 نیست واقع در میان باغیر از یک سخن * کرد و بینی نام آن آنجا نذا و اینجا صداست
 بازی هر حرفی از آن نامه پشخ حروف اصلیه مرقوم و در برابر هر کلمه از آن صحیفه
 بکشف اصول کلیه موسوم دعواتی چون حقائق توحید ربانی ده مجربان مضائق
 تقید و تحیاتی چون لواحق تفرد خلاصی بخش محرومان مرا تعقلید منبعت از مقام

* شعر *

أَنْتَ الْمَلِيقُ سِرِّي مَا أَفْوَةٌ بِهِ * وَأَنْتَ نَطْقِي وَالْمَصْغَرُ لِنَجْوَائِي

و منشی از نشای * شعر *

مَشْهُودٌ عَيْنِي فِيكُمْ حِينَ أَدْعُوكُمْ * لَتَرْبِهَا أَتَّحِدُ الْمَدْعُوُّ وَالْدَّاعِي

ع * از زبان عشق هم بر عشق اعلایم رود * بعین رضا مستعد و از فروغ

بِي بَصَرٍ مَحْظُوظٍ بَادٍ وَجْهِي الْمَسْمُودِ وَازْهَادِي بِي يَمْعٍ مَحْظُوظٍ بِرَجْنِ

نزاع و التباع بدولت اتصال و سعادت اجتماع نظر بوحده حقیقت بود و خیر

استماع است اما قیاس بکثرت صورت نمود که کارگاه استیلای حکم نسبت و

اعتبارات است از قبیل ممکنات * شعر *

لَوْ مِتُّ مِنَ الشَّوْقِ فَلَا لَوْمَ عَلَيْكَ * الْجِسْمُ لَدَيْكَ لَكِنَّ الرُّوحَ لَدَيْكَ
الْأَشَاءُ وَالْمَشُورَةُ مَا يَفْتَرِقَانِ * شَوْقِي فِي الْحَيَاةِ أَوْ مِنْكَ إِلَيْكَ

* ربابی *

آنکه که شبنم چو صبح فیروز بست * صبحم خورشید عالم افروز بست
شوغم بخود از آنکه بخود دور شدم * کم باشد از آنکه از من امروز بست
ویرگانه بود که در خاطر فاتر میکند شت که تفسیر سوره اخلاص و تقریر صورت خضائر
قلبی کرده سمت عرض باید اما بواسطه تو هم گستاخی در خیز توقف و تراخی میماند
بجای اندیشه جانانه که تحریر یک این سلسله و تسلیک این مرحله بعنایت بی غایت
منعم علی الاطلاق المبدیء بالنعم قبل الاستحقاق از آن جانب بظهور آمد
آری آری * ع * * اینها را تو آید و چنین با تو کنی *

حق سبحانه و تعالی بکنان از انظر بصیرت از صورت کثرت در معنی وحدت دارد
و وجهی بمت از انجمن تفرقه در شمع جمعیت و السلام و الاکرام

* رقعہ حسنہ * ربابی *

نگهت یوسف رسید از کاغذین پیر * پیر محنت دیده را و او چشم روشنی
نامه آمد از آن کام دلم آمد بدست * شکر آن ناید بعد و فرزند دست چون

بعد از عرض نیازمندی و شکستگی و شرح تعلق و وابستگی بسمع شریف خاندان
 آستانه و ملازمان دولت خانه خدمت مخدوم زاده قمره عین السعادة قبله
 وجه الاراده مظهر اسرار اولیاء الله مهبط انوار انوار الشیخ و
 الانبیاء بلغه الله تعالی الی منتهی معارج الریال و واصلهم الی
 اقصى مدارج الکمال * قطع *

و انکه در ساحت بستان ولایت داده است * پرورش فیض عنایت بنیات حسنتر
 و انکه عطار صابوی ز خلقش بر دست * کین همه عطر فشانی است بهر بنشتر
 رسانیده می شود که چنین استماع می افتد که چنانکه مزاج لطیف ایشان بر التزام
 مکرم اخلاق و مراسم رسوم مقصور آمده همچنین اوقات شریف ایشان بر اکتساب
 معارف و اقتضای علوم مقصور افتاده امیدواری چنان است که بزودی کار
 آن ساخته و ضمیر منیر از شغل آن پروراخته طریقه معبوده آبائی کرام و قاعده خود
 اجداد عظام را قل هو الله اسرؤهم و افاض علی المسترشدين
 انوارهم که غالباً یز از ان خالی نخواهند بود و مرتبه کمال رسانند و عالمی
 بآن روشن گردانند تا یثبات الهی و امورات استماعی مویذ حال منجج
 ابانی و آمان ایشان باور بنسبی و الیو الکلام و الشهدم و الاکرام

* رقعہ بخواجه مجد الدین نوشتہ شد * رباعی *

محمود کہ سوده بود عمری چو یاز * برخاکِ درت بربندی روی نیا

رفتہ نورِ درت ز بی رہی راہ دراز * زان بی رہی اکنون پیِ عذر آید بان

التاس آن دارد کہ عذر از وی قبول نموده و جرم وی معفو فرموده بنظر رعایت ملاحظہ
کرد و از حسن رعایت محظوظ دولت مستدام باد و سعادت علی الدوام و السلام

* رقعہ آنسہ *

لَا زَالَ قَدْرُكُمْ عَلَيَّ وَعُلُوُّ قَدْرِكُمْ بَيْنَ الْأَعَالِي حَلِيًّا * بیت *

دل باد بغم های الهی شاد است * خاطر ز سرور غافلان آزادت

کردم حرفی بکاکِ اخلاصِ رقم * باشد کہ باین بہانہ آیم یاد است

چنان استماع می افتد کہ خدمت ایشان را اجتناب تمام از مخالفت اصحاب عادت

و رسوم واقع است و اقبال کلی بر مذکورہ ارباب معارف و علوم حاصل آید و اگر

چنان است کہ حق سبحانہ و تعالی این قاعدہ را مستمردارد و ایشان را بر این طریق

مستقر بلکه خاطر شریف ایشان را از مزید ازان کزیر است مصروف و اراد و بانچه

ناگزیر است مشغوف و السلام و الا کریم

* رقعہ آنسہ * بیت *

* رساند از دست قاصد نامه سوی وفاداران *

* نه نامه کاغذی پیم از بهر دل افکاران *

چنان معلوم شد که بمن دم و قدیم این قاصد مرغی الشیم نمادیم استدعای مقدم
شریف کرده اند امید است که عن قریب این دولت بحصول رسد و این سعادت
بحصول انجامد مقاصد بروجیه اکمل حاصل باد و مطالب بطریق آجمل

متواصل باد و السلام و الاکرام

* رَقْعَةُ الْحَشَرِ * رباعی *

هر چند که شوخ و تند خویت بنم * میل دل عالمی بسویت بنم

برخ سر زلف مشکبویت بنم * بکشا سر زلف را که رویت بنم

امیدواری چنانست که چهره مقصود که در پیش پرده آسباب متواریست عن قریب

مکشوف گردد و مشهود و اکرام

* رَقْعَةُ الْحَشَرِ * شعر *

قَدْ فُلْتُ مِنَ الْهَيْمَنِ الْقَيُّومِ * مَا كُنْتُ أَرْوِمُ مِنْ أَهَالِي الرُّومِ

خَطَا رَقْمًا وَقَلْبِي الْمَلْحُومُ * لَمْ يَسْلُ مِنْ الرَّاغِبِ بِالرُّقْمِ

بلاطفه که در یکطفه شریفه خدمت سیادت مآبی سعادت اکتسابی نسبت بفقیران

وقوع یافته بود سرمایۀ نازش و پیرایۀ نوازش کشت لازال آفت عین الکمال
از ساحت جبه و جلال ملازمان مصروف باد

* رقعۀ اخیر *

حَلَّتْ بِعَبْدِهِ قَلْبِ الْمَمْنُونِ * اَهْوَاءُ مَمْلَاكِ عَظِيمِ الرُّومِ
مَنْ يُلَاقِيَهُ مَا رَقَمَتْ اَنَا مِلِّي * فِي طَيِّ كِتَابِ شَوْقِ الْمُحْتَمِلِ
بعد از رفع شکستگی و نیاز مرفوع نواب کامیاب حضرت شهر یاری خداوند
مَدَّ اللَّهُ ظِلَّ عَوَاطِفِهِ وَعَوَارِفِهِ عَلَى مَفَارِقِ الْمُسْلِمِينَ اَنَّهُ دَرِغُوا
بمجموع لطائف و مقبول طوائف فلان بر راحلۀ نزول و ارتحال نشسته احرام حرم
آن کعبه جاده و جلال بسته بود لاجرم فقیران مخلص خود را بوسیله وی بنحاطه شرف
ایشان گذرانیدند و انواع تضرع و تخشع بموقف عرض رسانیدند مکتبس انگل
مشارک الیه را بنظر التفات و اهتمام ملحوظ دارند و از موانید اکرام و احترام مخلوق
دولت و وجهانی و سعادت جلودانی میسر یابد و السلام

* رقعۀ اخیر * ربایه *

هر کس که بستر عشق و مسازاید * بر تفرقه با جمله سدا فر از آید
وَرَأَى سِرِّ شَتَا شَ عِبَادًا بَا مَدَّ * از دست شد آن به که بآن باز آید

چون عزیزی را برکت صفای ارادت و صدق عقیدت بطائفه از اهل الله
 و سلوک طریقه ایشان فی الجمله جمعیتی روی نماید و بواسطه تسلط هوا بر
 نفسانی و وسوسه شیطان و مخالطه اخوان و تشو از ان طریقه اعراض کند
 و آن جمعیت بفرقه مبتدل گردد و هر چند حیل انگیرد و دوست و یار و یاران بفرقه
 مضاعف شود ممکن است که سبب آن فرقه با اعراض از ان طریقه باشد
 که تلافی آن خبر با قبایل بر ان طریقه و التجای تمام بهم عالمیه و ارجاع طیبه آن طایفه
 گردد و چند امثال این سخنان طور این کمینه که همین معنی گرفتار است نیست اما شاید
 که گرفتار گرفتاری را براند و برکت این را فی صاحب کفایت برسد و ع
 * بگر که چه میگوید منکر که میگوید * و انک لادم علی تابع الہدی
 * رقعہ اخبر * ربایع *

هر کس که زود درید روزی رویت * که خود برود هزار سال از کویت
 و کردن جان کند شوق از مویت * مشکل که در روی نیاز و سویت
 بعد از رفع نیاز معروض آنکه خدمت مولا و اعظمی مولا شایخی که پیش ازین
 به دولت ملائمت رسیده بود و انواع الطاف ملازمان شامل حال خود دیده
 باز نشنیده است به مشام جان فریده و جاز به همان دولتش همان گرفته

بأنصوب کشیده شک نیست که بیشتر از بیشتر بحسن التفات و اهتمام سر بلند
خواهد شد و از خوان اکرام و احترام بهره مند خواهد گشت و دولت دوجها

و سعادت جاودانی میسر باد و السلام

* رَقْعَةُ اخِر * ر. با عجمی *

ای مرغ اگر شوی سوی تبریز تیز پر * از حال ما بر تبریز یان خبر

کامت شده است خرقه آری بفقرا * دلمان و حبب خشک و تر ز رتر

معروض آنکه جمیع فقرا و مساکین آدم و اربین الماء و الطین در قریه نعمت آباد که

از زوال نعمت ایمن باد دست از خود شسته اند و مشغول بدعا گوی و خیر خواهی

در انتظار نوشته خواجه شاهی نشسته * بیت *

چه خوش باشد که از فضل الهی * که ایازا رسد منشور شاهی

دولت دوجہانی و سعادت جاودانی محصل باد و السلام

* سفارش نامه و یکریاسم سبحانی *

صاحب فضل جلی مولانا درویش علی که در صفت کتابت انکشت نامست و در صفت

نظم و غزل و فردوسی هنامیان اصحاب قلم بخوش نویسی مشهور است و هر زبان

آر باب بیان نویسی مذکور * قطعه *

آنکه پاک و لطیف میگوید * کر قصیده و کر غزل و سی است
در حساب نیز اگر در کران * بیست باشند فی المثل و بیست

دیرگاه است که گوشه خاطری بجانب این فقیر میدارد و از زمره محبان و مخلصان
می شمارد و ملتزم از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق میخادیم آنکه هر جا تشریف حضور
از زانی فرماید مقدم شریف او را مغتنم دانند و شرائط تعظیم و توقیر تقدیم رسانند
هر چند با ظهور فضائل و شمائل او مشغول باین سفارش فضولی مینماید چون بنابر
الحاج واقترح او بوده باشد هر که داند بی شبهه معذور فرماید حق تعالی بکنان
از خود درمائی و با خود آشنائی کرامت کند **بِالنَّبِيِّ وَآلِهِ الْأَجْمَعِ**
* سفارشنامه دیگر باسم سبحانی *

خدمت فضائل باب لطافت الکتاب مولانا کمال الدین سیفی که در لطف غزل
حسن مقال عظیم المثل اند و در حدت فہن و در وقت خیال مشرف بر تہ کمال
در صناعات تعمیہ نامدار از انام کم کرده و در حل معیبات بمشکل کشائی نام
بر آورده میدان قافیہ سخن در مقام مقاولہ ایشان تنگ و میزان عروضیان
در معرض معارضہ ایشان بی تنگ مدت مدید پر توافتات بر کلبہ تارکیشینان
انداختہ اند و مشام ذوقشان بر روح انفاس خود معطر

ساخته مأمول از مکارم اخلاق ایشان آنکه در غیبت و حضور رعایت حقوق محبت
 بشرائط آن لازم دارند و در سفر و حضر اقامت و طائف دعای خیر واجب نمایند
 حق سبحانه و تعالی بکما نرا از ظلمت گرفتاری بخود برانند و بروشنائی بخود
 برسانند بالنسبه **وَاَلِیُّ الْاَتَمَّجَادِ الْکَرِیْمِ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ**
*** رَقْعَةُ الْحُسْنٰی ***

نشور سعادت و جهانی و مشهور کرامت جاودانی اعنی نواز شامه نامی و
 نوازش صحیفه سامی که از ملک معانی نگار در زشاد و سیر پیر نیکو تقریر محبت
 تصویر پذیرفته بود در آساید از مننه چون دم مسیح روح افزا و چون نفس فیض
 فرح افزا و ارد گشت و از شبستان لایا سوا من روح الله نسیم مسیح خیر
 بطریق قلبی رسانید چون مضمون صحیفه عز و قبول مخبر خبر لازم الایتهاج محبت
 مزاج طنائک صفات حقائق درجات ابد الله معالیه و اید موالیه بود و
 آسایش روح و سرایه فتوح گشت * ع * فشکرا حمیدا و حمدا جلیلا
 بتقدیم رسانیده شد امید که دائما آن ذات بایرکات از تقاضای الواف
 اند ورت جسمانی مصقول و مفروق بوده بانوار تجلیات ساطعه رحمانی موصوف
 و مقرون باشند بمنه و جوده ثانیا چگونگی حال این سرکشته دایر تعب و حریق

و حریق ز او بیخیران لب و داندۀ عریفۀ عزیز اللقا اعزّه اللہ بعض خوابدستان
 . تو قهقهه بفتح مشاعدت فرمایند ظلّ حیات صمد و دباو

* بر پشت کتاب هفت اورنگ سلطان روم نوشته بود *

این مجموعه ایست مسمی هفت اورنگ مشرف بشرف قبول دانشوران
 صاحب فرمایند برسم خزانۀ و اسم کتاب خانۀ شهباز اعظم خداوند کار عالم
 عامر مضر و قوله القیاضه کاسر قد رسولۀ الاکاسر الذی
 امتاز من ذوی السطنة کما امتازت من شهور السنة الاشرار
 اعظم السطان ابن السطان ابا یزید الروم اللہ ابقاء فخر السلاطین
 و اللہ ریاة فی الدنیا و الدین اللہ اید و اللہ اید فی مسند العز
 محفوفاً بالتکبیر حرر ذلك فی سادس شهور السنة السابعة من
 السنوات المنیفة علی التسعین من المائۀ التاسعة من الهجرة النبویة

* سلطان روم جهان شاه که حقیقی تخلص میکرد *

* دیوان خود فرستاده بود در جواب او نوشته شد *

* نظم *

بدنه ساقی آن جام گیتی نای * که هستی ربایست و مستی فرای

بستی ز بستی رانیسم * بستان عشق آشنایسم ده
بزن مطرب آن نغمه دل نواز * که در پرده دل بود پرده ساز
بشکرانه گز پرده گفت و گوی * عروسان معنی نمودند روی
ز گلزار فردوس آمد کلی * بس منزل بی نوا بمیلی
ز باران جود سحاب کرم * ز لال بقایافت خاک دردم
ز دریای اسرار فیض جدید * بلب تشنگان سواحل رسید
سخن کوتاه از زاده طبع شاه * که دانش آب است و عرفا پناه
همایون کتابی چو درجی ز در * رسید از که برای تحقیق پُر
در و هم غزل درج و هم مشنوی * هم اسرار صوری و هم معنوی
شده طالع از مطلع هر غزل * فروغ تابش صبح از دل
ز مرقع حکویم که هر مقطعی * که فیض ابد را بخود منبهی
بصورت پرستان کوی مجاز * ز شاه حقیقی نشان داده باز
چو در مشنوی داده و در سخن * نوی یافته را رای کهن
در ادراک اسرار اتم الکتاب * ز هر مصرع عشق عقل را فتح باب
ز هر نامد و نکش و دل کشای * که شد جان عطار از عطرسای

بود مشنوی لیکن آن مشنوی * که شد فائض از خاطر سیر مکتوبی
 ز بس کل که از راز و روی شکفت * همی شایدش گلشن راز گفت
 بود پایۀ آن سخن بس بلند * کی آنجا مدد و صف ما کند
 سخنهای شمع گزیدل پاک خشت * بیایان که شاد و سخنهای است
 برین نکته باشد دلیل تام * کلام اللوگ ملوک الکلام
 من از وصف گفتار شمع قاصم * بدش چو سان در برده خاطر
 چو خفاش را نیست نور بصیر * که بیند بروی زمین عکس نور
 کجا آورد هرگزش در ره تاب * که بیند بر آوج فلک آفتاب
 فرو بند جامی زبان مقال * که تنگ است اینجا سخن را مجال
 چو بر می است در برین که ختم سخن * بود برده عابره اختتام کن
 الا تهاو ابل ز فیاض جود * پذیرند همواره فیض وجود
 دل پاک شمع قابل از بار * در فیض بر خاطرش باز بار
 سپهرش بفرمان جهان شام * دعا کوی او انس جان و کام
 * رفته اخیری سلطان روم نوشته شد * مشنوی *
 طاب سر یاک ای نسیم شمال * قهر و سیر نفوس قبله الامال

نفس از بوی صدق مشکین کن * راه احسان رفتن آئین کن
 از خراسان به بند بار نیاز * راه بر دار ملک روم انداز
 چون رسید ز راه راه پیرس * بارگاه جلال و جاه پیرس
 چهره بر خاک راه دربان سای * با جازت زمین بچوس و درای
 پیش شاه مجاهد و غازی * بکتاب پیکر پروازی
 گای ترا دروه علامند * ملک میراث تو آبا عن جد
 اصل تو تا بآدم ارشند * همه مسند نشین و تاجورند
 خاست زیشان جیات فخر نخت * لیکن امروز خبر حله بست
 کم کسی بر سریر جاه و جلال * چون تو کرد اکتساب فضل و کمال
 مشکل حکمت از کلام تو حل * منطق تو بیان هر مجهل
 راه مشایان ز تو واضح * نور اشراقیان ز تو لائح
 طبع پاک ترا که وقار است * فهم حکمت طبعی افتاد است
 بر دست حکمت الهی یافت * که رخ از طلمت ملاهی یافت
 فکر تو ز دسوی ریاضی رای * شد ریاضی ریاض خلد آرای
 هست پشت شریعت نبوی * به نوبی از مساعی تو قوی

محبت کفر و معبد اصنام * شد ز جهد توجیه الاسلام
 حسن تدبیر تو بحرب و قتال * کرده قلع قلاع کفر و ضلال
 نقیبی بر مراسم استفاق * مقبضی از دایم اخلاق
 جمع در ذات تو بر غم حسود * حکمت و عفت و شجاعت و جود
 بحر و کافی به بخشش پیوست * بلکه بروی ز بحر و کان هم بست
 کان ز دوست بسنگ شده پنهان * و ز گفت بحر کعبه بروی زمان
 تا بود ذروه فلک ممکن * تا بود نقطه زمین ساکن
 روش آن بوفی رای تو بار * شرف این خاک پای تو بار
 ای معبر نسیم نافه کشا * چون پروازی از شاو و دعا
 ورق چند نظم های غریب * لائق نظم هم به شمع لبیب
 با تو همراه میکنم ز نهار * زان غریبان به بزم شد یاد آ
 عرض کن در حرم مجلس او * این محشر هم به راه او
 امسک المثل من خلوص و داد * لیسلمان نصف بر جل جواد
 قایل و ذاک منتهی جمدی * و الهاد یا بقدر منتهی
 ثم او بحر مخافة الاجرام * و اختتم و السلام و الاکرام

* رُقْعَةُ أَحْمَدَ *

تَحِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ عَلَى الْمَجْلِسِ الْمُخْفَوْنَ بِالْمَجْدِ وَالْعُلَى
وَبِالْعِزِّ وَالْأَقْبَالِ وَالْعِلْمِ وَالْتَقَى أَمَّا بَعْدُ فَلَمَّا وَصَلَتْ رُقْعَتُهُ الشَّرِيفَةُ
وَحَقِيقَتُهُ الْمُنِيفَةُ مُنْبِئَةً عَلَى سَلَامَةٍ ذَاتِهِ وَمُقْصِدَةً عَزَائِقَ قَامَةٍ
حَالَانِهِ شَكَرْتُ اللَّهَ عَلَى مَا وَصَلَ إِلَى عِنْدِ وَمُرُوءَتَاهَا مِنَ الذُّوقِ
وَالْحُضُورِ وَحَمْدُهُ عَلَى مَا حَصَلَ لَدَيْ بَعْدُ مَطَالَعَتَاهَا مِنَ الْبَهْجَةِ
وَالسُّرُورِ ثُمَّ أَجَبْتُهَا بِلسَانِ الْحُبِّ وَالْإِفْلَاحِ وَقَابَلْتُهَا بِسَائِرِ الْعُبُودِيَّةِ
وَالْإِخْتِصَاصِ لَكِنِّي أَعْرِضْتُ خَوْفًا مِنَ السَّمْعَةِ وَالرِّيَاءِ عَنْ كَثِيرٍ
مِمَّا هُوَ سَنَةٌ أَهْلُ الْإِنْشَاءِ وَاخْتَصَرْتُ عَلَى مَا هُوَ وَاجِبٌ عَلَى الْإِحْيَاءِ
مِنْ رَوَاقِيفِ الدُّعَاءِ * ع * يَدُيْهِمُ إِلَهُ الْعَالَمِينَ عَلُوًّا *
وَيُحْيِيهِمْ فِي مَا شَاءَ مَا أَمَكَرَ الْبَقَاءُ وَالسَّلَامُ وَالْأَكْرَامُ

* رُقْعَةُ أَحْمَدَ *

هر که یکبار کشاید بر کوی تو بار * نیست دیگرید یارِ خودش امکان قرار
عرضه داشت آنکه جناب سیادت مآبی امامت امتسابی فضیلت انکسابی
اوامم الله فضائله بنابر سابقه محبتی و رابطه موثقی که ویرادر سابق ایام با خدم

سده سدره مقام صورت استحکام یافته بود و پیوند الفت از وطن مالوف میسر
مانوس یکپسته است و احرام انتظام در سلاک ملازمان بسته شک نیست که بعد از
مساعدت توفیق چون بدین سعادت استسعاد یابد بی فضولی التماس فقیران
مشمول عواطف کریمانه و عنایات بی علت و بهانه خواهد بود

* بیت *

مشرق و مغرب چه گرفت است نور آفتاب * چون کسی گوید که بر بام و در درویش تپ
ساحت عز و جلال نظرات لطف همین متعال مصروف باد و آفت
عین الکمال از جلوه آن جاه و جلال مصروف و آسلاام
* بشرف همان نوشته بود *

* بیت *

شرف خوان کریم چه بود آنکه کند * اهل حاجات از آن ملتزم خویش طلب
ملتزم آنکه چون جناب سیادت مآبی امامت انسابی فضیلت اقتسابی او ام الله
فضائل که سابقاً بچشم عنایت ملحوظ شده و از کیف کفایت ملحوظ گشته بکلام آنکه

* بیت *

بدخوشده لطف توام نیست عجب * کر بار و کر روی بسوی تو کنم

عزیمت آن دیار کرده بشرف دست بوس خواهد رسید شک نیست که چنانچه
مقتضای مکارم اخلاق ایشان است التفات خواهند نمود و در مهمی که رجوع
نماید حسب تقدور اهتمام خواهند فرمود طریقی مکارم و معالی مدی الایام
واللایالی ممدود باد والسلام

* رقعہ آخر *

اَدَامَ اللهُ تَعَالٰی بَقَاءَهُ زِيَا الدِّنْيَا وَالِدِ زَوْعَلِيَا فِي مَدَارِجِ الْعِلْمِ وَالْجَنَّةِ

* قطع *

شنیدم که بر تافقی روی همت * زمیل زخارف بنیل معارف
ازین شغل پاکیزه مصروف بادا * وجوه شواغل میون صوارف
چون درینو لا فلان غایم بود لازم نمود رفع دعا کردن و خود را فرا غاطس
عاطر آوردن والد عامعاد و السلام والا کرام
* بر خط کتابی بعد از مقابلہ نوشته شد *

چون این مخدّره حوراء طلیه حله کتابت پوشید و حلی تصحیح و مقابلہ بست
آن آمد که بر منصفه عرض در خلوت خانه بیست الکتاب پیشتر خاضع راغب
و غیر الفکر الثاقب و الراي الصائب کازل مجدک لایلا نام مجدد

مجتداً جلوه داده شود باشد که بعین رضا ملحوظ گردد و از قبله حسن قبول محفوظ و مستثنی

چون پس از تصحیح یابی در کتاب * جایجا صرفی زیر وجه صواب
عذر آن باشد ذکی را متصحیح * قد آنجا که کتاب از تصحیح

* مرقعه حسن *

بعد از رفع مراسم اخلاص بلسان افتقار و اختصاص مرفوع آنکه خدمت اخوی و خبات

مولوی را احسن الله عاقبتہ و آدام عاقبتہ که عزیمت آن کعبه امال کرده

و روی توجه بدان قبله اقبال آورده از بار یافتگان آن آستان که منزل است

التماس تقفدی و استدعای تو ددی می باشد اما * قطعه *

چه حاجت که کویب با آفتاب * که بر فرق نزدیک یادورتاب

چو خورشید تابان دهد فیض نور * نه نزدیک محروم ماندن دور

توفیق رفیق باد و آسلاام

* به بعضی از مشایخ که برکناره مکتوب دیگری شکایت کوزه نوشته بود *

* قطعه *

مرا چه زمره که این آرزو بدیل گزرا نم * که بهر من شراز غزل ملک خوش نشان

بس این کریم که ز کاغذ چو بر طبق کنی آنرا * طفیلی دگر انم بران کناره نشان

شکرِ خامه لطائفِ نثار که بر حواشی نامه نامدار این مہجور بر کران مانده از مجلس حضور
 آرزوی دل در کنار نهاده و این رنجور ناتوان افتاده بر بستہ عجز و قصور انسخه
 شقای عاجل فرستاده بزبان شکسته ادا نتوان کرد و سخنان مرہم بستہ
 استقصا نتوان کرد لاجرم طی بساطِ شکر کرده و روی بہ بساطِ عذر آورده میگوید

* قطعه *

کز تیر برکِ کبای و ہم دہر زبان * شکر یک رشخہ ز آبِ کرمّت نتوانم
 و ز ہر شاخ درختی کند چرخِ قلم * شرح یک نقطہ ز نوکِ قلمت نتوانم
 اتقائے خاطرِ خطیر کہ حالاً این فقیر از عاتبِ دل پذیر بر تقصیر توجہ از نواحی مکر و مآخا
 بمواقع اشراقِ آن آفتابِ خاوران درمی یابد اگر آن زمان دریافتی برانہ از سر
 قدم ساختہ و آنرا سر ہمہ عادتہا شناختہ بخدشت شافعی آماج شود چون آفتاب
 این عنایت آن روز پر تو بینداخت و سرِ مغفرت نیازمندان را با وجہ عزت
 و ذرہ کرامت نیفراخت * رباعی *

یک چند بجاکِ مروم افتادہ نزول * مروی خبری از تو نیاورد بر رسول
 تا یافتنی از آن خبر بوی قبول * برداشتمی بسوی تو راہ و وصول
 و مہند این حکایت نہ اظہارِ خاطرانہ کیست و شکایت بلکه تکلفیست در عذر تقصیر

و تملی در رفع خجالت و تشویر و الاذرة حقیر را با آفتابِ خاوری چه مجال این
نوع زبان آوری و یارای این گونه حجت و داورى * رباعی *
ای رای تو ز آفتابِ خاور انور * خاری بمثلِ کز تو دود در سبزه
آن خرم اگر ز کل نیاید خوشتر * خاک همه دشتِ خاورانم بر سر
سخن دراز گشت و گستاخی از جودِ ایماز در گذشت ظلِّ عالی و سایه مکارم و منافع
بر مفارقِ ادائی و اعلای ندی الایام و الکیالی مذهب و بادِ بانشیبی و آلِه انگرام

علیه و علیکم التحیة و السلام

* در جواب مکتوب بعضی از صدور *

* که استدعای جواب کرده بودند *

و مَرَدَتْ عَلٰی صَغِيْفَةٍ مِّنْ مَّقْصِلٍ * حَظُّ الْاَنَامِ بِفَضْلِهِ وَ نَوَالِهِ
اَزَال مَدُوْدًا عَلٰی كُلِّ الْوَرَعِ * فَيُؤَسِّنْدُ الْاَقْبَالَ خِلْ جَلَالِهِ

* قطعه *

بنام ربی نامه نام زد شد * ز عالی جنابی صدارت پناهی

مکو نامه منشوری ^{مظلوم} لطفی که باشم * به تشریف آن تا قیامت مهابی

شکو نامه مشکین طر از و عذر خامه مسکین نواز طرازمان آید تان رفیع

اِنْ اَلَمْ يَلَا نَا لِكُلِّ شَرِيفٍ وَوَضِيعٌ مِّسُورٍ قَلَمٌ كَسُورٍ اَللِّسَانُ وَمَقْدَرٌ زَبَانُ
 مِرَّ اَلْبَيَانُ نَبُودٌ لَّا جَرَمَ تَقَاعُدُ اَزَادَايِ اَنْ وَاجِبٌ نَبُودٌ * رَبَّاسِيَعٌ
 رَعْبِدٌ اَعْذَرِ اَنْ لَطْفٌ خَوَامِ * بَرُونِ نَايَمِ اَزْ عَهْدِ اَنْ كَا صَحِي
 لَانِ بَكِ اَزْ مَعْذَرَتِ لَبِ بِنْدَمِ * كَهْمِ لَطْعَتِشْ اَزْ خُودِ كُنْدِ عَذْرِ خَوَا صَحِي
 چُونِ شَرْحِ نِيَا زَمَنْدِي وَ اَخْلَاصِ اَزْ تَوْتَمِ تَكَلُّفِ وَ رِيَا عَارِي نِيستِ و اظْهَارِ صَوْتِ
 مَقَارِ وَ خُتْمِ سَاسِ حَزْبِ رَقَاعِدِ ظَاهِرِ بَيَانِ خُودِ تَا جَارِي نَهْ سِدِّ اَنْ بَابِ نِيْزِ كُرْدِ شَدِّ

* بیت *

اِنْ شَوْقِ نِهَانِي عِبَارَتِ چِه حاجتِ * چَوِ رَسْرَدِ دِلِ مِيْدِ دِلِ كَوَا صَحِي
 دَا عِي كَسِيْدِ رَا جِهَرَتِ اِيْنِ كَلَامِ وَ كَسَا غِي اِيْنِ اِبْرَامِ نَبُودِ اَتَا بِحَكْمِ اَلْمَا مَوْرِ مَعْذُورِ
 مُصْذِيعِ كَشْتِ * قَطْعِ *

زُودِ وِشِ عَادِقِ دِرِيْنِ رَهْ چِه لائقِ * دَعَايِ شَبِ وَ نَهْتِ صَبْحِ كَاهِي
 بَانَ سَانِ كِه خَوَا صَحِي نَصِيْبِ تَوْبَادِ * بَقَايِ مَصُونِ زَا حَتْمَالِ تَنَاهِي
 اِيْزِ وَ تَعَالِيْ ذَاتِ هَكِي صِفَاتِ رَا دِرِ مَقَرِّ عَزَّتِ مُسْتَقَرِّ دَوْلَتِ بَدَارِ اِدْوَا سَلَامِ

* جَوَابِ مَكْتُوبِ شَيْخِ مَعِيْنِ الدِّيْنِ مُحَمَّدِ وَ لَدِيْ شَيْخِ صَفِيِّ الدِّيْنِ بَهِمِي * شَهْرِ
 رَهْجِجِ الصَّابِ اَهْدَتْ اِلَيْ نَعِيْمًا * مِنْ بَلَدَةِ فِيْهَا الْحَبِيْبُ مُقِيْمًا

اِنْ اَظُنُّنَا مِنْ طَيْبِهِ * وَهَبُوا بِهَا مِنْ عَنَانٍ نَسِيْمًا

* بیت *

صبح دم نكبت کیسوی تو آورد نسیم * تازه شد عشق ترا بادل من عهد قدیم
 رشحات خامه مشکین نواز که بر صفحه نامه مشکین طراز مرغان اولی آنحضرت را دام
 نهاده است چون سواد دیده آریاب پیش به نور و چون بر سینه اصحاب اثر
 سر سرور بی ایمن وقت و اگر مباحث بدین دلیل قلیل البصائر رسید

* شعر *

فَلَا تَكْرِخْ عَصْلًا لَكُمْ مَا نَسِيْتُهُ * وَهَيِّجْ احْراقَ الْفُؤَادِ وَشَوْقًا
 اَلَمْ يَقْلِبْ مِنْهُ شَوْقًا مَبْرُوحًا * وَاضْرَمْ فِي الْاَحْشَاءِ نَارًا فَاَقْلَعَهَا

از هر صحنی فرمی روی داد و در هر لفظی لطفی مشاهده افتاد * رباعی
 کام دل از ویوسه حاصل کردم * بر چشم ترش ز شوق منزل کردم
 و آنکه بی یاد کار از آن ملک و بنان * در گردن جان و دل حاصل کردم
 هر چند حصول این مراد از حوصله این بی حاصل بیرون بود و وصول بدین مقام

از مرتبه این غلسته دل افزون آما * مع

چون لطف تو عام است ازین باده عجب * آری اگر آفتاب عالم تاب بخرقه

تروا منی تا بد نور پاکش را از ان چه باک و اگر باران نوپاران بر پشت زار سوخت

خرمنی بار در فیض عامش را از ان چه زیان * مشنوی *

توئی ز احسان و فضل آن ابر نیسا * که بار و بر لب و پست یکسان

چو آید فیض بخش آن بحر زخار * نه کل مانند از و محروم نی خار

انصاف انواع الطاف و اصناف اعطاف که از فحای نامه میون و مطاوی

محیطه میون بذائقه ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده شد عجز و شکستگی و

تعلق و دبستگی بموقف عرض رسانیده می شود * بیت *

چو کل بجنده در آید لب امل ز نشا * اگر ز گلشن لطفت وز دهنم قبول

قصه غصه فراق و حکایت اشواق قیاساً علی مفاوضات آرباب العادات منظمه

مبالغه و موهوم اغراق است لاجرم برین رویت اقتصار کرده می آید

* شعر *

لَوْ أَنَّ اللَّيَالِيَّ عَذِّبَتْ بِفِرَاقِنَا * مَعَادَمُعَ عَيْرِ اللَّيْلِ نُورَ الْكَوَاكِبِ

وَلَوْ جَرَحَ الْأَيَّامُ كَاسَ شَيْئَانَا * لَا صَبَحَتِ الْأَيَّامُ شُهْبَ الذَّوَابِ

مَتَسَّ أَنْكَدَ اَيْنَ فَقِيرٍ بِالْكَلْبِ اِنْ كُوشَ ضَمِيرٍ مُنِيرٍ فَرَوْنَكَ دَارِنَد و گاه گاهی

النفات خاطر خطیر شامل حال او دارند * مع *

باشد که بدین سبب برآید کاری * و اگر چنانچه عند استناده الفرصه بی آنکه موجود این کینه
 در میان باشد از رواج انفس متبرکه حضرت ارشاد مآبی ولایت پناهی آدم الله
 لِّلْوَلاَئِمِّ عَلَمٌ مَّفَارِقِ الْغَائِبِیْنَ وَالْحَاضِرِیْنَ اَبَدًا لِّدِیْنٍ وَدَهْرٍ
 لِّدَافِرِیْنِ اسْتِشَامِ رَاحِجِہِ یعنی در یوزم همتی و التماس فاتحه نایند غایت بنده
 پروری و کمال مرحمت کستری خواهد بود * بیست *

* ای به بزم وصل حاضر فائبان را دستگیر *

* زانکه دست حاضران از غائبان کوتاه نیست *

این داعی کینه را جرات این مقاوله و کستافی این فراسله نبود اما چون خدمت
 صاحب اعظم مجمع مکارم اخلاق و شیم خواجه فلان را لا ذال فی کنف الایه مکرما
 عزیز مراجعت جزم شد واجب نمود خود را بر خاطر خادمان آن آستانه و ملازمان
 آن دولت خانه کز رانیدن ابرام از حد گذشت سلام الله و تحیاتہ
 وبرکاتہ علیکم اولا و آخر اوظاھرا و باطنا

* مکتوب تغزیت ابن عم *

هو احم ان الله وانا اليه راجعون * قطعه *

کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید * که صحرای جلش عاقبت ز بسج

که ریخت تخم آمانی بکشت زار جهان * که برق طوفان آتش بخرمنش تفکند
 چکوم که از اخبار واقعه دشواری پذیرد ز کوار حشره الله الملائک الغفار فی
 زمرة الاجراس والاختیار بدین جگر فستکان دل افکار چه رسید
 و چه نویسم که از کشیدن بار مصیبت مشکل و حادثه باطل آن قدوه آماثل
 نعمه الله بفضلہ الکامل و عفوہ الشامل این از دست
 فستکان پای در کل راجه افتاد

هذا غمهم بمقاصیل الاجزاء والامور المتباغیض الاعضاء

* بیت *

جان ریش و جگر پاره و دل پر خون * از دیده غمیده چکوم چون هست
 اما چه توان کرد هیچ پدر و وجود در نیامد که رخت بدر وازه عدم کشید و هیچ
 پسر بر خوان حیات نشست که شربت نجات نه چشید * بیت *
 که یوسف بنی اسرائیل غم یوسف می زد * که یوسف بدایع فرقت یعقوب می نوز
 بر ضمیر منیر آن برادر روشن هست که چون طائر روح مقبلی از مضیق و طعنه
 در هوای فضای عالم قدس پروبال کشاید اهل بصیرت را جزع و فرغ نشاید و چون
 طوطی جان صاحب دلی از تنگنای نشیمن قید روی در فصاحت سرای مطن

اطلاق آورده از آریاب دانش جز رضا بقضا نیاید * ربایع *
 مرغی زخم در قفس تنگ نشست * آمد ز قفس بر قفس تنگ شکست
 مانع و زمان که ز قفس تنگ بخت * او جلوه کنان که ز قفس تنگ بخت
 هر چند این برادر درین واقعه جانکده از انبار بود و درین مصیبت ناظم مسام
 میخواست که بر سلیه خاطر آن برادر و سایر اعزّه ابنا هم الله تعالی
 بِاللَّهِمَّ اَنْتَ الْغَنِيُّ فِي اَسْرَعِ وَقْتٍ وَاقْرَبِ سَاعَةٍ بَانَ جَانِبِ تَوَجُّهِ شَوْ
 اما بسبب و فور علان و هجوم عوانق در توقف افتاد * بیت *
 کهن درخت برومند اگر زبای افتاد * نهال نوبر از آسیب هم لرزن باد
 و السلام * رقعۃ خیر الی بعض الأصدقاء *

بعد رفع سلام و سوق کلام در بیان کمال شوق و غرام معروض آنکابر عظام و
 منافع کرام آنکه خواجه درویش مشرب در جوانی به پیری منتجب که گمان این
 فقیر آنست که مقصود وی از مباحثت اوطان و مفارقت عنوان زیارت
 در ایشان و تقرب به لازمیت ایشان است نه حصول آمان و امانی و وصول
 به خرافات فانی چه بر هر عاقل پوشیده نماند * بیت *
 که گام این جهان چندان نیرزد * که گامی بهر او بر داری از جای

متوقع از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق ایشان آنکه مقدم شریف اورا مقسم شمرده
و شرائط اکرام و احترام بجای آورده در مہمی که رجوع کند اہتمام نمایند و در مصلحتی کہ
بعرض رساند التفات فرمایند کہ بی شک انداد ہر کہ ازین طریقہ دمی زردہ ست
و اعانت ہر کہ درین طریقہ قدمی نہادہ وسیلہ نجات و واسطہ رفع درجا خواهد بود
حق سبحانہ و تعالی ہمنان را توفیق سفر از خود در خود کہ سرمایہ دولت ابد و سعادت
سردست رفیق گرداناد و ان شاء اللہ

* رقعہ مشعر بوصول آنچہ پادشاہ روم فرستادہ بود *

عارفہ کہ ملازمان حضرت پادشاہ دین پناہ شہر یار معدلت شعار بی وسیلہ سببی
و واسطہ طلبی از بلاد روم نامرور این فقیر از شرف ملاقات محروم بخراسان
فرستادہ بودند رسید و از ان حضرت بشارت اقبال برآمد و ایشان وقبول ^{مقتضی} طریقت

ایشان رسانیداری * مثنوی *

عطاائی کہ شاہ معدلت کیش * فرستد سوی درویشان دل ریش

دلیل رافت و احسان شد * بر اقبال و قبول او کوایند

خصوصاً این کو انانیکہ پید است * فروغ صدق زیشان بی کم و کاست

دریشان روی شان چو برق لامع * ز قرآن وصفشان صفراء فاقع

سرور را بکنیز دلباهی پریشان * تسو الناطرين دشان ایشان
 فرنگی اصل لیکن شاه دیندار * رمانیدستشان از قید کفار
 گرفته پیش همراه کریمان * سیاه در دیار ابل ایمان
 ز کثرت کرچه بیرون از شمارند * چو بخشش عی شه حدی ندارند
 چو کیری از شمار آغاز و انجام * رسد عالی شمار آن با تمام
 آتاه آفتاب عالم افروز * زرافشان از جیب صبح هر روز
 کف شمع چو خورشید درخشان * بفرق خاکیان باد از افشان
 * رقعہ مشعر بوصول آنچه سلطان جهان شاه فرستاده بود *

از جمله عوارف و عوطف حضرت پادشاهی خلافت پناهی اعز الله انصاره و
 ضاعف اقتلاده از ابرار صاحب قدر و اجلی امیر سید علی خرقه واری صنوبر
 در وصله مرقع صوفیان نشست * پیمیت *

تا دامن روزگار خیا ط قضا : * زان خواهد در وقت خلعت دولت ما
 و یک عدد بزرگ چون کلیم نیک بختان و نیکو کاران سعید سرمایه سفرزاری درویشان
 کشت و عیائی بعلماهای آل معلم محبان آن خاندان را کسوت منزلت آل عبا پوشانید
 این کلمات در تاریخ فلان صورت کتابت یافت و السلام و الا کرام

* بر پشت کتاب شواهد النبوة بکاک التجار نوشته شد *

اما بعد این کتابی است مسمی بشواهد النبوة لتقوية يقين راي القوم

که معروض و منتهی و متحف می گردد * شعر *

بها لجناب معالي ما آب * اعالي ملاذني عواذهم

کرم السجایا عظیم الندی * جزیل اعطایا جمیل الشیم

له عند بذل الايادي يد * يقو بها كل حجر خضم

نیار و زول بر زبان در جواب * بجا و سوال نعم جز نعم

بجز در آلف بی بعید صبا * بهم لام آلف را نکرد دستم

در بخش چکوم که از بس علو * بجائی نهاد دست قدر شرفم

که در جنب آن مدحت ماحان * بود پیش ضاحب دلان محزونم

خدایا بان شاه نوشته خط * که از خط او سر نمیچرخم

خدایا بان ما و نا خوانده لوح * که از انگشت بر لوح موزد رشتم

خدایا آل و با صاحب او * که فخر الانام اند و خیر المأم

که جاوید محفوظ و محفوظ و ابد * جهان را باین خواجده محترم

زیاد خودش بهر ورکن چنان * که بر ناورد جزباید و توتم

امید است که بعینِ رضا محفوظ گردد و از حسنِ اصفا محفوظ و استلام و الا کرام

* معاً با سم چلی عثمان که هم از نظم بیرون آید و هم از نثر *

* رباعی *

آورد بعینِ کعبه دل حج درست * لیکن چه حساب کرد زان بکین نخست

لیک زرد از حد بد روی نهاد * در کعبه آمال که خاک در نعت

این معای نامدار صفت شامل در شاه و اراغی نام نجسته فرجام در یاقی که

بک کوه از آثار جو و از هر چه در عثمان است بر سر آمده و صیب آمال و آما

باسمت بی پایانی از مبادی لطف و بر او بر آمده

* کلام منظوم و منشور *

عشق زور و ز نیست بزاری است * هر که پی زاریست در غور و زاریست

چیره زرد باید نه برده ز طریق همین است ازین گذر * مشغولی *

ماند سیم سر نه زرداریم * زان لب فشک و روی زوایم

عاشقان را کجا بد زرد دست * وجه ایشان بین رخ زرد دست

کرده از اشک آستین پریم * قیمت دُر و مسل می پریم

درین راه نام نیک موجب تنگ است ناموس یک طرف که وقت تنگ است

ورق و ریح و زهر و دبیج جریده رو که رای هست چ در پیچ * قطعه *

در خرابات عاشقان ز نهار * از سر عفت و ورع نانی

زانکه بایکد کر نیاید راست * دعوی عاشقی نور غنائی

* شرح معای این رقعہ *

باید دانست که مفتوح این رقعہ مذکورہ ہر یک از نظم و نثر با افادہ معنی شعری و نثری
مشتمل است بر اذہ اسم عثمان چلی انا حاصل از نظم بحسب المعنی اینکه دل من بطرف عین کعبہ
کہ خاک استانہ تست احرام حج تمام نسبت و چون رکن اولینش را پنداشت کہ
چیت بیگ شہا و ز الحد زنان متوجہ بسوی آن کعبہ انا کشت انا حاصلش بحسب المعنی
چنین باشد کہ از عین کعبہ بطریق تنصیف و تسمیہ همان حرف (ع) مراد است و ہر گاہ
لفظ حج با و ملحق شدہ صورت (ع حج) ازان حاصل کشتہ انا چون از رکن اولین
لفظ حج یعنی حرف (ح) کہ عددش ہشت است بطریق اعمال حسابی لفظ ثمان مراد
حاصل مجموع (عثمان حج) شود و ہر گاہ لفظ بیگ بعد حذف کافش بطریق
عمل اسقاط بقرینہ لفظ از حد بدر با حاصل سابق یعنی (عثمان حج) ہم شدہ
اذہ اسم عثمان چلی ازان صورت کشتہ انا حاصل النثر یعنی یک کوہ از آثار الخ
من حیث المعنی چنین باشد کہ مدوح در صفت جود این قدر مرتقی بذروہ کمال است

که یک کوهری از کوهرهای دریای عطایش بر آنچه در بحر عمان باشد بر سر و
 فائق آید و از مبادی و قلائل لطف و احسانش حسیب آمال و امانی بی پایان بر
 و لا مال گردد چه جای اینکه جللی کوهر دریای عطایش و همگی و احسانش را کسی
 ملاحظه کند اما با عسبار المعانی که از یک کوهر از لفظ آثار بقریه لفظ کوهر حرف
 (ث) مراد گرفته و از هر چه در لفظ عمان است حرف در میانش و از هر
 قبل میم اراده نموده پس چون حرف (ث) بر میم لفظ عمان بر آید ماده
 لفظ عثمان از آن صورت گیرد و همچنین از مبادی لفظ لطف و بر طبق
 عمل انتقادی حرف (ل ب) مراد باشد و چون از هر دو حرف مذکور لفظ حسیب
 بعد حذف بایش بطریق عملی استقاط بقریه لفظ بی پایان بر گردد یعنی (ل ب)
 در میان لفظ می در آید صورت ماده لفظ چلی بدر آید و مجموع مادّین عثمان چلی گردد

* بلکه التّجار منته شد *

* مشهور *

بعد رفع سلام و سوق کلام * در بیان کمال و شوق نمرام
 میگفت عسرض با نه ارنیا * بنده جامی درین جریده راز
 نکته چنبد از حقائق دین * در مواجید اهل کشف و یقین

همه مستنبط از حدیث و کتاب * همه سنجیده اولوالالباب
 معرفت بخش اهل علم و عمل * وحشت انگیز اهل زرق و جیل
 کرچه دورست از ان جناب نمونه * که به ختمش شود سر و فیروز
 کردم اندک نمونه ارسال * سوی کنجور کنج فضل و کمال
 گرفتند ز دشمن این نمونه پسند * برکشایم ز کنج خاطر بند
 و زینت دشمنیم آسوده * فارغ از گفت و گوی بی هوده
 بلکه شویم ز صفی تقصیر * آنچه شد گفته از خوی تشویر
 تا بود در صحیفه آیام * باقی از اهل دین و دولت نام
 باد بر سر قیام بخش و جود * سایه خواجده جهان محمود
 * به بعضی از محادیم که کتابت مثنوی *

* بنام این فقیر کرده بودند نوشته شد *

طیب الله وقتک ای زرم * کرده آب بقا ز رشح قلم
 داده نظم مرا به بنماید * شربت زندگانی جاوید
 تا سخن در دل تو جا کرده * هست مژنهفته در پرده
 نه از و کوشش بهره ورنه زبان * نه از و نام دین کس نه نشان

ون زول بر لبش کز افتاد * کرو بسته یا پیش بر باد
 ره ی آن چنانکه یابی پر * پیرا پل خرد ز کوه رود
 یک جز طفران ازان کوهر * می نه بندد کوش راز پرور
 بون کند کاتب رستم پیوند * به سلسل خط خود آفرامند
 ید آنجا بقدر نه هم نصیب * غائب و حاضر و بعد و قریب
 اندازوی پی خواص و عوام * مدتی بر جرید آیام
 هر که خواند بخیرش آرد یاد * کش خدا در دو کون خیر داد
 * ابیات متفرقه که بر مکتوب نوشته شده بود * رباعی *
 مِنْ نَاصِيَةِ الْوَصَالِ صَبَتْ نَفَحَاتُ * فَأَوْرَاحُ فُؤَادِنَا بِشَمِّ الْفَرَحَاتِ
 در وادی عجب تشنه لب می مریم * آمد ز سحاب لطف جانان رشحات

* قطعه *

كِتَابُ آتِي مِنْ سَمَاءِ الْعِلْمِ * إِلَى مُسْتَهَامِ حَزِينِ كَيْبِ
 فَأَلْقَاهُ مُتَجَمِّعًا لِلْمُنَى * كَوَصِّلِ الْحَبِيبِ وَقَدْ رَأَى

* قطعه *

أَتَشِيءُ بَعْدَ مَا طَالَ شَيْئَانِي * صَحِيفَةُ حِكْمَةٍ مِنْ أَرْغَافِ نَارِ

خطابی ناشی از محض تطف * کتابی منبعث از غرط احسان
 شمیم الفتش فایح ز مضمون * فروغ دولتش لایح ز عنوان

* شعر *

سَلَامٌ عَلٰی مَنْ شَاقَّنيُّ بِوَصَالِهِ * وَانْ لَمْ أَفِرْ إِلَّا بِطِيفِ خِيَالِهِ
 عَشَقْتُ وَمَا أَبْصَرْتُهُ غَيْرَ انِّي * سَمِعْتُ مِنْ الْحَاكِمِ وَصْفَ جَمَالِهِ

* قطعه *

وَرَدَتْ عَلَيَّ مَحِيفَةٌ مِنْكُمْ * مَا زُرْتُهُ إِلَّا بِطِيفِ خِيَالِهِ
 لَكِنَّهُ شَعَفَ الْفَوَادِ بِحَبِّهِ * إِذْ شَاعَ بَيْنَ النَّاسِ وَصْفُ جَمَالِهِ

* نظم *

زبس وصف حسن تو شنیده ام * بجان مهر روی تو ورزیده ام
 چنان در دل و دیده جا کرده * که گوی ترا سالها دیده ام

* نظم *

صبا تفقد احوال در دست آن کرد * دمان تنگدلان را چون غنچه خندان کرد
 بیاد و نسل تو صد ذوق داشتیم و * یک سلام تو آنرا هزار چندان کرد

* قطعه *

خوش عالم از مطالعه اشعار آنکه هست * نجم سعادت از افق فضل طالعش
 آنکه در زمانه بمنطق نشانده اند * عاجز نشسته اند از شرح مطالعش

* قطعه *

سَقِيًّا لَا يَأْمُ مَضَتْ مَعَ رُقِيَّةٍ * كَانَتْ مَرَاخِلُنَا بِهِمْ أَوْطَانَا
 وَجَعُوا إِلَى أَوْطَانِهِمْ فَتَبَدَّلَتْ * أَفْرَاحُنَا بِعِرَاقِهِمْ أَشْجَانَا

* قطعه *

یاد روزیکه در منازلِ قرب * با تو همراه و هم سفر بودیم
 در مقامات و محلّ کامِ زبان * دست در دست یکدیگر بودیم

* قطعه *

این نامه چه نامه است که چون طره خواب * صد جلوه خوبی است بهر بیج و خیم او
 وین تازه رقم از قلم کیست که با او * صد جان کرانایه فدای قلم او

* بیت *

آمدنیم سبزه مشکبوی دوست * زنجیری در دلدی دیوانه سوی دوست

* رباعی *

این نامه نه نامه مایه بزرگ است * تحصیل نشاط و عیش از خوش سبزی است

زینسان که بود مختص در معنی * کوئی نه جوامع الکلیم منتخبی است

* قطع *

چه یارای آن دارد افتاده مور * که پیغام سوی سنیان فرستد
همین بس که بهر بقایش دعائی * برین برشته چرخ کردن فرستد

* قطع *

چو آنم منزلت نبود که آیم * میان مخلصان اند شماره
دعائی مینویسم بر حواشی * سلامی میفرستم از کناره

* قطع *

کردم روانه سوی تو این بکر فکر را * از کسوت جمال و لباس کمال عور
یاد آر حسب حال من افسار که مان * ز اعرابی و خلیفه و آن مشک و آب شور

* رباعی *

آن قبله جان که نامه اقبالش * آورد بمن قاصد مزخ فالشر
فرسوده تم قوت رفتارنداشت * کردم دل و جان روان باستقبالش

* قطع *

شوق چون غالب شود کیم مردم کشد * خامه از مرکبان ذوات از دیده چرخ

حسب حال خود بخارم بر پیاوی روی زرد * تا به غیور غم بخارم ز دل بیرون کنم

* ربابه *

مخوش آنکه ره وصال می پیروم * و زرد و لست دیدار تو می آسودم

نامه بخوی فرستم و می گویم * ای کاشن بجای نام من می نویسم

* ربابه *

تو نسیق ازل بزرگ راه تو باد * اقبال ابد نامزد جاده تو باد

غمتی که ضییب نیک خوانان تو شد * مقلوب شده روزی بر خواه تو باد

* خاتمة الطبع *

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى تَوْفِيقِهِ الرَّفِيقِ بِالْاِبْتِدَاءِ وَالْاِنْتِهَاءِ

وَالشُّكْرُ لِلّٰهِ وَفَرْغًا عَلَى نِعْمَائِهِ الْعَمِيْمَةِ غَيْرِ الْمُنْتَهَا

وَالصَّلَاةُ النَّامَةُ عَلَى خِيَارِ الْكُمَّلَةِ وَالْاَكْفَانِ

وَعَلَى التَّبَعَةِ الْبَرَّةِ نَجْمِ الْمِدَايَةِ وَالْاِهْتِدَا

اَلَا يَعْزُبُ عَنْكَ اَنْكَارُ مَنْ دَقَّاقُ مِيزَانِ وَمَقَالِقُ شَنَاسَانِ مَعَانِي الْكَلِمِ بَوَاشِي

که نسخه مشهوره تحقیقات مولانا عبد الرحمن جامی مع شرح اکثر معارف است

که در دست عمده علماء محققین قدوة فضلا مدققین مولوی الهاد شرفه است

که حین تعلق بعبد سسته داری فورث ولیم کالج عنان همت بحمل عقده کشا
 آنها معطوف ساخته بحیر طبع در آورده بودند ثانیاً این احقر الانام میر عبد القدوس
 نظر بر مجموع فوائد و شمول عوائد و ترغیب احباب و شوق طلاب بقیداضافت
 و توصیف و ضبط حرکات اکثر کلمات که نوع بامد و معاون بسرعت انقیام مطالب
 و درک تأرب می شود تصحیح جامع فضائل صوری و معنی مولوی عبد الغنی
 سلمه الله بمقام رسا چک بقالب طبع در آورده امید از ارباب انصاف مستغنی الاوصاف
 بلکه این معنی را بدعا خیر یاد کنند و زبان طعن بحق او نکشایند و اگر بر سهو
 که مقتضای بشریت است اطلاع یابند چشم پوشی را کار فرمایند * بیت *
 پوشش کربخلافی رسی طعنه من * که هیچ نفس بشره خالی از خطا نبود
 تاریخ وفات مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمة از محمد الواصلین

افصح و بی نظیر جامی بود * کمالات علم نامه بود
 درجه و رتبه ولایت داشت * اهل عالم از و هدایت داشت
 همه تصنیف آن معلی شان * عدد و جام شد رقم بر خوان
 شب آدینه بود نوزدهم * بی شک و ریب از ربیع دوم^{ای چهل و چهار}
 که زد نیا گذشت عارف حق * جانب آسمان هفت طبق

سالِ عمر شریف او نودست * یاکم و بیش از شمار هست
 * یاقوم گفت سالِ حلت او * جای جامی بهشت عدن بگو
 یک در نفقه که بابرکات * هست نام شریف او رثات
 خوانده ام سالِ حلت او * هژدهم روز ماه عاشورا
 تاریخ طبع از مولوی عبدالغنی ساکن ضلع سار
 به از رقعات و مکتوبات جامی * ندیدم نسخه پاکیزه و نامی
 خرد گفتا غنی را سالِ طبعش * چهارم مطبوعه شد رقعات جامی
 خط خام خادم کافه انام را قلم بند مطبع عاصی عبدالرزاق اسلام آباد
 ولد مولوی عبدالجبار مرحوم و مغفور ساکن ضلع سار
 * موضع سار *



۱	۳	سر	سر	۱۵	۳۰	فرخنده	فرخنده
۲	۴	ظلال	ظلال	۱۳	۳۳	نهایت	نهایت
۳	۵	مبات	مبات	۳	۳۵	تنگی	تنگی
۴	۶	آها	آها	۸	۳۵	تنگی	تنگی
۵	۷	کعبه	کعبه	۱۰	۳۵	آل	آل
۵	۸	غرام	غرام	۱۰	۳۵	وفاق	وفاق
۵	۹	ازکوشه	ازکوشه	۹	۳۶	اجابت	اجابت
۵	۱۰	شاکه	شاکه	۱	۳۶	شو	شو
۶	۱۱	شاقه	شاقه	۳	۳۹	بالتبی	بالتبی
۶	۱۲	بالتعج	بالتعج	۸	۳۹	ارای	ارای
۶	۱۳	بضرت	بضرت	۲	۳۳	الاجاد	الاجاد
۱۰	۱۴	کرد	کرد	۱	۳۳	ضره	ضره
۱۲	۱۵	مصح	مصح	۱۲	۳۴	عوده	عوده
۱۵	۱۶	قریب	قریب	۹	۳۰	شعوره	شعوره
۱۶	۱۷	بند	بند	۱۱	۳۰	علی	علی
۱۴	۱۸	ضم	ضم	۹	۳۱	مستوحه	مستوحه
۱۴	۱۹	نامر	نامر	۱۰	۳۱	خدرات	خدرات
۱۹	۲۰	غم دیده	غم دیده	۳	۳۲	عربان	عربان
۱۹	۲۱	ان	ان	۱۱	۳۳	هوی	هوی
۱۹	۲۲	بیاراید	بیاراید	۱۳	۳۴	لنگه	لنگه

۲۵	۱۴	ماند	نماید	۴۱	۴	وَجَدْتُهُ	وَجَدْتُهُ
۲۶	۱	هو	وهو	۴۱	۱۲	احسان	واحسان
۲۷	۲	آبِ حَمِي	آبِ حَمِي	۴۲	۱	نِمْ	نِمْ
۲۸	۳	بِهَجَائِش	بِهَجَائِش	۴۲	۹	استراده	استراده
۲۹	۱۲	المَقْدَمِينَ	المَقْدَمِينَ	۴۵	۱۱	قَصْدِي	قَصْدِي
۳۰	۱	کَشَارِد	کَشَارِد	۴۵	۱۳	شَانَه	شَانَه
۵۱	۱۲	پیش	میش	۴۶	۹	ناطقه	ناطقه
۵۱	۱۵	رِفْقَاي	رِفْقَايِ مَفْر	۴۹	۴	نَمِيَانِي	نَمِيَانِي
۵۱	۱۵	خُضْر	خُضْر	۴۹	۱۱	مَهَبَط	مَهَبَط
۵۳	۱	رَفِيع	رَفِيع و	۴۹	۱۲	مَکْرَمَات	مَکْرَمَات
۵۳	۷	عَد	عَدَد	۷۱	۱۵	السُّفُن	السُّفُن
۵۶	۲	قِصَّة	قِصَّة	۷۲	۳	مِنْکَل	مِنْکَل
۵۶	۲	لِلَّهِ	لِلَّهِ	۷۲	۱۱	بِيش	بِيش
۵۶	۸	اِخْرَى	اِخْرَى	۷۳	۸	شَاوِر	شَاوِر
۵۷	۱۲	بِهَوِجَات	بِهَوِجَات	۷۸	۴	فَطْرَات	فَطْرَات
۵۷	۱۳	بِالنَّبِي	بِالنَّبِي	۷۸	۱۲	مَاعِدَاد	مَاعِدَاد
۵۸	۱۲	فَقْدِر	فَقْدِر	۸۰	۱۵	شَعَر	شَعَر
۵۸	۱۵	بِجَعَج	بِجَعَج	۸۵	۱۱	لَاَنْ	لَاَنْ
۶۰	۶	تَجَد	تَجَد	۸۶	۷	وَمَرَّتِ	وَمَرَّتِ
۶۰	۱۳	هَمَان	هَمَان	۸۷	۱	بَا	بَا

نه گلزار	۴	۸۷	نه گلزار	۱۱۳	۱۲	میشتی تله	میشتی تله
کرمان	۱۲	۸۷	گریان	۱۱۴	۱	لایحرمونی	لایحرمونی
جلینا	۲	۹۱	جلینا	۱۱۷	۲	دُری	دُری
استنا	۹	۹۱	استنا	۱۱۷	۱۵	میری	میری
نوال	۲	۹۴	نوازل	۱۱۸	۹	شده	شده
فروت	۷	۹۷	فروت	۱۲۱	۱۱	بشواید	بشواید
پسندیده	۱۰	۱۰۰	پسندیده	۱۲۱	۱۳	دروی	دروی
زیادت	۱۱	۱۰۰	زیادت	۱۲۳	۳	کشله	کشله
باد	۱	۱۰۱	یاد	۱۲۳	۹	متکلم	متکلم
لاکنتری	۱۵	۱۰۱	لاکنتری	۱۲۴	۲	کند	کند
آمال	۱	۱۰۳	آمال	۱۲۵	۵	سکن	سکن
مریت	۹	۱۰۳	مریت	۱۳۰	۲	بکارم	بکارم
بفصلت	۸	۱۰۵	بفصلت	۱۳۰	۱۱	مزایع	مزایع
النظام	۱	۱۰۷	النظام	۱۳۰	۱۱	فصلتها	فصلتها
ناپردخته	۱۳	۱۰۷	ناپردخته	۱۳۰	۱۳	بسماع	بسماع
نقا	۱۳	۱۰۷	نقا	۱۳۱	۱۳	استفاد	استفاد
رحم	۳	۱۰۹	رحم	۱۳۲	۲	مبین	مبین
بمن	۴	۱۱۱	بمن	۱۳۲	۸	جانات	جانات
آتش	۲	۱۱۲	آتش	۱۳۶	۱۳	روضه	روضه
معاد	۹	۱۱۳	معاد	۱۳۶	۵	الرحم	الرحم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۳۳	۵	خفت	خفت	۱۳۷	۱۲	ناظر آئنا	ناظر آئنا
۱۳۳	۸	تکثر مرث	تکثر مرث	۱۳۹	۷	اکبر رفم	اکبر رفم
۱۳۵	۷	آو	آو	۱۳۹	۹	آیڈا	آیڈا
۱۳۷	۸	العامریہ	العامریہ	۱۵۴	۹	زینا علیا	زینا علیا
۱۳۷	۱۰	نریہ	نریہ	۱۵۷	۲۰	نریہ	نریہ
۱۳۹	۱۰	خین	خین	۱۵۸	۳	مرم	مرم
۱۴۰	۱	علیک	علیک	۱۶۰	۱۵	الحیب	الحیب
۱۴۰	۳	إلیک	إلیک	۱۶۱	۲۰	مشکین	مشکین
۱۴۰	۷	خیز	خیز	۱۶۲	۱۶	لوان	لوان
۱۴۱	۹	مقطور	مقطور	۱۶۲	۱۳	شعب	شعب
۱۴۱	۱۲	الله	الله	۱۶۶	۱۵	صفراء	صفراء
۱۴۲	۷	علیا	علیا	۱۶۶	۵	کریم	کریم
۱۴۲	۷	جلیا	جلیا	۱۷۱	۳۰	ہمکی	ہمکی
۱۴۳	۶	تواصل	تواصل	۱۷۱	۸	انتقادی	انتقادی
۱۴۳	۱۳	فلت	فلت	۱۷۵	۱۵	تجیل	تجیل
۱۴۳	۷	الله	الله	۱۷۸	۴	نوع	نوع
۱۴۶	۶	خشک	خشک	۱۷۸	۷	بدعا	بدعا
۱۴۶	۶	وہر نر	وہر نر	۱۷۹	۸	خط	خط
۱۴۶	۱۳	وہر	وہر				
۱۴۷	۱۴	وہر	وہر				